

شماره ۴۹۳

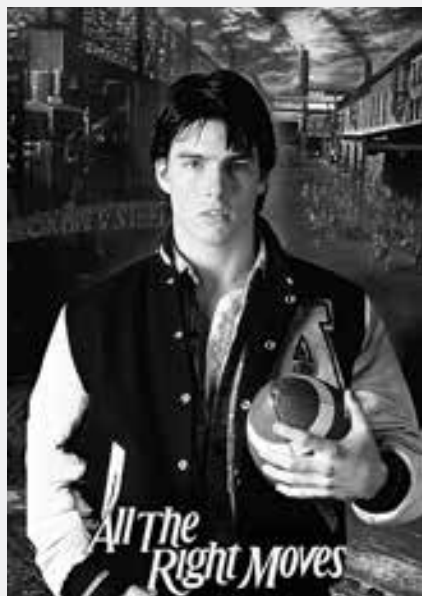
# سینما

شماره ۴۹۳ - ۲۷ آبان ماه ۱۴۰۲ - قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



# بدترین فیلم‌های «تام کروز»

تازه‌ترین فیلم تام کروز، «جک ریچر: هرگز باز نگردد» به شدت مورد غضب منتقدان قرار گرفته و در سایت راتن تومیتوز تنها توانسته امتیاز ۳۸ از ۱۰۰ امتیاز ممکن را به نام خود ثبت کند. همچنین پیش‌بینی می‌شد که این فیلم بتواند در گیشه موفقیت چشمگیری داشته باشد اما با وجود سوددهی، فروش خیره‌کننده‌ای نداشته. به این ترتیب می‌توان فیلم مذکور را در زمره بدترین فیلم‌های کارنامه تام کروز جای داد اما تا پیش از این فیلم، بدترین‌های تام کروز چه بوده‌اند؟



چرا بد است: یک فانتزی عجیب پر از اژدها و غار و سرزمین‌های جادویی. کارگردان فیلم «ریدلی اسکات» بزرگ بود اما نه او به درد آن فیلم می‌خورد و نه تام کروز در فیلم درخششی داشت. تام کروز کلابه در دردت نجات دادن اسب‌های تک شاخ افسانه‌ای نمی‌خورد. «راجر ایبرت» درباره فیلم گفت: «به سادگی هیچ کاری نمی‌کند.» البته او مودب‌تر از منتقدانی بود که فیلم را «آشغال» خطاب کردند.

## دوران راک

رتبه در بدترین بودن: چهارم  
کارگردان: آدام شنکمن  
محصول: ۲۰۱۲  
امتیاز: IMDB: ۵,۹ از ۱۰

چرا بد است: فیلمی بر اساس یک تئاتر موزیکال برادوی که به یک شکست مطلق تبدیل شد. تام کروز در نقش یک خواننده راک؟ پیشنهاد خوبی به نظر نمی‌رسد. ۷۵ میلیون دلار هزینه شد تا حال و هوای دهه ۸۰ میلادی بازسازی شود و تام کروز به جای خواننده گروه «دف لپارد لپ سینک» اجرا کند اما فیلم به زور توانست ۶۰ میلیون دلار بفروشد.

## آخرین سامورایی

رتبه در بدترین بودن: پنجم  
کارگردان: ادوارد زویبیک  
محصول: ۲۰۰۳  
امتیاز: IMDB: ۷,۷ از ۱۰

چرا بد است: یک کپی برداری مزخرف و بی‌فایده از «با گرگ‌ها می‌رقصد» ساخته «کوین کاستنر». تام کروز در فیلم حضور ناامیدکننده‌ای دارد. فیلم آن قدر در کپی برداری تابلو بود که منتقدان حاضر نشدند درباره اش چیزی بنویسند. برای تام کروز شکست تجاری فیلم هم واقعا مایه شرمساری بود. فیلم در خود ژاپن بیش از کل آمریکا فروش کرد.

## شیرها و بره‌ها

رتبه در بدترین بودن: اول  
کارگردان: رابرت ردفورد  
محصول: ۲۰۰۷  
امتیاز: IMDB: ۶,۲ از ۱۰

چرا بد است: یک درام بسیار ضعیف با کارگردان سرشناسی چون «رابرت ردفورد» و حضور بازیگر بزرگی چون «مریل استریپ». «کروز» در فیلم نقش یک سناتور محافظه کار را دارد که به دنبال تلاش‌های نظامی تازه‌ای در افغانستان است. راستش زیاد هم بدبازی نکرده ولی خود فیلم آن قدر کسل‌کننده و خواب‌آور است که کسی حوصله نمی‌کند به بازی تام کروز توجهی نشان بدهد.

## از دست دادن آن‌ها

رتبه در بدترین بودن: دوم  
کارگردان: کورتیس هانسون  
محصول: ۱۹۸۳  
امتیاز: IMDB: ۴,۹ از ۱۰

چرا بد است: یک کمدی افتضاح و مبتذل که به نوعی پدر بزرگ فیلم‌هایی چون «امریکن پای» محسوب می‌شود. داستان فیلم در دهه ۵۰ میلادی درون یک دبیرستان می‌گذشت و یک فیلمنامه آشفتنه و کلی شوخی بی‌مزه و درنیامده داشت که در بسیاری از آن‌ها تام کروز قرار بود کاری بکند اما اگر کاری نمی‌کرد، خنده‌دار تر بود. امتیاز فیلم در «راتن تومیتوز» ۲۲ است؛ این یعنی فاجعه.

## افسانه

رتبه در بدترین بودن: سوم  
کارگردان: ریدلی اسکات  
محصول: ۱۹۸۵  
امتیاز: IMDB: ۶,۵

# بلاغت

صاحب امتیاز: موسسه مطبوعاتی پیک نامه امروز

مدیر مسئول: سالم نوربخش

زیر نظر شورای نویسندگان

سر دبیر: مهیار نوربخش

عکاس خبری: سعید نوربخش

خبرنگار: مریم نوربخش

چاپ: گنجینه مینیاتور توزیع: شرکت نامه امروز

نشانی:

خیابان فاطمی، کوچه هولیقی (دوم)، پلاک ۱۰،

طبقه منفی یک



عضو انجمن صنفی مدیران رسانه

و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

## جدول آثار یک نویسنده ایرلندی

ح	ا	ض	ت	ف	ا	ب	ا	برای به دست آوردن رمز این جدول در ابتدا باید نام کتاب های داده شده را درون جدول پیدا کنید و روی آنها را خط بکشید تا در پایان از حروف خط نخورده نام این نویسنده ایرلندی دیگر را به دست آورید	ب	ب	ج
ا	ک	ه	ف	ر	ح	ا	م		ا	ش	پ
ش	ل	ب	ا	ی	ر	ر	پ		ن	ر	ا
ه	ر	گ	و	ن	و	ب	ر		و	و	ر
ن	ا	م	ع	ق	و	ا	ا		ی	ف	ه
ر	س	ر	ب	ا	ل	ر	ت		ز	و	د
ی	ا	ل	ک	ش	ز	ب	ا		ی	ق	و
س	ر	ر	س	ر	د	و	ر	ب	ب	ر	
ب	ب	ا	س	ن	ی	ه	ا	ا	ش	ن	
ل	ز	ل	ا	ح	ا	ر	ز	ی	ر	ه	
ش	ر	ا	س	ا	و	ا	گ	م	د	ن	
و	ی	ا	ا	ا	ا	و	ک	ن	ش	پ	

امپراتیس بلشویک - باربارای بزرگ - افتضاح - حرفه کاشل بایرون - گره نامعقول - کاندیدا - سرباز شکلاتی - سلاح ها و انسان ها - پیگمالیون - بانوی زیبای من - هوای طوفانی - مرد سرنوشت - بشر و فوق بشر - پاره دوز و شیر - دکتر بر سردو راهی - شاگرد شیطان

# دعوی این مادر شوهر و عروس

## اعصاب ملت را بهم ریخت



به استقبال مهلقا نیامده‌اند و همین اتفاق کینه‌ای قدیمی را زنده کرده. در ادامه مخاطب پی برد که سوده پیش‌تر ازدواج کرده بوده و ریشه دلخوری مادر همین ماجراست. سوده، خانم دکتر قصه است و زنی مهربان و اهل سازش. مادر اما کوتاه نمی‌آید و همین زمینه‌ساز بروز دعواهای دنباله‌دار در میان اهل خانه می‌شود. تاکید بیش از اندازه بر این موضوع، اعصاب مخاطب تب و تاب را بهم ریخته. آخر قصه البته مشخص است: عروس و مادر شوهر صلح می‌کنند و همه چیز ختم به خیر می‌شود!

کار باشد، می‌تواند براساس همین توصیه‌ها محصولی قابل قبول ارائه کند. اتفاقی که برای تب و تاب رخ نداد.

### اختلاف با عروس و پسر

شروع داستان تب و تاب همزمان بود با بازگشت مادر خانواده از زیارت. سگرمه‌هایش درهم بود و همچنان هست! کمی بعد کاشف به عمل آمد این مادر عزیز (مهلقا با بازی فرشته سرابندی) از دست عروسش (سوده با بازی حدیث نیکرو) و پسرش (معین با بازی خیام وقار کاشانی) دلخور است. آن‌ها

۲۴ قسمت از سریال تب و تاب به کارگردانی داریوش مختاری روی آنتن شبکه دورفته که تحلیل یک خطی‌اش این است: اثری سراسر اندوه بدون برخوردار از قصه‌ای جذاب و پرکشش.

در این گزارش برخی مصادیق عنوان شده؛ با این توضیح که تب و تاب مثل خیلی از سریال‌های دیگر، مفاهیم متعالی را به بدترین شکل ممکن بیان می‌کند. از توصیه مدیران اطلاع داریم که تاکیدشان بر نمایش زندگی سالم، موضوع ازدواج، فرزندآوری و... است اما یک نویسنده و کارگردان اگر مسلط به

## اختلاف زوجین

ناسازگاری سریال فقط مختص مادر خانواده با عروس و پسرش نیست. در تب و تاب شاهد یک طلاق هستیم و البته دوئل ناتمام ژاله (دختر بزرگ خانواده) با همسرش بهادر. نسرین مرادی نقش ژاله را بر عهده دارد و امیر حامد در نقش همسر او بازی کرده است. احتمالا هدف سازندگان سریال این بوده که فرجام کوتاه نیامدن و عدم درک متقابل را هشدار دهند که خب مواد اولیه‌شان جان ندارد و تاکید بر حال خراب و رابطه به هم خورده نتیجه‌ای جز رژه رفتن اعصاب مخاطب به همراه نداشته است.

## بحران نازایی

مشکلات خانواده فقط محدود به این موارد نیست. پسر کوچک خانواده (مهیار با عطا عمرانی) و همسرش فریده (فهیمه مومنی) صاحب فرزند نمی‌شوند. آن‌ها از این مسئله رنج می‌برند و مادر هم پی برده و دردی به دردهایش افزوده شده. احتمالا آخر قصه آن‌ها را با نوزادی در بغل رویت خواهیم کرد!

## گم شدن بچه

پوپک دختر ایرج (ایوب آقاخانی) است که پیش مادر (سوده) و ناپدری (معین) زندگی می‌کند. ایرج در تلاش است تا با کمک و کیل، حضانت دخترش را بگیرد. پوپک از خانه می‌گریزد و بحرانی دیگر شکل می‌گیرد. حالا هم که پیدا شده ایرج واقعتا را به دیگران نمی‌گوید تا آن‌ها در سوز فراق بسوزند. در قصه یک دختر نوجوان هم هست که به کما رفته و این خود بحرانی دیگر است. پیشتر هم ایرج با معین گلاویز شد و آرامش زندگی‌شان را سلب کرد.

## زنداد، دروغ و پنهانکاری

غالب شخصیت‌های سریال، حتی آدم خوب‌ها یک خصلت بد دارند و آن دروغ مصلحتی است. مثال مادر خانواده به شکل اتفاقی پی برد نوه‌اش گم شده و ایضا به شکل اتفاقی فهمید پسرش معین بعد از دعوا با ایرج به زندان افتاده. همین ماجرای زندان از مواردی است که تنش تب و تاب را بالا برد و فضای قصه را عبوس‌تر کرد. می‌دانیم یک سریال برای نزدیک شدن به واقعتا نمی‌تواند خلاف آنچه هست عمل کند اما سریال

مدعی نشر خوبی‌هاست! و این شیوه کاشت داستان و عدم نمایش نتیجه دروغ‌های مصلحتی، در تضاد با هدف آن است.

## قطب‌های مثبت

آنچه خواندید بخشی از نمونه‌های اعصاب خردکن سریال تب و تاب هستند. این وجه غالب سریال است و به همین خاطر اتفاقات شیرین و شخصیت‌های مثبت زیر سایه هستند. البته در شخصیت پردازی قطب مثبت داستان، خلاقیت دیده نمی‌شود و همین عامل مهمی در ایجاد عدم توازن است. حاج اقبال پدر خانواده (محمود پاک‌نیت) یک شخصیت کلیشه‌ای تمام عیار است که نمایشگاه ماشینی دارد اما با دو چرخه تردد می‌کند. این‌تک مثال برای رساندن منظور کفایت می‌کند؛ نه؟ دایمی مجتبی (حمیدرضا نعیمی) مدام لبخند می‌زند و در خانه‌ای قدیمی و سنتی مشغول آب دادن به گل‌ها و محبت بی‌دریغ به دخترش است... زهر سریال با این تمهیدات گرفته نشده و در نهایت دنیای شخصیت‌های تب و تاب گل و بلبل می‌شود. این را به تجربه می‌گوییم مگر خلافتش رخ دهد!



# برادرهایی که به خاطر کمی اختلاف

## قصد جان همدیگر را کردند



می آورد؛ سبکی که با استقبال همسر و پسر ناصر روبه‌رو می‌شود اما او را به شدت می‌رنجانند. همین هم باعث می‌شود رودرروی خسرو بایستد و او را ضعیف و ضعیف‌تر کند. تا جایی که اقداماتش نزدیک است به مرگ خسرو بینجامد.

### مغزهای کوچک زنگ‌زده / هومن سیدی

در فیلم «مغزهای کوچک زنگ‌زده» با یک برادر شیرین‌مغز به اسم شاهین و برادری خلافکار به اسم شکور روبه‌رو هستیم. شاهین در خانواده‌ای خلاف‌کار در حلبی‌آباد زندگی می‌کند و باوری

است به آنچه در زندگی می‌خواسته برسد. حالا با اینکه در سنی است که باید مستقل زندگی بگذرانند اما به خاطر بیماری‌اش مجبور است با خواهرش زندگی کند. خواهرش به سفری می‌رود و خسرو باید مدتی در خانه برادر سخت‌گیرش زندگی کند. زندگی ناصر، برادر بزرگتر خسرو دارای نظم و ترتیب زیادی است و مدام ساعت‌هایش را با مطالعه و گوش دادن به موسیقی فاخر می‌گذراند و اجازه نمی‌دهد چیزی کوچک‌ترین آسیبی به چارچوب تعریف شده برای زندگی‌اش وارد کند. خسرو اما با ورودش به خانه ناصر سبک دیگری از زندگی را به همراه

اختلاف میان دو برادر چه به دلیل منفعت‌های مالی و چه احساسات عاشقانه و... به قدری اهمیت دارد که بارها سوژه جذابی برای فیلم‌ها و داستان‌های مختلف شده است. این مطلب درباره مشهورترین اختلاف‌های سینمایی ایرانی است.

### برادرم خسرو / احسان بیگلری

در فیلم «برادرم خسرو» با دو برادر کاملاً متفاوت روبه‌رو هستیم. خسرو جوانی مبتلا به بیماری دوقطبی است. او از کودکی تحت سلطه پدر و بعدها برادری سخت‌گیر بزرگ شده و هیچ وقت نتوانسته

عمیق به برادر بزرگترش شکور دارد. همواره سعی می‌کند دنباله‌روی او باشد و خودش را به او ثابت کند. وقتی شبکه مواد مخدر شکور لو می‌رود و او دستگیر می‌شود، شاهین به واقعیتی مهم درباره زندگی‌اش می‌رسد. اینکه شکور برادرش نیست و مثل بقیه بچه‌های این باند، او را هم که بچه‌ای بی‌کس و کار بوده تربیت کرده و خانواده‌ای که این همه سال کنارشان زندگی کرده واقعی نیستند. با فاش شدن این راز، شاهین که به هویت واقعی‌اش پی می‌برد طغیان می‌کند و تصمیم به انتقام می‌گیرد. برای همین هم سایر خلاف‌های برادرش را لو می‌دهد و او را به در دسر می‌اندازد.

### ابد و یک روز / سعید روستایی

در ظاهر با برادری معتاد و از ریخت و قیافه افتاده به اسم محسن روبه‌رو هستیم که مدام برای خانواده مشکل تراشی می‌کند و برادر بزرگترش مرتضی، اداره امور خانواده را به دست گرفته و با درایت مسائل را حل می‌کند. تا جایی که رفته رفته متوجه می‌شویم مشکلات اصلی زیر سر برادر بزرگتر است. این مرتضی

است که با لو دادن محسن، سراغ مشتری‌های او رفته و حالا هم با پولی که بابت شیربهای خواهرش گرفته یک فلافل‌باز کرده است. نکته قابل توجه اینجاست که برادر کوچکتر تمام مدت در مظان اتهام است و کسی حرف‌های او را درباره مرتضی باور نمی‌کند. گرچه مسئله فیلم، کلی‌تر از مشکلات میان این دو برادر است اما بخش مهمی از مشکلات این خانواده به همین اختلاف‌ها برمی‌گردد.

### شنای پروانه / محمد کارت

در «شنای پروانه» هم پس از فاش شدن یک راز، رابطه دو برادر دستخوش تغییر می‌شود. هاشم بعد از انتشار فیلم همسرش در استخر او را به قتل می‌رساند و برادرش حجت، برای رضایت گرفتن از پدر همسر برادرش تلاش می‌کند هر طور شده عامل اصلی انتشار فیلم را پیدا کند. در جریان این جستجو، به رازی درباره برادرش پی می‌برد و می‌فهمد سال‌ها قبل به خاطر مواد مخدری که برادرش در ماشین او جاساز کرده، به زندان افتاده و فرزندش هم سقط شده. وقتی متوجه می‌شود برادرش مسبب تمام

گرفتاری‌های زندگی‌اش بوده، موضعش درباره او تغییر می‌کند. مسبب انتشار فیلم زن برادرش را به بهانه دیگری به حبس می‌فرستد و با سکوتش کاری می‌کند تا بحث رضایت گرفتن منتفی نشود و برادر بالای دار برود.

### رهایم کن / شهرام شاه‌حسینی

در سریال «رهایم کن» به کارگردانی شهرام شاه‌حسینی، اصل درام بر مبنای اختلاف میان دو برادر به نام‌های حاتم و هاتف شکل می‌گیرد. علت اختلافشان به دختری به نام مارال برمی‌گردد. دختری که به لحاظ طبقه اجتماعی موقعیتی بسیار پایین‌تر از خانواده نایب‌سرخی دارد و مدام از سوی پدر خانواده آنها تحقیر می‌شود. با این حال حاتم و هاتف حاضرند برای رسیدن به او از رابطه خونی برادری‌شان دست بکشند. در این بین ماجرای این عشق به نحوی با مسائل سیاسی دوران خود گره می‌خورد و دست داشتن هاتف در مرگ برادر مارال، مسئله را پیچیده‌تر می‌کند. هنوز نمی‌توان درباره آینده اختلاف میان این دو برادر اظهار نظری کرد.



# نیکی کریمی: یاد گرفتیم دل بندم

نیکی کریمی در مقام بازیگر، فیلمساز و تهیه کننده همچنان راوی داستان های زنان این سرزمین است. باران که بارید و خیابان های تهران در شامگاه یک روز سرد زمستانی اوایل بهمن قفل شد، قرارمان یک ساعت عقب افتاد. همین ۶۰ دقیقه باعث شد قرعه گفت و گو با ستاره سه دهه اخیر سینمای ایران به نام من بخورد. شنیده بودم خیلی حساس است و جایی خوانده بودم اگر بخت یارم نباشد، شاید حتی پروژه به سرانجام نرسد. وقتی به طبقه ۱۱ برجی در شمال غربی پایتخت رسیدم، بادقت و وسواس تمام پشت میز تدوین صدا کنار پرویز آبنار مشغول نظارت بر صداگذاری فیلم تازه اش بود.



## خارج از ایران شده است؟

بله. فیلم «سارا» که برای اولین بار رفته بود، من پیشنهاد بازی داشتم تا همین الان؛ هم از فیلمسازان مهم، هم فیلمسازی که در جشنواره ها دیدم کار اول و دوم شان بود. همین سال پیش هم که لس آنجلس بودم، باز پیشنهاد کار داشتم در یکی از سریال های خیلی معروف که در حال حاضر همه دارند می بینند. به این علت قبول نکردم که به هر حال شاید با آن قوانین ماجور در نمی آید و من هم نمی خواهم به گونه ای بشود که نتوانم به ایران برگردم. انجام دادن این کار برای من نمی ارزد.

## وسوسه نشدید فیلم هم بسازید؟

البته وسوسه ای نیست. واقعا دلم می خواهد فیلم بسازم. اتفاقا یک فیلمنامه با کامبوزیا پرتوی نوشتیم درباره یک خانواده مهاجر در لندن که یک بخشی از سرمایه اش را هم جور کردیم ولی بعد دیدیم سرمایه زیاد نیاز دارد.

## این اواخر بود؟

نه. پنج شش سال پیش بود. من جشنواره برلین که داور بودم، آنجا یکی از داورها تهیه کننده بود و او به من پیشنهاد داد. خودش هم رفت دنبالش و یک بخشی از سرمایه را توانست جور کند. سرمایه خیلی مهم است؛ مهم ترین اصل است برای ساختن فیلم به ویژه خارج از ایران.

بازیگر و تهیه کننده «آذر» با اینکه همچنان شمایل ستاره بودن خود را در تمام این سال ها حفظ کرده اما مثل همان سال های اول مشتاقانه نما به نمای فیلم رامی بیند تا نخستین تجربه کارگردانی یک جوان تازه کار با بهترین کیفیت به جشنواره برسد. فرصت ۳۰ دقیقه ای ما کمی تمدید شد و همین ۴۰ دقیقه کافی بود تا تمام پیش فرض های من از برخوردهای احتمالی او دگرگون شود. با اینکه همان ابتدا گفت ممکن است به برخی پرسش ها پاسخ ندهد، این اتفاق فقط یک بار افتاد که آن هم برای هر دو طرف قابل پیش بینی بود. نیکی کریمی برای سینمای ایران، هنوز ستاره ای بی جایگزین است که فرصت تجربه کردن را هرگز از دست نمی دهد.

## شما از نخستین ستاره های بازیگری سینمای ایران هستید که برای دآوری به جشنواره های خارجی رفتید. هنوز هم با سینمای جهان ارتباط دارید؟

بله. در واقع می توانم بگویم سینمای جهان مثل همین جا یک خانواده است. تقریباً روسای خیلی از جشنواره های مختلف رامی شناسم. برنامه ریزها رامی شناسم. سال پیش غیر از جشنواره هایی که با «شیفت شب» رفتیم، دو سه تا دآوری بین المللی هم داشتیم که الان دقیقاً یاد نمی آید کجا ولی رفته بودم.

## در این رفت و آمدها، هرگز به شما پیشنهاد بازیگری یا فیلم ساختن



چند سال است از حوزه بازیگری و کارگردانی وارد حوزه تهیه کنندگی هم شده‌اید. با فیلم خودتان شروع کردید و امسال «آذر» را در جشنواره دارید. دوست دارم بدانم وقتی فیلمنامه را می‌خوانید، این خانم کریمی بازیگر است که متن را می‌خواند، کارگردان یا تهیه کننده؟

(می‌خندد) هر سه.

**واقعا کدام برایتان در اولویت است؟**

هر سه. همه کارهایی که انجام می‌دهم. من ترجمه می‌کنم. می‌نویسم. عکاسم و همه این کارها را در کنار هم انجام می‌دهم.

**و بعد به همه آنها هم می‌رسید؟**

بله. به خاطر اینکه اینها همه به هم مرتبط است. اینها یکسری شاخه‌های هنری است و همه شان هم زیر مجموعه سینماست و به هم ارتباط دارد. چند وقت پیش درباره یکی از آدم‌های معروف سینما می‌خواندم که گفته بود من مددکار اجتماعی هستم که کار سینما هم می‌کنم. این جمله به نظرم خیلی جالب آمد. سال پیش بعد از جشنواره فجر که سال جدید سینمایی شروع می‌شود، به این فکر می‌کردم که یک فیلم تاثیرگذار کار کنم با یک کارگردان فیلم اول.

**پس با تصمیم و ایده قبلی سراغ پروژه تازه رفتید؟**

بله. تصمیم رگفتم. من از مدت‌ها پیش پیشنهادهای بازیگری را رد کردم تا وقت و توانم را بگذارم برای این فیلم. چون برای من تهیه کنندگی صرفا سرمایه‌گذاری و این جور چیزها نیست. برای من چیزی است فراتر از آنها و می‌خواستم فیلم واقعا ماندگار بشود. پس از تمام این وجوهی که شما گفتید، به قضیه نگاه کردم.

**و «آذر» آن ویژگی‌هایی را که شما گفتید، دارد؟**

نهایت سعی مان را کردیم که این اتفاق بیفتد.

**می‌خواهید درباره مضمون فیلم هم به مخاطبان ما بگویید.**

«آذر» فیلمی است درباره حقوق زنان و اینکه در جامعه‌ای که اگر پیش بیاید همه تلاش می‌کنند حق زنان پایمال شود و چاره‌ای دیگر وجود ندارد، یک زن مقابل این قضیه می‌ایستد. فیلم در حقیقت درباره ارزش‌های اخلاقی است؛ درباره عزت نفس یک زن. این ته‌مایه فیلم است که من خیلی دوست دارم.

**در راستای دغدغه‌هایی که شما در فیلم‌های خودتان دنبال کرده‌اید. بله.**

**می‌دانم کتاب باز هستتید و در صفحه اینستاگرام تان گاهی کتاب معرفی می‌کنید حتی شده با گذاشتن عکس جلد. فیلم باز هم هستتید؟ خیلی**

**پس چرا در اینستاگرام فیلم معرفی نمی‌کنید؟**

(می‌خندد) راست می‌گویید... حرف خیلی خوبی بود. از این به بعد توجه می‌کنم! نمی‌دانم... کتاب یک اتفاق کامل تر به نظر می‌آید انگار. اصلا ادبیات. آدم می‌تواند انفرادی با آن برخورد کند. یعنی شما یک کتاب را می‌خوانید و می‌پسندید ولی فیلم ممکن است از یک بازی خوششان نیاید یا از فیلمبرداری. عوامل زیادی هست که یک فیلم را کامل می‌کند. بعد هم اینکه فیلم‌هایی که در ایران می‌آید، آدم نمی‌داند شاید نتواند مثل یک کتاب با آن برخورد کند.

**سریال‌های روز جهان را پیگیری می‌کنید؟**

بعضی‌ها را بله. گیم آف ترونز (بازی تاج و تخت) آن چیزی که درباره‌ی وایت هاوز بود... هاوز آف کاردز (خانه پوشالی) البته این طور نیست که تمام وقت خودم را صرف دیدن سریال‌ها بکنم. سریال‌هایی که دوست داشته باشم.

**سری هم بز نیم به فضای مجازی. بیش از دو میلیون نفر دنبال کننده در صفحه اینستاگرام دارید. حضور در فضای مجازی خیلی وقت تان را می‌گیرد؟ خیلی وقت می‌گذارد برای این کار؟**

نه. کلا سعی می‌کنم در زندگی به این صورت باشد که معتاد به چیزی نشوم. این وابستگی را بدم می‌آید و اینکه خودم را برای یکسری مسائل دیسپلین می‌کنم. مثل همین اینترنت. سعی می‌کنم حتی سر صحنه هم یک زمان مشخص برایش بگذارم. حالا می‌تواند یک بار بعد از گریم باشد، یک بار وقت ناهار باشد و این طور. زمانی هم که خانه هستم، سعی می‌کنم حواسم باشد به کتاب و چیزهای دیگر و گاهی هم به اینترنت سری بزنم.

**به مخاطبان و هواداران خودتان چطور؟ به آنها هم توجه می‌کنید؟ بالاخره برای شما هزاران پیام ممکن است در طول روز بیاید. شده**

**سر بز نیم به این پیام‌ها، یکی دو تا را بخوانید یا حتی پاسخ بدهید؟** بله، شده. یک دلیل که دائم این کار را نمی‌کنم این است که متاسفانه ما هنوز فرهنگ دنیای مجازی و این جور چیزها را نداریم. همان طور که خیلی از بچه‌های باز یگر و در عرصه‌های دیگر هم نوشتند و خیلی‌ها صفحه‌هایشان را بستند، متاسفانه این فرهنگ اصلا وجود ندارد.

مردم این صفحه‌ها را فضایی می‌بینند برای عنوان کردن مشکلات، تبلیغات و حتی جایی که بخواهند عقده‌هایشان را خالی کنند. خیلی آدم متاسف می‌شود. حالا من می‌بینم عده‌ای هم چیزهای خوب می‌نویسند و پیام‌های خوب می‌گذارند ولی در مجموع اینکه بخواهم وقت بگذارم برای این کار، جالب نمی‌دانم. بنابراین ممکن است ماهی یک بار بروم نگاه کنم ببینم پیام‌ها چیست اما چون می‌دانم پیام‌های خاصی نیست یا حرفی خاص برای زدن وجود ندارد، دلیلی نمی‌بینم که زیاد وقت بگذارم.

**یک مدت سراغ فوتبال رفتید. می‌توانم بپرسم چرا؟**

من آن موقع فیلم «سوت پایان» را کار کردم و فیلم که تمام شد، با دوستانم فکر می‌کردیم پروژه بعدی مان چه باشد. بعد به این فکر افتادیم مستندی بسازیم درباره فوتبال که به آن علاقه داریم.

**خودتان به فوتبال علاقه دارید؟ خیلی**



تیم باشم و اینها، نه، نیستم.

**گفتید که ادبیات را قوی تر و کامل تر از سینما و تئاتر و اینها می دانید. اولویت اول تان ادبیات است؟**

من الان زندگی ام آمیخته است با سینما اما ادبیات چیزی است که هیچ روزی فراموش نمی شود. امکان ندارد روزی را بدون کتاب خواندن بگذرانم...

**ولی ممکن است فیلم نبینید؟**

ممکن است مثلاً یک فیلم کامل نبینم در یک روز ولی کتاب را حتماً می خوانم.

**علاقه به ترجمه هم از همین دوست داشتن ادبیات آمد؟**  
بله.

**از دوره کودکی و نوجوانی وجود داشت یا ناگهان احساس کردید دوست دارید چیزهایی را که می خوانید و می پسندید با دیگران به اشتراک بگذارید؟**

دقیقا. حتماً می دانید که از کودکی ترجمه می کردم و علاقه داشتم. بعد زندگینامه مارلسون براندو را برای مجله «فیلم» ترجمه کردم و بعد هم کتاب «تزدیکی» پیش آمد و...

**این کتاب ها چطور به دست شما می رسد؟ کسی معرفی می کند یا...؟**  
کتاب «تزدیکی» یا Intimacy حنیف قریشی را عباس کیارستمی برای من از لندن آورد و وقتی خواندم با خودم گفتم چطور کسی در ایران این نویسنده را هنوز نمی شناسد. یادم هست آقای کیارستمی هم به من گفت: «خیلی خوب است. مارلون براندو را که ترجمه کردی، این را هم ترجمه کن.» این شد که کار را شروع کردم و...

**در سفرهای خارجی به کتابفروشی ها سر می زنید؟**

حتماً سر می زنم. اصلاً یکی از علایق من است و حتماً کتاب می خرم و همیشه با خودم می آورم. هم از نویسندگان مورد علاقه خودم هم نگاه می کنم بینم فهرست کتاب های پر فروش در آن کتابفروشی هایی که من دوست دارم، مثلاً فویلز (Foyles) از بزرگ ترین کتابفروشی زنجیره ای بریتانیا) یا وترستن (Waterstones با ۲۷۵ شعبه در اروپا) چیست. کلاً هم از آن کتابفروشی ها نیوزلتر (خبرنامه) می گیرم و می دانم چه کتاب هایی الان دارد نوشته می شود و آنهایی را که بخواهم با خودم می خرم و می آورم. یکی از علاقه هایم هم کتاب های روانشناسی است که خیلی می خوانم...

**خودتان که سراغ این کتاب ها نرفته اید؟**

برای ترجمه؟ نه. خیلی قشور است و سنگین (می خندد) ماهم که وقت نداریم. بیشتر تمرکز روی حنیف قریشی بود که بتوانم ادامه بدهم ترجمه کتاب هایش را و خواننده های ایرانی بیشتر او را بشناسند.

**نکته را صادقانه اینجا اعتراف می کنم. وقتی قرار شد با شما گفت و گو کنیم، دوستان هشدار دادند که خانم نیکی کریمی بسیار حساس است و باید حتی روی انتخاب واژه ها دقت کنیم. فکر می کنید چرا چنین جوی وجود دارد؟**

من که بدم نمی آید! من اولاد دوست خبرنگار و روزنامه نگار خیلی زیاد دارم و اگر هم چنین جوی باشد، بدم نمی آید. شاید از این می آید که من حدود سه دهه است در این حرفه حضور دارم و یک عده می گویند آدمی است که خیلی سخت می گیرد. من از این حرف ها بدم نمی آید. مگر آدم باید راحت بگیرد؟ بله، حساس هستم و همیشه آن دیسپلین را رعایت می کنم.



**بازی ها را دنبال می کنید؟**

الان زیاد وقت نمی کنم و بیشتر سعی می کنم مثلاً جام اروپا رسید به مراحل حساس، نگاه کنم. یارثال و منچستر یونایتد را که دوست دارم، می بینم. چلسی و آرسنال را هم اگر من بیکار باشم و بازی باشد، حتماً نگاه می کنم.

**نتایج را چطور؟ دنبال می کنید؟**

نه. می شنوم که مثلاً الان پرسپولیس دارد خراب می کند و استقلال خوب است یا برعکس! اینطوری در جریان قرار می گیرم.

**با فوتبالیست ها خارج از فضای ساختن فیمل فوتبالی هم ارتباط دارید؟**  
اصلاً.

**مثلاً با علی دایی؟**

اتفاقاً اصلاً. ایشان را فکر می کنم یک بار رفتیم سر تمرین راه آهن و آنجا دیدم. برای تولید مستند «روزی روزگاری فوتبال» رفته بودیم. خارج از آن، نه!

**با هیچ کدام از اهالی فوتبال؟**

وقتی ما اولین مستند را درباره تمرین های تیم فوتبال سپاهان ساختیم، با محرم نوید کیا به خاطر اینکه خیلی کتابخوان بود آشنا شدم و با او مصاحبه گرفتیم. برایم خیلی جالب بود و خوشم آمد که یک آدم فوتبالی، اهل کتاب و ادبیات هم هست.

**غیر از فوتبال به چه ورزشی علاقه دارید؟**

تنیس. وقت کنم بازی می کنم.

**خبرهایش را هم پیگیری می کنید؟ می بینید؟**

بازی ها را دنبال می کنم. مثلاً می دانم الان در چه تورنمنتی مثلاً تنیسور مورد علاقه ام راجر فدرر باخته یا نباخته یا الان در چه مرحله ای است.

**واقعیت این است که فدرر تنیسور محبوب من هم هست. من در نوجوانی طرفدار بیت سمپراس بودم...**

چه جالب! من هم همین طور!

**در این تیم هایی که بازیگران سینما و تلویزیون تشکیل می دهند، هیچ وقت عضو نشدید؟**

نه. فعلاً نه. اگر بخواهم کار خیر هم بکنم، خودم می کنم. دنبال اینکه در یک

با اینکه خیلی مایل به حضور در تلویزیون نبودید، در سال های اخیر در دو پروژه با جواد افشار و کمال تبریزی همکاری کردید. هر چند در باره «کیمیا» چندان اظهار نظر نکردید.

آخر یک نقش خیلی کوچک بود. من چه باید بگویم؟ نقشی نبود که خیلی فراز و نشیب داشته باشد. من این راهمه جا گفته ام که من و حامد بهداد و رضا کیانیان تصمیم گرفتیم. یعنی این کار، نقش های کوچک به ما پیشنهاد شد، بعد سه نفری تصمیم گرفتیم با هم برویم و کار کنیم.

### «سرزمین کهن» چگونه چطور؟

من در ارمنستان داشتم در فیلم «خیابان های آرام» آقای تبریزی کار می کردم و همان جا ایشان به من گفت نقش اصلی سریال است با هم صحبت کردیم و وقتی برگشتیم تهران، سر کار رفتیم. همین چند روز پیش هم بازی من در «سرزمین کهن» تمام شد.

### وراضی بودید؟

بله. خدا را شکر. خیلی خوب بود. کار با آقای تبریزی همیشه لذتبخش است.

### از سر نوشت «خیابان های آرام» خبر دارید؟

فیلم که خیلی خوب است و خیلی متاسفانه که این اتفاق برایش افتاد. سر نوشت آن را باید از تهیه کننده بپرسید.



مدتی در کار عکاسی بودید و در یک دوره حضورتان بسیار هم پررنگ بود. چرا ناگهان متوقف شد؟

متوقف نشد. من ار دیهشت سال آینده نمایشگاه عکس دارم. ماجرا این است که باید محصولی وجود داشته باشد تا به نمایش درآید. چیزهایی مثل نقاشی و عکاسی که سالانه نیست. می دانید چه می گویم؟ بنابراین می بایست در کنار کارهای دیگرم، وقتی برای عکاسی کردن می داشتم.

### مگر نقاشی هم می کنید؟

نه. منظورم این است هر کاری که نمایشگاه می خواهد، باید برآیند یکی دو سال کار باشد.

«آذر» که در جشنواره به نمایش درآمد. پروژه بعدی تان چیست؟  
استراحت. پروژه من استراحت است! یک سال است هر روز درگیرم. تهیه کننده باشی، بازی هم بکنی و روی همه امور نظارت داشته باشی...

### البته شما خودتان خواستید این همه مسئولیت بپذیرید!

منظورم این است که بعد از یک پروژه سنگین، آدم باید ببیند کار بعدی چه می خواهد باشد. من که خودم زمان های بین کارهایم بسیار کوتاه است. چون بلافاصله به نتیجه می رسم باید کاری انجام بدهم. الان واقعا می خواهم استراحت کنم.

البته ممکن است در همان روزهای اول استراحت چیزی ته ذهن تان را قلقلک بدهد و...

هیچ بعید نیست. یک فیلمنامه هست که با علی اصغری از سال پیش داریم روی آن کار می کنیم برای خودم ولی اینکه سال آینده بخوایم بسازم، هنوز واقعا نمی دانم. باید خستگی ام در برود و احساس کنم فیلمنامه به جای خوبی رسیده است.

### اصرار دارید همیشه فیلمنامه های خودتان را بسازید؟

اتفاقا این را اصغری دارد براساس یکی از شاهکارهای ادبیات ایران می نویسد. هنوز به جایی که دقیقا بگویم خوب است، نرسیده است.

در کتاب هایی که زیاد هم می خوانید، گزینه ای هست که احساس کنید باید بیاید روی پرده تا حق مطلب ادا شود؟  
خیلی.

به عنوان یک سینماگر کتاب باز، فکر می کنید چرا اقتباس ادبی در سینمای ما جایگاه ندارد؟

این یکی از مصائب ماست. این همه ما تاریخچه زیبا داریم از اساطیر و افسانه ها، زندگی آرش کمانگیر، بابک خرمدین، خیلی ها هستند که ما می توانیم فیلمش را بسازیم. نه آنها را می سازیم، نه ادبیات معاصر خودمان. گاهی اوقات خارج که می روم، تلویزیون می بینم دائم از شکسپیر می گوید، از این شخصیت و آن شخصیت. اصلا یک بود چه گذاشته اند برای این کارها ولی ما این کار را نمی کنیم. من خیلی دلم می خواهد درباره ادبیات خودمان اصلا یک بود چه بگذارند و بگویند فیلمسازهایی که کارشان را بلدند، درباره اینها فیلم بسازند.

پروژه ای بوده که به هر دلیل نتوانسته باشید در آن کار کنید و بعد افسوس بخورید؟

خیلی بوده. من همیشه فکر می کنم این جور چیزها قسمت آن کسی بود که رفته کار کرده و من دیده ام مثلا بعد از آن فیلم موفق هم شده است.

# پوریا پور سرخ: عاشق سینما نیستم!

برای کسی که چندان در نوجوانی پیگیر جدی دنیای فیلم و سینما نبوده، این همه سال ماندن در سطح اول بازیگری سینما و تلویزیون ایران، امتیازی ویژه و بزرگ است. پوریا پور سرخ که دقیقا یک دهه پیش با ژوبین سریال «وفا» یک شبه ره صدساله رفت، دنیای تصویر و بازیگری هنوز هم برای او «عشق» نیست. او در آستانه ورود به چهارمین دهه زندگی، چیزهایی مهم تر برای فکر کردن دارد. تقریبا ژانری نیست که پوریا، هنر خود را در آن نیاز موده و سر بلند بیرون نیامده باشد؛ از «روز سوم» در گونه جنگ تا «عیار ۱۴»، «درام و هر چی خدا بخواهد» کمدی. پور سرخ به تازگی به جمع هنرمندان کافه دار پیوسته و این گفت و گو هم در فضای کافه او پای بلندترین برج پایتخت انجام شد؛ جایی که ناچار بود گاهی به ابراز احساسات حاضران در کافه هم پاسخ بگوید. پوریا پور سرخ از فراز و نشیب دو دهه نقش آفرینی در سینما و تلویزیون می گوید



از دوران جوانی و نوجوانی پیگیر جدی سینما بودید؟  
اصلا و ابدا. گره خوردن زلفم با این مقوله سینما و هنر هفتم تقریبا از وقتی شد که من خیلی قضا و قدری کلاس های بازیگری آقای امین تارخ رفتم. قبل از آن خیلی برایم سینما چیزی نبود که پیگیر باشم و سرگرمی مورد علاقه ام باشد. به مرور این اتفاق افتاد. یادم هست در دورانی برای اینکه از مدرسه فرار کنیم، ترجیح می دادیم همه جا از جمله سینما و فوتبال برویم جز مدرسه. من فیلم های مهم و شاخص تاریخ سینما را در سینما می دیدم. «مادر» مرحوم علی حاتمی را با اینکه بچه بودم، رفتم در سینما دیدم. یا «آژانس شیشه ای» ابراهیم حاتمی کیا.  
یادم هست بلیت فیلم «قرمز» فریدون جیرانی را داشتم و همزمان همان روز استقلال با پاس بازی داشت. بلیت ها را به دوستانم دادم و رفتم بازی استقلال را دیدم. بعد تعریف «قرمز» را زیاد شنیدم و آن بازی هم از بخت بد من بدون گل تمام شد!

## دوران نوجوانی و جوانی چگونه گذشت؟

(چند نفر می آیند برای گرفتن عکس و امضا. «باید اجازه بدین کارم تمام شه. نمی خوانم که قطع کنم مصاحبه رو؟» عکس را می گیرند و می روند.  
«گرفتی آخر، ها؟ راضی ام ازت!»)

ظاهرا بعد از حضور در برنامه «خندوانه» به ممیزی بخش هایی از صحبت هایتان اعتراض کرده بودند.

ممیزی به آن معنا که نبود. یکسری حرف هایی گفته می شود و در لحظه اتفاق های بامزه شکل می گیرد. می گویم حیف است حرف بامزه پخش نشود و حذف شود. آنچه گفتم حمایت از بچه هایی بود که این برنامه ها را می سازند. تلویزیون چند سال است کارهای عجیب می کند. خودش برندی می سازد و بعد خودش آن را می گوید تعارف که نداریم؛ تلویزیون، زمانی مخاطب خیلی داشت. در دوره ای، پخش سریال ها روی ترافیک خیابان ها تاثیر می گذاشت و همه یادمان هست، برای زمان پدر بزرگ و مادر بزرگ ما هم نیست. در چند سال اخیر نمی دانم چرا علاقه مند نیستند اتفاق های مثبت برایشان بیفتد.

## ورود شما به دنیای بازیگری چگونه اتفاق افتاد؟

خیلی سال پیش، کلاس کارگردانی آقای لطیفی می رفتم. آنجا آشنایی شکل گرفت و بعد هم با ایشان در تماس بودم. تا اینکه یک روز زنگ زدند که بیاسر کاری که اسمش «فرار بزرگ» بود. اول قرار بود دستیار آقای لطیفی باشم. به طور کاملا خودجوش بازیگر نقشی که من بعد از آن را بازی کردم، نمی دانم به چه دلیل نیامد و گروه بازیگری در کل شخم خورد. ناگهان قسمت شد و من بازی کردم. آقای لطیفی در ذهنش ماند و فکر می کنم یکی دو سال بعد، قصه «وفا» پیش آمد و بخت به من رو کرد.

خود من هم باشم. می دانیم طرف یک آدم دیگر است اما می خواهد یک فلورانس نایتینگل از خودش جلوی مردم در ست کند که همه بگویند وای این چقدر ماه است.

در برنامه آقای مهران مدیری نازنین که به شدت قبول و دوستش دارم، هم گفتم تمام تلاشم را می کنم قضاوت نکنم و اینطور نباشم. نمی گویم دوست داشته شدن برابرم مهم نیست. قطعاً هر آدمی محبت دیدن را دوست دارد. بالاخره هر کسی نظر خودش را می گوید و مشکلی نیست. من این جنگ برای به دست آوردن را دوست ندارم و نمی پسندم.

**شما از محدود باز یگرانی هستید که تحصیل را تا مقطع دکترا دنبال کرده اید، پشتکار دارید و در سینما و تلویزیون موفق بوده اید. ضمن اینکه کوتاه نمی آید و زیر بار حرف زور نمی روید.**

البته زور هم به کسی نمی گویم. می گویم همانقدر که او محترم است، من با رفتارم به بقیه نشان دهم، تا اینجا پیش خوب است. یکی از مسائلی که همیشه به آن افتخار کرده ام، این است که تا به حال نشده با کارگردان و تهیه کننده ای، کار کنم و کار بعدی دعوت نشوم. این یک نشانی است که می گوید من کارم را بلدم. به بقیه احترام می گذارم، کم فروشی نمی کنم. دیر نمی آیم. زود نمی روم. سر صحنه خواب آلود نیستم.

در تمام این سال ها بزرگترین آفتی که دیده ام همکاری بود که چون نظم پذیر نبوده اند، می گفتند پروژه را با آنها هماهنگ کنید. پوریا خودی است! این اتفاق می افتد. عملاً باج دادن به بی نظمی و بی احترامی... در تمام این سال ها یکسری آدم در سینما جمع می شدند و می گفتند آقا هر کسی مثل ما فکر نمی کند و در طیف ما نیست، سعی می کردند طردش کنند. این آدم ها در سینما ریشه دوانده و قوی شده اند. قدرت زیادی دارند...

همان آدم ها چند سال پیش محمدرضا شریفی نیارامی کوبیدند که خیلی قدرت داشت و اعمال نظر می کرد اما وقتی توپ زیر پای خودشان است، همین کار را به شدت ترین وضع می کنند. یک جمله چند روز پیش خواندم و خیلی دوستش داشتم. نوشته بود «جوری زندگی کن که اگر همه مثل تو زندگی کردند، دنیا گلستان شود.» من اگر بتوانم، این را اندازه خودم رعایت می کنم. همه داریم از بی احترامی ها در فضای مجازی یا ترافیک می نالیم. راه حل هایی هم که پیدا می کنیم، خنده دار است. بیلپورد می زنند «تک سر نشین خیر، شهر گل و بلبل» قربان شکلت بروم، دو تا تا کسی را نمی توانی مدیریت کنی که من بتوانم با تاکسی بروم. آن شعار برای شهرهایی است که سیستم حمل و نقل عمومی شان، زیر ساخت و هزار مسئله دیگرشان درست است. در این مملکت تنها اتفاقی که هر روز می افتد، اختلاس است که همه هم نسبت به آن بی تفاوت شده اند.



من هم مثل هر آدم دیگر، دوران نوجوانی ام را در جامعه ای گذراندم که بالاخره تازه از جنگ در آمده بود. بچه تر که بودم شاید سینما خیلی انگیزه ام نبود. آن زمان پنجشنبه و جمعه تفریح خانواده ها، سینما رفتن بود. یادم هست فیلم «پدر بزرگ» آقای قاری زاده را در شرایطی که دور تادور سینمای میدان ولیعصر صف بود، دیدم.

بالاخره من هم تحت تاثیر فضای آن دوران و استرس هایش بودم. می توانم بگویم با کمی روحیه پرهراس نسبت به آینده. در مدرسه پر شور و شر بودم ولی بی ادب نبودم. فقط صبح ها دیر مدرسه می رفتم. در دانشگاه هم هر امتحانی ساعت های ۱۰ و ۱۲ بود، نتیجه اش بهتر از امتحان ساعت ۸ می شد. چون ویندوزم اول صبح بالا نمی آید. هیچ وقت آن نوع شیطنت که نزدیک بشود به بی ادبی نداشته. مادرم فرهنگی بود و خیلی سختگیری می کرد. همین الان هم مسائلی را رعایت می کنم که شاید همان ها جلوی پیشرفتم را می گیرد.

**بر سیم به نقطه عطف که «وفا» بود**

خیلی اتفاقی قسمت من شد. آقای لطیفی بعد از دو سال زنگ زد. در این دو سال، نه اینکه دوست نداشته باشم، سر برخی پروژه ها رفتم و به دلایلی نشد. این پشت خط ماندن ها را خیلی بچه ها دارند و دنبال راهی هستند که داخل بیایند. برای من هم بود. جالب است که بعدها خیلی از کارگردانان که به من اعتماد نداشتند الان برای نقش اصلی دنبال می آیند... آنها من را به یاد ندارند ولی من خوب رفتارهای آنها را حفظ هستم و این جالبه... البته اینکه می گویند طرف پول داده و توی سینما آمده است.

من در مورد خودم نشنیدم بگویند اما وقتی درباره همه می گویند لابد پشت سر من هم هست. اصولاً ما آدم ها برای پیشرفت های دیگران دلایل ماورایی عجیب و غریب می سازیم. «وفا» به نظرم خیلی اتفاقی پیش آمد. آقای لطیفی اصرار داشت بازیگر تازه کار بیورد. برخلاف میل تهیه کننده که دنبال اسم های خیلی بزرگ بود. «وفا» را هر کسی بازی می کرد، بلیتش برده بود. من خوش شانس بودم چون خوش ذات هستم و به این اعتقاد دارم. «وفا» برای من پیش آمد و خوشحال هستم که پیش آمد و هنوز که هنوز است، دارم نانش را می خورم.

**خیلی ها با دیدن شخصیت ژوبین در «وفا» یاد محمدرضا فروتن افتادند و معتقد بودند بازیگری در قد و قواره او دارد می آید و می تواند آینده درخشان تر هم داشته باشد.**

آن زمان بازیگرانی بودند که نسل جوان تر دوست شان داشتند. نظر من است اما به عنوان یک مخاطب، آن دوران خیلی فیلم های قشنگ تر ساخته می شد با اینکه الان اصرار داریم بگویم چقدر فیلم هایمان جذاب است. البته جالب هم هست؛ بالاخره تخیل به سینما رنگ می دهد و این تخیل چند سال است از سینمای ما گرفته شده است. فیلمسازان بیش از حد به سمت واقعیت می روند. من هوادارم ریض «بازی تاج و تخت» هستم و آن تخیل را در سینما دوست دارم.

درباره بازیگران آن نسل بالاخره داشتند کارشان را می کردند. آقای فروتن هم از آن دسته بود. هر کدام از ما جای خودمان را داریم. البته نسل ما کمی هم بدشانس بود. برخی مطبوعات عامه پسند، کار را خراب کردند. حتی اگر هم می خواستیم درباره بعضی مسائل مثل غذا و رنگ مورد علاقه ام حرف بزنم، مدرک تحصیلی ام اجازه نمی داد. هر چند الان در آستانه ۴۰ سالگی احساس می کنم مسائل دیگر برابرم مهم تر از تعداد فالوئر، لایک فروش فیلم و اینهاست.

**طبعاً وقتی فیلم و سریال شما موفق می شود تعداد هواداران هم بالاتر می رود این خودش یک امتیاز است.**

البته هست اما دست و پا زدن و گدایی کردن برای بالا بردن تعداد مخاطب و فالوئر را نمی پسندم. می دانیم که خیلی از بچه هایمان اینطور هستند و شاید



در «روز سوم» نامزد دریافت جایزه از جشنواره شدید... و همان پدرم را در آورد! به خاطر اینکه خیلی هانفش را در حد قد و قواره من نمی دانستند. تاریخ را که نمی توان نادیده گرفت. استدلال آن دوستانم را که گفتند زود بازی کرده ام قبول دارم. یعنی اگر من دو سه سال بعد این نقش را بازی کرده بودم، می پذیرفتند. همه می گفتند بابا اینکه تا سه ماه پیش کسی او را نمی شناخت و روی جله مجله های عامه پسند بود. بالاخره حساسیت برانگیز می شود که شد. این میان چوب عقده بعضی ها را خوردم.

### چرا رفتن روی جلد این مجله ها را می پذیرفتید؟

آن موقع این ابزار امروری نبود که بیایند و نظرشان را در باره تو بنویسند. به ضرب و زور شماره تلفن تو را پیدا می کردند و پیامک می فرستادند Azzzzzzzzzzizam با ۱۱ تا Z. چند روز بعد عزیزم می شد با پنج Z. بعد عزیزم معمولی و چند روز دیگر می نوشتند «تو فکر کردی کی هستی که جواب ما رو نمی دی؟ خوبه فقط یه دست لباس داری!»

این خیلی برای من تکرار شد. من هم دنبال این بودم که بگویم به خدامن فقط یک بار عکاسی کردم و چند جا کار شد. بعد مد شد. مهدی سلوکی با «ترگس»، حامد کمیلی با سریال خوب «اغما». من همان سال با باران کوثری «صاحب دلان» را بازی کردم. اولش کار گارد داشت و می گفت یعنی چه که یکسره روی جلد این تیپ مجله ها هستی. یک روز عذر خواهی کرد و گفت الان می فهمم که دست خود بازیگر نیست. او این شهامت و درک را داشت که خیلی ها خودشان را به نفهمیدن این مطلب می زدند... کار می کشد ناگهان از این مجله به آن مجله. آن اتفاق دارد الان در اینترنت می افتد.

من «وفا»، «صاحب دلان» و «روز سوم» را با آقای لطیفی کار کردم و با پرویی دارم این را می گویم چیزهایی که به نظرم از روز روشن تر است. در سه کار کاملا موفق هست تریک کردم. چنان فشاری یک دفعه وارد شد به ویژه به آقای لطیفی که جالب است ما از سال ۸۵ دیگر با هم کار نکردیم تا همین چند ماه پیش که «پیکسل» شروع شد. همین الان دقتی کنید می بینید حتی تریک بازیگران خیلی از مجموعه ها هم تکراری است اما خدا نکند بخوانند به موردی پیله کنند.

### معمولا برای بازیگرانی در موقعیت شما که از تلویزیون با چند کار موفق شروع می کنند، بزنگاهی پی می آید که باید برای ادامه در تلویزیون یا ورود به سینما تصمیم بگیرند. برای شما هم این اتفاق افتاد؟

یک سالی آمدم این کار را بکنم اما اصولا تاس من در تلویزیون خوب نشسته است. من در سینما با کارگردانی کار کردم که هر کدامشان وزنی دارند. هیچ کس هم به اندازه من با کارگردان اول کار نکرده است. با پرویز شهبازی، محمدحسین لطیفی، احمد رضا درویش و عزیزالله حمیدنژاد که جزو شاخص ها هستند.

### تصمیم گرفتید بین سینما و تلویزیون در رفت و آمد باشید؟

مدتی است توهم هست که باید از تلویزیون بیرون آمد به نیت رفتن به سینما. من هم آمدم بروم اما دیدم حداقل من اینجوری نبودم و این تفکیک را قائل نیستم. چند روز پیش داشتم با یک بازیگر خیلی خوب و مطرح که دوست من هم هست حرف می زدیم. می گفت «پوریا خیلی خوب است که در تلویزیون دیده می شوی و مردم رویکرد مثبت دارند». گفتم یک لحظه لطفا. چه کسی چنین حرفی زده است که الزاما هر کسی می آید، موفق می شود؟ همزمان با سریال «کیمیا» با کمی پس و پیش، خیلی بازیگران که کمتر حاضر به بازی در تلویزیون می شوند آمدند در سریال کار کردند اما هیچ کس ندید من در تلویزیون بیشتر کارهایم دیده شد جز «مرد نقره ای». اگر بخوام بشمارم،

اتفاق هایی که اگر در هر کشور دیگر بیفتد، بحران می شود. برای ما در نهایت چند لطیفه تلگرامی است تا یکی دو هفته بعد که فراموش بشود و برویم سراغ موضوع بعد و نفر بعد. چه بیچاره کسانی که این وسط قربانی می شوند تا حواس ها پرت شود. مثال بارزش بیچاره مهدی رحمتی. خیلی خنده دار است. چون من خودم در شرایط مشابه گیر کردم می گویم یا عکس گرفتن با یک خانم بی حجاب جرم است یا نیست. اگر است، چرا با افرادی که بارها خارج از کشور عکس می گیرند و خیلی راحت هم پخش می شود، برخورد نمی شود؟ از بازیگر و خواننده تا سیاسیون و فوئبالیست... چرا تا حالا جرم نبود؟ به یکی گیر می دهند و آن یکی نه. چرا؟

من معتقدم وقتی مادایره جرم را این همه وسیع می کنیم، اتفاق می افتد که خود قوه قضاییه هم به زیاد شدن پرونده ها معترض می شود. نکته جالب این است که هر چه جرم از نظر اجتماعی، کمتر آسیب بزند، بزرگ تر می شود.

### دو کار اول شما که خیلی اتفاقی بود. بازیگری از چه زمانی برایتان جدی شد؟

مدتی است سریالی کار می کنیم به نام «پیکسل» درباره چند بازیگر که در گیر قتل می شوند. چون واقعا نمی توانیم سراغ هیچ شغل و حرفه دیگر برویم. من نمی گویم آدم با مطالعه هستم و اصلا زمان مطالعه آزاد ندارم. این جدی شدن از همان دوران بود. اگر آمدم که بمانم سعی کردم مقداری جدی تر باشم. خیلی نقدها را از منتقد های خوب خواندم که وقتی درباره دوستانشان نمی نویسند، خیلی خوب می نویسند.

ما الان بازیگری داریم با کلی فیلم و بازی شکست خورده که در باه فیلم های شکست خورده اش یک خط نقد پیدا نمی کنی. من با عینک منتقدان فیلم ها را شروع به دیدن کردم. کمی سعی کردم مطالعه را جدی بگیرم. مسئله ای هم هست. تو به عنوان بازیگر نمی توانی در فیلمی بازی کنی که دوست داری. در ایران چند سال مد شده اگر دو تا جلد خورده و کمی هم خوش قیافه بودی، این یعنی بی استعداد هستی. من را تقدیر تا اینجا آورده و از کارنامه ای که دارم، راضی ام؛ جز دو سه فیلم.

### پس بر سیم به «روز سوم» و «عیار ۱۴» که ورود جدی شما به سینما بود.

«روز سوم» که خیلی اتفاق جالبی بود و هنوز هم دوستش دارم. اتفاق بدی که افتاد من در این فیلم چند سال زود بازی کردم. این نظر برخی دوستان است که در سینما دارم. اگر سه چهار سال بعد بازی می کردم، خیلی راحت تر می پذیرفتند. ولی نه برای کسی که چند ماه قبل «وفا» را داشته و روی جلد مجله هایی رفته که مورد پسند خیلی ها از جمله خود من نبود.

چیزی یاد نمی آید که جزو سریال های پربیننده آن سال نبوده باشد.

### چطور شد که از پسر عاشق پیشه «وفا» ناگهان رفتید در «صاحب‌دلان» نقشی را بازی کردید که به نوعی یادآور کاراکترهای فیلم‌فارسی بود؟

این یکی از مسائلی بود که خیلی از همکارهای شما آمدند گفتند بابا تو عجب جراتی داری. اگر دیگران بودند شاید چند سال می خوابیدند در آن بستر «وفا» و از بازی در این نقش نان می خوردند. من به همه آنها این حرف را می زدم که اگر واقعا این برای شما تحسین برانگیز است، چرا این را جایی ننوشتید و فقط به خود من گفتید. این اتفاق اگر برای یک بازیگر دیگر بیفتد که تیم رسانه‌ای قوی داشته باشد، برجسته اش می کنند.

یادم هست فیلمی به نام «چراغ قرمز» بازی کردم با الناز شاکر دوست و رضا شفیعی جم نازنین. ژوکر فیلم من بودم و عشق فیلم شفیعی جم. در واقع در آن فیلم، برعکس شده بود. تجربه خیلی خوبی بود و اتفاقا فروش بالایی داشت. جاهایی هست که کم تجربه‌ای و اشتباه می کنی و یاد برخی موارد محاسبات اشتباه می شود مثل «آس و پاس».

### البته در چند سریال دیگر هم همین راه را رفتید.

شما «کیمیا» را دیدی؟ آنجا نقش من یک دیو بود. یادم هست یک مجله معتبر سینمایی می خواست پرونده بدمن های محبوب سینمای ایران را در بیاورد و سراغ من برای نقشم در «کیمیا» آمده بود. بدمن بود اما محبوب شد. اینهاست که جذاب است. من بازیگری که خیلی از همکارانم می بینند نیستم. به این مافیای داخل سینما و تلویزیون و اینها هم به این شکل قائل نیستم. معتقدم جامعه ما، جامعه‌ای است که بر اساس رفاقت و ارتباط کارهایش را پیش می برد.

بهترین دکتر را هم اگر ببری در یک بیمارستان متوسط، بالاخره حمایت نیازی دارد. من می گویم اندازه خودم از جایگاهی که دارم راضی‌ام. یک نفر نمی تواند بگوید پایم را گذاشته ام روی شانه‌هایش برای اینکه بالا بروم. یک همکارم نیست که بگوید این آدم سر فلان کار، ادا و اصول در آورد. هر کسی یک جور زندگی اش را می بیند. شاید اگر یکسری کارها را می کردم الان جایگاهی دیگر داشتم.

### کدامیک از نقش‌های تان را بیشتر دوست دارید؟

به سریال هایم خیلی نمره قبولی می دهم. معتقدم در کشور ما بخش دولتی جاهایی که ورود می کند خیلی قوی تر است. به طور مثال شرایط و امکانات تولید «مختارنامه» را هیچ دفتر سینمایی نمی تواند فراهم کند. وودی آلن، زمانی می گفت این اشغال‌ها را نریزید دور، بدهید برویم در تلویزیون فیلم درست کنیم. الان دیگر اگر «آنی هال» را بسازد نمی تواند این جمله را بگوید چون کلی سریال خوب دارد ساخته می شود.

### شما در سینما بعد از «روز سوم» و «عیار ۱۴» کاری نداشتید که چندان به کارنامه تان اضافه کرده باشد.

«رستاخیز» مگر بد بود؟ بهترین بازی من است اما ز بخت بد و به دلیل توقیف، کسی هنوز آن را ندیده است. مقداری هم شناس است. قبول کن. من بعد از «رستاخیز» چند کار را رد کردم، به خاطرش خودم را سرزنش نمی کنم. در آستانه ۴۰ سالگی خیلی مسائل مهم تر از سینما دارم که به آنها فکر کنم. وقتی در دورهمی های دوستان سینمایی می بینم همه حرف شان و زندگی شان درباره سینماست که به فلانی زنگ بزنیم در پیش تولید است و این حرفه، شاخ در می آورم. من اگر بروم بنشینم در جمعی بینم حرف سینماست، به بهانه ای از جمع جدا می شوم. اصلا حوصله اش را ندارم. می گویم سینما بخشی از زندگی من است. بعضی هاز زندگی شان قسمتی از سینمایی است که تمام دور و اطرافشان را گرفته است.

### بازی در «رستاخیز» چطور پیش آمد؟

آقای درویش با هیچ کس تعارف ندارد و به شدت سختگیر است. یادم هست سکانسی داشتیم که مادر لشکر بدمن ها بودیم. پلان ما را گرفتند صحنه مقابل را قرار شد فردا بگیرند منتظر بودیم یک روزه تمام شود اما چند روز طول کشید. لشکر اولیا بودند. از برنامه ریز پرسیدم چرا اینقدر طول کشیده است؟ آقای درویش اینقدر حساسیت داشت و برای همین است که آدم دلش می سوزد بعضی ها ندیده قضاوت می کنند.

درویش می گفت که آن طرف حفص بن عمر (من پسر عمر سعد را بازی می کردم) یاغی تر در آمده و مبادار جزی که لشکر اولیای خواند از رجز حفص ضعیف تر شده باشد. برای همین آن بخش چند روز طول کشید. خروجی فیلمی که با این وسواس ها ساخته می شود، فرق می کند تا اینکه من بروم یک فیلم تاریخی بازی کن. هر فیلمی همانقدر که برایش زحمت می کشی می ماند. من خودم از زحمتی که برای «رستاخیز» کشیدم خیلی راضی‌ام. آقای درویش با احدی تعارف ندارد.

خیلی از کسانی که ما باورمان نمی شد صدایشان دوبله شد. برای من این اتفاق نیفتاد. من آن فیلم و بازی خودم را هم دوست دارم.

### خیلی شنیده ایم که کسی اگر بازیگر تلویزیون باشد، سینمایی‌ها دور او را خط می کشند.

متأسفانه این اتفاق هست و برای من هم به نحوی افتاد. بالاخره با خودم که تعارف ندارم. اشتباه‌های من در سینما نسبت به تلویزیون خیلی بیشتر بود. بی تعارف بگویم در تلویزیون اگر برگردم، «مرد نقره‌ای» را شاید بازی نکنم. «وفا» را با جان و دل می پذیرم و همچنین «صاحب‌دلان» در «ساعت شنی» ۳۰ سکانس داشتیم ولی عاشق آن هستم. بگذریم که همه نقشم در آمد.

عاشق «مسیر انحرافی» هستم. نمی توانم بگویم سر رقابت باشبکه‌های دیرگ چه خیانتی کردند. آن کار را مثله کردند و وقتی در آی فیلم پخش شد، تازه همه دیدند. یکی از بهترین کارهایی بود که ما داشتیم. در تلویزیون یک سال مثلاً می گویند مثلث عشقی ممنوع است. بعد می بینی یک سریال هم‌زمان جایی دیگر پخش می شود و دوزنقه عشقی است. چه خبر است؟ اشتباه من در سینما بیشتر بود. در فیلم‌هایی بازی کردم که اشتباه درآمد و اشتباه از خود من بود. من آقای ابوالفضل پورعرب را خیلی دوست دارم. می گفت پوریا تو خیلی ماخوذ به حیایی. هیچ وقت در رودریستی کار قبول نکن.





معیریان در رابطه با فیلمی که با او کار کرده بودم با من تماس گرفت و گفت ما دو تا پلان سالم از تو نداریم به خاطر اینکه تو دائماً در حال خندیدن بودی.

### سریال مورد علاقه شما چیست؟

سریال مورد علاقه ام «بازی تاج و تخت» است. یادم هست شبی ساعت ۲ چون از شبکه HBO پخش می شد، زنگ می زدم خانه دوستانم که آن قسمت را برای من ضبط کنند. «بر کینگ بد» را شروع کردم و تا واسط دیدم. سلیقه است دیگر، هنوز تمامش نکرده ام.

### نقشی هست که دوست داشتید آن را بازی کنید؟

نقش پورعرب در «ترگس» بی نظیر بود. نامزد ترانه رادر «درباره الی» صابر ابر بازی می کرد. خیلی خوب بود و دوست داشتم. کار با اصغر فرهادی را همه دوست دارند.

### بازیگر مورد علاقه شما در سینمای ایران کیست؟

مهدی پاکدل را خیلی دوست دارم و تناثرهایش را می پسندم. محسن تنابنده و امیر آقایی را هم دوست دارم. بیشتر همبازی هایم خوب بودند.

### حضورتان در شبکه مجازی چگونه است و بیشترین کامنت هایی که دریافت می کنید، چیست؟

به کامنت های فضای مجازی دلخوش نیستم. من وبلاگی داشتم که در آن با مخاطبانم در تماس بودم. دو سه سال در کنکور صد درصد آمار قبولی داشتیم. یعنی تمام بچه های ما در دانشگاه قبول می شدند.

### در کنار کدام بازیگران احساس راحتی تری می کنید؟

رضا کیانیان در «کیمیا» فوق العاده بود. همین طور خانم ها عاطفه رضوی و آریتا حاجیان و آقای حسن پورشیرازی. من در کل این سینما با دو نفر مشکل دارم در این حد که اگر آنها در یک کار باشند، من نمی روم. البته آنها بی معرفتی کردند و بی خبر به جای من در پروژه ای قرارداد بستند که با من بسته شده بود. من اخلاقم این است؛ یوسف تیموری، کامبیز دیرباز، پژمان بازغی و خیلی ها می دانند.

تیموری سر کار «هر چی خدا بخواد» قرارداد داشت. به هر دلیل هر وقت وعده می کردند نمی رسید برود. زنگ زدم که می خواهم بروم جای تو و به یک شرط می روم؛ اینکه در تلفن، مقابل همه بگویی از تو اجازه گرفتم. «رستخیز» را

به شرفم قسم ۵۰ درصد کارهایی که من بازی کردم، به خاطر اصرار طرف مقابل بود. بعضی ها را هم واسطه می کنند و وقتی تو می بازی، می بینی دورت خالی شد. من این بالا سرم آمد. البته موفقیت در بازیگری را مثل یک پازل می دانم. بخشی از آن بخت و اقبال است و بخشی هم ارتباط. یکجا هم می بینی همه را با هم داری اما آن درک رانداری که شانست رو بقاپی... جایگاه بیشتر بچه هایی که در «درباره الی» بودند (جز یکی دو نفر) قبل و بعد از آن فیلم را با هم بررسی کنیم. درباره شایستگی اصلاً بحث نمی کنیم.

از جایگاهی که دارم راضی ام به اندازه بهایی که برایش دادم. امیدوارم همه به آن چیزی که دوست دارند برسند و دست از سر همدیگر بردارند. من خودم خیلی فوتبالی بودم. قبل از اینکه با بچه های فوتبال آشنا بشوم، فکر می کردم اینها که الزاما پیراهن یک تیم را می پوشند، اگر برای همسر ندهند، با هم بد هم نیستند. بعضی موقع ها می بینی حتی در یک پست هم نیستند ولی همچنان خوب یکدیگر را نمی خواهند. در سینما هم همین است. یکسری مسائل را باید از خودمان شروع کنیم.

### چه شد که در «کیمیا» اینقدر خوب دیده شدید؟

بهترین همکارهای دنیا را در «کیمیا» داشتم و هنوز که هنوز است دلم برای آن تنگ می شود. خیلی گروهان خوب بود. دروغ نمی گویم و معنی ریاضت کشیدن را نمی فهمم نمی دانم اسمش چیست اما کسی سر صحنه گوشه همراه دست من نمی بیند. کلا شوخ هستم و باید یخم باز شود. احترام می گذارم به همکارانم و اسمش را اصول، نه ریاضت می دارم. من اصول دارم برای خودم. به همه به یک اندازه احترام می گذارم. کسی معطل من نمی ماند. سوار بر فیلمنامه می آیم! آدمی نیستیم که باعث آزار کسی بشوم.

### در این میان، گریزی هم به فیلم های طنز زدید.

به طور کلی کار کمدی سلیقه ام نیست اما چند کار کردم که موفق بود؛ از جمله «هر چی خدا بخواد» و «چراغ قرمز». راستش را بگویم من هوادار گروه «پایتخت» و عاشق بازی محسن تنابنده ام. خیلی بامزه اند. من هر کار کمدی بازی می کنم، تهیه کننده، دوروز دیگر من را می خواهد. من نیشم فوق العاده شل است و آنقدر سر صحنه می خندم حتی به چیزهایی که خنده دار نیست. چون من جوک بی مزه هم تعریف کنند، غش می کنم.

یک بار یک تهیه کننده، من را کناری کشید و گفت پسر، این چیزی که ما به خاطر خنده تو داریم هی عوض می کنیم، اسمش نگاتیو است و کلی هم قیمت دارد. کمی رعایت کن. اما دست خدم نبود. یادم هست یک بار آرش



قرار بود کامیوز بازی کند، به هر دلیل نشد و من جایش رفتم. ما خودمان باید به هم احترام بگذریم.

### حققتان را از سینما گرفته اید؟

کم لطفی هایی شده است. نه می گویم خیلی باسوادم، نه بی سواد. ولی اندازه خودم فیلم می بینم و برای این حرفه وقت می گذارم. به خودنمایی کمتر قائلم. جایگاهم همین بوده و همین هم محصول تمام انتخاب ها، اشتباه ها، تلاش ها و کارهای نکرده است.

### چقدر فیلم می بینید؟ چقدر کتاب می خوانید؟ رابطه شما با سینما و جهان چطور است؟

در باره کتاب که من بیشتر مطالعه ام، مطالب کاربردی است. زمانی ندارم برای مطالعه و مجبورم مرتبط با رشته درسی ام کتاب بخوانم. کتاب های روانشناسی را هم چون علاقه دارم می خوانم ولی اینکه فلان رمان را می توانم راحت بنشینم و بخوانم، صادقانه بگویم فرصت نمی کنم اما در باره فیلم اصولاً فیلم بازم و فیلم دوست دارم. بی تعارف بگویم یکسری مسائل رانمی فهمم و اصراری هم ندارم بفهمم. بعضی بچه ها گفتند «کیم کی دوک» خیلی باحال است. من که نفهمیدم. زور که نیست. حال نمی کنم. یا این فیلمساز ترک بود (نوری بیلگه جیلان) خیلی زور کی فیلم هایش را دیدم؛ یک لانگ شات چهار نفری بود که مدام می گفتم الان می رود نمای بسته. نرفت که نرفت. راستش نمی فهمم.

### در مورد فعالیت های خیر خواهانه و ایفای نقش به عنوان سفیر مبارزه با دخانیات در خیر به روشنی امید بگویند.

ببینید حضور برخی در این عرصه تنها خودنمایی است اما این دلیل نمی شود اگر از یک ابزاری بعضی مواقع بد استفاده می شود به حسن آن نگاه نکنی. من با این نیت می روم که حضورم باعث خوشحالی یک نفر بشود شاید یک نفر به خاطر کم می بیشتر به نیازمندان کمک کند. حضور من در خیر به روشنی امید به عنوان سفیر مبارزه با دخانیات مسئولیت و احساس دین من را به این موضوع بیشتر کرد.

### ماه رمضان در مهمانی افطار بیس جمهور گویا با ایشان گفت و گوی کوه تاهای داشتید؟

شنیده بودم بر خلاف روسای قبل آقای روحانی خیلی علاقه ای برای تماشای فیلم ندارند اما برای خوردن هم شگفت انگیز بود که دکتر روحانی گفتند شب ها سریال برادر و نقش منفی من در این سریال را دنبال می کنند.

### جایی گفته بودید هرگز در سینما در هیچ نقشی سیگار نمی کشید.

در اینکه دوست دارم به نوعی مخالفتم را با سیگار اعلام کنم، شکی نیست. گفته ام دوست ندارم در سینما سیگار بکشم چون دوست ندارم باعث ترویج آن شوم. من اگر نقش قاتل بازی کنم، یعنی دارم قتل را ترویج می کنم؟ نه قطعاً این نیست. دیدی کسی با خودش عهدهای عجیب و غریب می بندد که شاید فقط برای خودش محترم باشد؟ من سال ها می دیدم و غبطه می خوردم که بهترین بازی های همکارانم دیده نشده اما هر موقع نقش عملی بازی می کنند، جایزه می گیرند. ظاهراً یک جیز بامزه شده است. قبول دارم حرفی که دارم من زنه به عنوان بازیگر غیر حرفه ای است. مخالفت با سیگار زکات کاری است که می کنم. می خواهم یک چیزی از من یادگار بماند.

### اگر اصغر فرهادی بگوید در فیلم من باید در نقشی بازی کنی که سیگار کشیدن هم لازمه آن است، آیا قبول می کنید؟

صادقانه بگویم باید در شرایط قرار بگیرم تا ببینم چه تصمیمی می گیرم.

شکستن این قولی که به خودم داده ام، سخت است؛ یک چیز دلی است. البته شده قنشق هایی را به خاطر سیگار کشیدن از دست داده باشم. اگر یادت باشد در سینمای کلاسیک، کلارک گیبل و همفری بوگارت با سیگار، پزهای خوشگل می گرفتند. یادم هست بچه بودم داشتم فیلم «راکی» را می دیدم که داشت با یک دخترک می آمد. با یک دوبله خیلی خیلی خوشگل می گفت ببین اگر سیگاری بکشی، بهت می گویند بدکاره. بعدها فهمیدم بابت این جمله به او جایزه داده اند.

### بالاخره عاشق سینما هستید یا خیر؟

عاشق سینما نیستم اما خیلی از آن لذت می برم. صادقانه نیستم. بیشترین لذتی که در زندگی ام می برم از سینماست.

### و اما پاسخ های کوتاه

- \* حسین لطیفی: باعث حضور من در سینما شد. هر قراردادی که می بندم به یاد او هستم.
- \* امین تارخ: خیلی دوستش دارم و تا آخر عمر قدر دانش هستم. هر جا بود، به نظر من تندیس ایشان را ساخته بودند.
- \* علی دایی: برای اظهار نظر حساب و کتاب ریاضی ندارد. ما بسیار خوشبختیم در زمانه ای زندگی می کنیم که می توانیم با او هم صحبت شویم.
- \* مهدی پاکدل: خوش قلب ترین و بدون عقده ترین دوست و بازیگر. بازی های تئاتری خیلی درخشان دارد.
- \* علی کریمی: پسر بسیار خوب، کله شق و دوست داشتنی.
- \* ناصر حجازی: یک روز استقلال با دالیان بازی داشت و من بچه بودم. برای دیدن مرحوم حجازی رفتم در هتلی که تیم اردو زده بود. در لابی هتل از خانمی پرسیدم بخشید آقای حجازی کجاست؟ گفت برو هر جا بوی ادکل خوب آمد، همان جا نشسته است. سال ها بعد یک روز به ملاقات آقای حجازی رفتم و او را در شرایطی دیدم که نه خودش می توانست عطر بزند، نه کسی که به دیدنش می رفت.
- \* الهام حمیدی: شریف و نجیب.
- \* ترامپ: من اصلاً سیاست نمی فهمم اما هر کجای دنیا می روی، در هر فرودگاهی که آمریکایی ها و انگلیسی می آیند، همه از آنها بدشان می آید. از این نظر، انتخاب ترامپ چندان هم بد نبود. خودش شیفته و ویژه ای دارند بیشتر انگلیسی ها و آمریکایی ها و این عرب های حاشیه خلیج فارس هم چون چند سالی دارند به اینها سرویس می دهند، گرفتار این توهم خودشیفتگی خود با حال بینی شده اند.



# سینمایی های عاشق ادبیات!

انگار از بودن و درخشیدن در دنیای فیلم و سینما خسته می شوند و دوست دارند در عرصه های دیگر هم قدرت نمایی کنند. داستان سرک کشیدن بازیگران و فیلمسازان به دنیای کتاب و نویسندگی از آن ماجراهایی است که قدمتی چندان طولانی ندارد و البته در سال های اخیر پررنگ تر از گذشته شده است. برخی از این جماعت نه چندان پرشمار فقط یکی دو بار طبع و بخت خود را در نوشتن کتاب و سرودن شعر می آزمایند و بعد برای همیشه عطایش را به لقایش می بخشند. عده ای دیگر اما با پشتکار بیشتر در سال ها در این وادی مانده و چند وقت یکبار یک کتاب روانه بازار کرده اند. حالا که در روزهای برگزاری جشنواره به سر می بریم و طبعاً توجه همه روی سینما متمرکز است، بد نیست نگاهی بیندازیم به تجربه های اهالی سینما در عرصه ادبیات. بهانه هم اگر بخواهید، رونمایی از کتاب تازه داریوش مهرجویی و ورود ترجمه ای از ترانه علی دوستی به بازار ادبیات داستانی.



او در این برنامه قول داد که تا پیش از پایان سال یک کتاب دیگر روانه بازار کند. کارگردانی که بعد از «اشباح» در ۱۳۹۲ دیگر فیلم نساخته و وقت های خالی اش را با حمله به محسن چاوشی و تولید خبرهای ریز و درشت درباره «سننوری ۲: مرد پاییزی» یا «مونا» پر می کند، همین که کتاب می نویسد هم غنیمت است.

از مهرجویی در آینده نزدیک کتاب «سفر به سرزمین فرشتگان» با موضوع مهاجرت نخبگان به بازار می آید تا آرام آرام بخش ادبی کارنامه او به اندازه بخش سینمایی اش پررنگ شود.

## رامین ناصر نصیر

وقتی خبر آمد بازیگر سریال ها و برنامه های طنز تلویزیون و رفیق گرمابه و گلستان مهراون مدیری دست به قلم شده و یک کتاب شعر از عربی به فارسی ترجمه کرده، خیلی ها غافلگیر شدند. حجم غافلگیری به اندازه ای بود که گفته می شد خود آقای مترجم هم ابتدا خبر را باور نکرده است! در هر حال، برای رامین ناصر نصیر که می گویند به چهار زبان زنده دنیا تسلط دارد، ترجمه حرفه ای بود که او آن را از همان آغاز در کنار حرفه بازیگری پی گرفت و دو نمایشنامه از «فرناندو آرابال» و «ژان ژنه» را به علاقه مندان ادبیات نمایشی تقدیم کرد.

ترجمه ضرب المثل های مکزیکی و کوبایی برای کسی که به زبان های

## مرحوم داریوش مهرجویی؛ دور از سینما، خاطره بازی با ادبیات

ار کسی که ۵۰ سال پیش رساله ای درباره «بوف کور» صادق هدایت به زبان انگلیسی نوشته و چند فیلم بسیار خوب و ماندگار ساخته، انتظار می رود در فاضی ادبیات هم به اندازه سینما بدرخشد. داریوش مهرجویی که چند سالی است دیگر درخشش گذشته را روی صندلی کارگردانی ندارد، سال ها پیش کتابی از هربرت مارکوزه، فیلسوف و جامعه شناس نامدار آلمانی و چهره سرشناس مکتب فرانکفورت ترجمه کرد و بعد سراغ «جهان هولوگرافیک» مایکل تالبوت رفت تا نشان دهد همچنان به علایق دیرین خود وفادار است.

در کارنامه خالق «لیلا» و «هامون» ترجمه کتاب هایی از سم شپرد و اوژن یونسکو هم به چشم می خورد اما او مدتی است کار ترجمه را کنار گذاشته و وارد ادبیات تالیف آن هم در حوزه ادبیات داستان شده است. «به خاطر یک فیلم بلند لعنتی» و «در خرابات مغان» نخستین تجربه های او در این عرصه بود که امسال با «دو خاطره؛ سفرنامه پاریس، عوج کلاب» ادامه یافت.

مهرجویی که سال هاست در کرج زندگی می کند، برای رونمایی از کتاب تازه خود به تهران آمد و کمی بیش از دو ساعت دیرتر به محل قرار رسید. هر چند حاضران به احترامش منتظر ماندند و لب به اعتراض نگشودند.

«آژانس شیشه‌ای» و «خانه‌ای روی آب» در برخورد با مردم را روایت می‌کند و نخستین چاپ آن سال ۸۸ به بازار آمد.

قصه‌های کیانیان با مردم چنانکه انتظار می‌رفت خیلی زود پرفروش شد و در کمتر از دو سال به چاپ پنجم و ششم رسید تا مشخص شود بازیگر خراسانی علاوه بر سرگرم کردن تماشاگران روی پرده، می‌تواند یک قصه‌گوی خوب هم باشد. البته «این مردم نازنین» کتابی جدی نیست و می‌توان آن را در حکم زنگ تفریح دانست. «پاتال و آرزوهای کوچک»، «سومین سرنوشت داوود» و «ماجرای جوان» هم فیلمنامه‌هایی است به قلم کیانیان که اولی سال ۶۸ در قالب فیلمی به کارگردانی مسعود کرامتی و بازی خود کیانیان روی پرده سینماها رفت و تا حدودی هم موفق بود.

بازیگر تحسین شده سینمای ایران هم‌زمان با ادبیات سراغ حوزه تجسمی هم رفت و گزیده‌ای از آثار عکاسی خود را در قالب یک کتاب تقدیم علاقه‌مندان کرد. حصال پرسه‌زدن او در طبیعت و یافتن تکه‌چوب‌های بامزه هم به برگزاری چند نمایشگاه انجامید و حالا فقط مانده حوزه شعر!



انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی آشناست هم کاری چندان سخت نبود اما مشکل آنجا ظهور کرد که ناصر نصیر از ترجمه اشعار محمد ماغوط، شاعر شهیر سوری با همکاری غسان حمدان خبر داد. پس از انتظار «اشک‌های آبی، اشک‌های زرد»، نویسنده و مترجم عراقی مدعی شد ناصر نصیر زبان عربی نمی‌داند و طبعاً نقشی هم در ترجمه اشعار ماغوط نداشته است.

او در فضای مجازی اعتراض خود را به قرار گرفتن نام بازیگر ایرانی روی جلد کتاب چنین نشان داد. س «سال ۸۷ با واسطه با آقای ناصر نصیر آشنا شدم و وقتی فهمید چند مجموعه شعر از سهراب سپهری، احمد شاملو و... به عربی ترجمه کرده‌ام، از من خواست از شعرای عرب هم به فارسی ترجمه کنم. چند شعر از محمد ماغوط ترجمه و برایش ارسال کردم که گفت در نشریه «نشانی» منتشر شد.

حالا پس از هفت سال می‌بینم بدون اطلاع من، آن را به صورت کتاب درآورده و حتی اسم خودش را قبل از اسم من نوشته است... نکته اینجاست که ناصر نصیر تمام این ماجرا را یک سوء تفاهم دانست و تمام!

### مسعود کیمیایی؛ حیرانی و واقعی!

در دنیای فیلم و سینما شرایطی بسیار شبیه داریوش مهرجویی دارد؛ سال هاست فیلم خوب نساخته و این آخری هم با کلی اما و اگر و دعوا میان او و تهیه‌کننده احتمالاً برای نمایش در جشنواره امسال آماده می‌شود. مسعود کیمیایی که ظاهراً قفس سینما را برای خود محدود می‌دید، از یک روز به بعد تصمیم گرفت حرف‌های ناگفته‌اش را خارج از قاب دوربین و در قالب واژه‌ها به علاقه‌مندان خود تقدیم کند.

حاصل چند کتاب داستان و یک کتاب شعر به قلم خالق «قیصر» و «گوزن‌ها» شد. آخرین مورد «سرودهای مخالف ارکسترهای بزرگ ندارند» بود که بهار سال گذشته با حضور اهالی ادبیات و سینما رونمایی شد و دوره سه جلدی آن را می‌توانید این روزها با قیمت ۵۶ تا ۷۰ هزار تومان بخرید و بخوانید.

«فرهاد لیوان را به دهانش نزدیک کرد. نگاه فرنوش با نفسش در فلوت بود. فرهاد گفت: کاشکی چگو بود و آب خوردنمو می‌دید. فرنوش، یه حس دیگه ای تو کلمه، تو قلبم نیست. چگو دکتر نبود؟» این چند جمله از یک رمان ۹۳۲ صفحه‌ای است و مخاطب را با خودش به دنیای فیلم‌های خالق آن می‌برد؛ انگار که نشسته و دارد دیالوگ‌های فیلمی از کیمیایی را در ذهن مرور می‌کند.

فیلمساز ۷۵ ساله که «قاتل اهلی» را آماده نمایش دارد، پیش از «سرودهای مخالف ارکسترهای بزرگ ندارند» دو رمان دیگر منتشر کرده بود؛ «حسد» که داستان زندگی عین القضاة همدانی را روایت می‌کند و دو جلدی «جسد‌های شیشه‌ای» با ماجرای از تاریخ ایران معاصر و فاصله دولت مصدق تا پیروزی انقلاب. کیمیایی البته دستی هم در شعر و شاعری دارد و دیالوگ‌های آهنگین و شعرگونه فیلم‌هایش نمونه آن حاصل این حس ادبی هم کتابی است به نام «زخم عقل» که مجموعه شعرهای کیمیایی را در خود جای داده است.

### رضا کیانیان؛ هنر آن است...

از معدود بازیگران سینما که چند کتاب درباره تحلیل بازیگری دارد و البته این اواخر در کار امور خیریه و زیست محیطی فعالیت دارد. رضا کیانیان حضور در عرصه ادبیات سینمایی را با قدرت تمام آغاز و «تحلیل بازیگری»، «شعبده بازیگری» و «بازیگری در قالب» را روانه بازار کرد. «ناصر و فردین» ادای دین او بود به دو بازیگر سینمای پیش از انقلاب و در ادامه نوبت رسید به کتابی که نام کیانیان را بیش از گذشته سر زبان‌ها انداخت؛ «این مردم نازنین» حدود ۱۰۰ خاطره از بازیگر تحسین شده

# SMS

☒ گاهی نه گریه آرامت می کند و نه خنده؛ نه فریاد آرامت می کند و نه سکوت؛ آنجاست که با چشمانی خیس رو به آسمان می کنی و می گویی: خدایا، تنها تو را دارم، تنها میگذارم...  
آمنه محمدی از مرودشت  
۰۹۱۷-۲۷۰۷

☒ خوشبختی، مثل پروانه است آگه دنبالش بری فرار می کنی، ولی آگه بایستی رو سرت می شینه... (برات آرزوی یه دنیا پروانه دارم)  
۰۹۱۵-۷۹۳۰

☒ سلامتی اون روزی که تک تکتون واسم مشکلی نبوشید، بیاید سر مزارم، غبار سنگ قبرم رو کنار بزنید و ببینید نوشته: زنده بودم کجا بودید!  
۰۹۱۵-۷۹۳۰

☒ پرواز هیچ پرندۀ ای را حسرت نمی برم وقتی قفس، چشم های تو باشد...

رضا از خرم آباد  
۰۹۳۰-۶۶۳۳

☒ باران که می بارد دل تنگ تر می شوم راه می افتم بدون چتر من بغض می کنم آسمان گریه.  
۰۹۳۰-۳۳۳۹

☒ رفتم برات یه ساعت بگیرم هر چی گشتم هیچ ساعتی مثل ساعت هایی که با هم بودیم قشنگ نبود.

نیلوفر از گلستان  
۰۹۳۳-۱۲۱۴

☒ فصل عوض می شود، جای آلورا خرمالو می گیرد، جای دلنگی را... دلنگی!...  
۰۹۳۸-۴۵۵۷

☒ می خواهم به ضیافت دیروز بر گردم و در کوجه های بن بست، که تنها خاطرهای از تو مانده رها شوم و در انتهای فرادهای بی غرور گریه کنم، ای کاش تو هم بغض سکوت را در این شهر سرد رها می کردی، آری تنهای تنها با گریه هایم و سکوت تو...  
۰۹۳۷-۳۶۲۶

☒ مهربانی تزیین لحظه هاست، برای مهربانیت چیزی ندارم جز دوست داشتن!  
۰۹۱۷-۹۹۶۸

# SMS

☒ از استادی پرسیدند آیا قلبی که شکسته باز هم می تواند عاشق شود؟ استاد گفت: بله. پرسیدند: آیا شما تاکنون از لیوان شکسته آب خورده اید؟ استاد پاسخ داد: آیا شما با خاطر لیوان شکسته از آب خوردن دست کشیده اید؟  
۰۹۱۸-۹۷۱۹

☒ تنها کسی که لیخند مرا می خواست عکاس بود... او هم پولش را گرفت!!!  
۰۹۱۸-۹۷۱۹

☒ مردانگی می خواهد ماندن به پای عشقی که تو را پس بزند...  
۰۹۳۸-۹۵۹۴

☒ کاش انسان مثل شمع فقط یک شب زندگی می کرد اما در کنار پروانه اش...  
۰۹۳۳-۵۹۵۴

☒ گل رز خوش بوی من، دریای بی کران من، تویی فاتوس شب هایم، نگاهی کن مرا شاید بباندیشی، نگاه کن...  
زهره از شهرستان کلور استان اردبیل  
۰۹۱۰-۷۳۶۴

☒ هر بامداد آهویی که برمی خیزد، می داند که از شیر باید تندتر بدود، و گرنه شکار خواهد شد و هر شیری که برمی خیزد، می داند که باید از تندترین آهو سریع تر بدود، و گرنه گرسنه خواهد ماند. فرقی ندارد آهو باشی یا شیر، آفتاب که برآید، آماده دویدن باش. (نلسون ماندلا)  
محمد ضیایی از تهران

☒ وقتی که پاتو گذاشتی روی این زمین خاکی تموم گل های عالم شدن از دست تو شاکی خداهم هوانو داشته تو رو با گل ها سرشته با تو دنیای پر از درد و آسوه من مثل بهشته.  
۰۹۱۹-۷۴۷۸

☒ از آتش روزگار چنان دهنم سوخت که از ترس آب یخ راهم فوت می کنم...  
۰۹۱۰۰۰۲۰۰

☒ چقدر دیر فهمیدم زندگی، همان روزهایی بود که... زود گذشتش را آرزو میکردم...!  
مهدی قزایی از تهران  
۰۹۳۵-۱۰۱۷

# SMS

☒ باختر زن من پایان من نیست آغاز بی لیلی توست. مهدی قزایی از تهران  
۰۹۳۵-۱۰۱۷

☒ محبت بر خلاق انتهایی سادگی است و مردی و مردانگی آخرش آوارگی است...  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ همیشه تلخ ترین لحظه را کسی می سازد که قشنگ ترین لحظه را با او داشتی.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ همین نالم که مادر در برم نیست... صفای سایه او بر سرم نیست... مرا گر دولت عالم ببخشند... برابر با نگاه مادرم نیست...  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ اگر سوزم سزا باشد... اگر دردم دعا باشد... از این بدتر کجا باشد... که بچه از مادر جدا باشد...  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ سکوتم را به باران هدیه کردم... تمام زندگی ام را گریه کردم... نبودی در فراق شانه هایت... به هر خاکی رسیدم تکیه کردم.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ زندگی همیشه در جریان است، ولی مشکل اینجاست: که مارو در جریان نمیداره!  
۰۹۱۳-۳۸۳۲

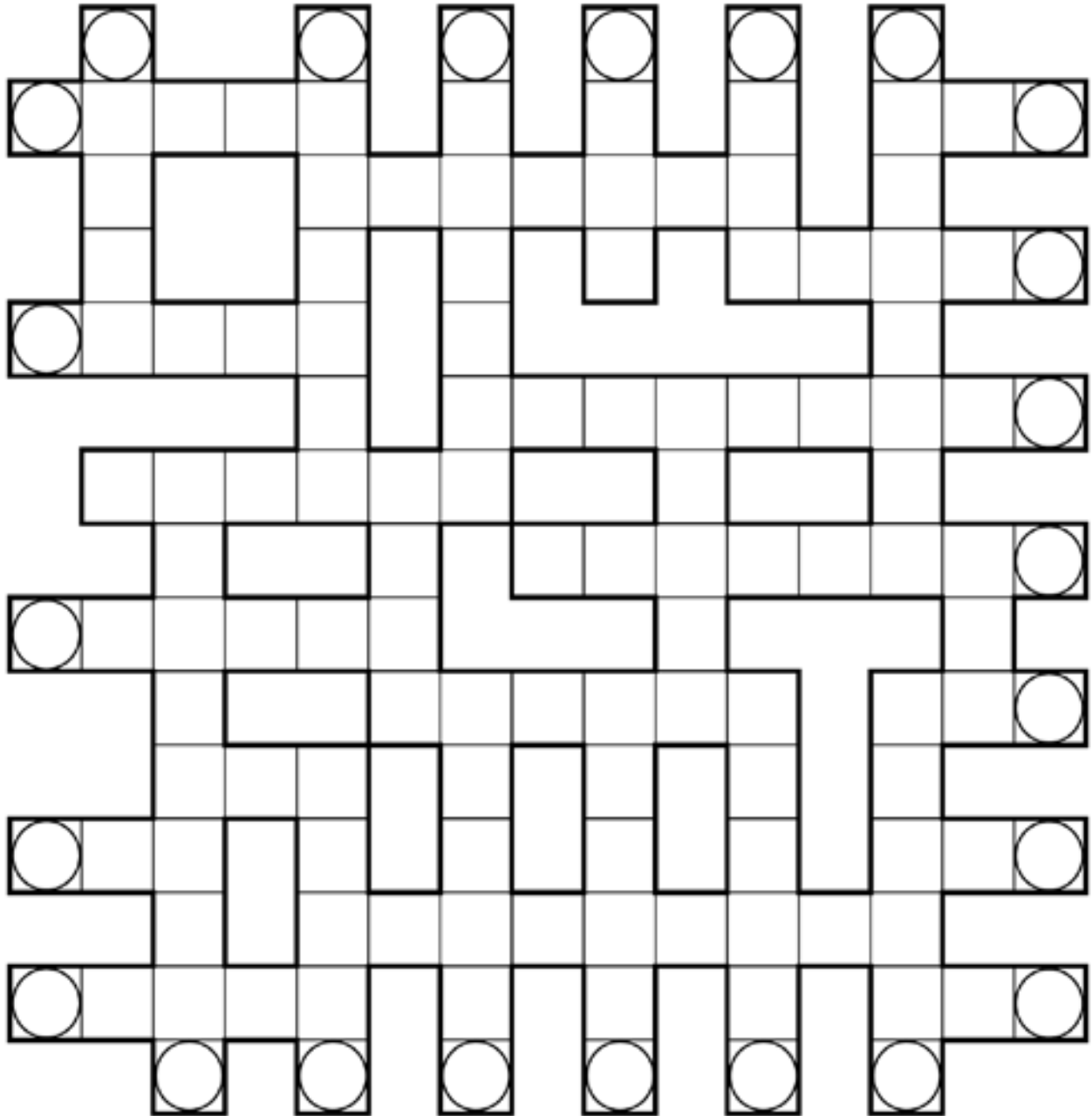
☒ صبر، سالهاست که با غوره ها کلنجار می روم حلوانمی شوند!  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ شسونه هامون فقط واسه اینکه کوله بار غم هامونو روش بگذاریم، نیست، بعضی وقت ها می تونیم بندازیمشون بالا و بگیریم بی خیال!  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ همه در زندگی شطرنج بازییم، نباید بی جهت هر سو بن بازییم، اگر تکنیک دل ها را بدانییم، همیشه برده و هر گز نیاز نییم.  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ حقیقت می تواند مدتی در حجاب تعویق و تأخیر بماند ولی همیشه جوان بوده و خود را معرفی خواهد نمود. (گولیو)  
۰۹۱۴-۶۵۸۸

# واژه یابی



دلیجان - بیابان - باستیل - اجتناب - آستارا - کانادا - کارتون

۷ حرفی:

آلام دلی - وردآورد - رویاروی

۸ حرفی:

ارادتمند - ایدآلیسم

۹ حرفی:

استاندارد - ترمیناتور - استانبولی

۳ حرفی:

یکا - بلا - اجر - لاک - آتن - یون - آرد

۴ حرفی:

نهان - لیکن - دهان

۵ حرفی:

یزدان - امیری - آیدین - یالان - واریسی - اسامی - رادیو

۶ حرفی:

# گفت و گو با مازیار میری

«سارا و آیدا» هفتمین اثر سینمایی کارگردانی است که از سال ۷۹ سینما را تجربه کرده است. او در حضور ۱۶ ساله خود در این عرصه، نشان داده شتابی برای ساخت فیلم ندارد و به گفته خودش تا زمانی که موضوعی درونش ته نشین نشود، سراغ ساخت آن نمی‌رود. سینمای میری اجتماعی است اما او تنها به طرح مسائل اجتماعی بسنده نمی‌کند. برخلاف بسیاری از آثار سینمای ایران، میری به پرورش قهرمان در فیلم‌هایش علاقه‌مند است و در جامعه‌ای که اخلاق رو به زوال می‌رود، به مصادیق اخلاقی پایبند می‌ماند.



مدت‌هاست که همه ما اعم از مردم، مسوولان، مدیران کشور و... پای کارهایی که انجام می‌دهیم و باید بابتش خسارت پرداخت کنیم، نمی‌ایستیم و از آنها رد می‌شویم. بنابراین در مقطعی ممکن است برای ساخت فیلم زود به نتیجه برسیم که البته زود برای من به معنای یکی دو سال است، ولی این بار چهار سال طول کشید.

**شما با امیر عربی رابطه خوبی دارید و با هم کار می‌کنید. طرح فیلمنامه متعلق به او بود یا خود شما؟**

از امیر خواسته بودم طرح‌های مختلفی را که دارد، بنویسد. می‌خواستم ببینم دغدغه‌هایی که خود من دارم در کدام یک از آنها شکل می‌گیرد. به جز امیر از یکی دیگر از دوستان فیلمنامه‌نویسم هم خواسته بودم درباره این موضوع بنویسد. تا اینکه امیر عربی برایم طرحی سه چهار صفحه‌ای آورد که فکر کردم همانی است که می‌توان درباره آن فکر کرد و همان دغدغه‌ای را مطرح می‌کند که مدت‌ها دارم. از زمانی که امیر طرح را فرستاد تا زمانی که پروژه ساخت شکل گرفت، حدود یک سال زمان برد.

یعنی دوباره روی طرح کار و درباره آن گفت و گو کردیم. همایون اسعدیان به ما اضافه شد. هر سه درباره موضوع گپ می‌زدیم و امیر می‌نوشت. خوشبختانه او خیلی روحیه کار گروهی را دارد و همین کار گروهی را خیلی خوب و به نحو احسن به اتمام می‌رساند. طرح متعلق به اوست.

**کار گروهی در سینمای ما خیلی معنا ندارد. نهایتش این است که معمولاً زور کسی که قدرت بیشتری دارد و می‌تواند سرمایه بیشتری**

«سارا و آیدا» داستان رفاقتی است که در برهه‌ای روبه سرایشی می‌رود، اما آرمان‌گرایی و مدینه فاضله کارگردان در پایان فیلم جانی دوباره می‌گیرد. گفت و گو با مازیار میری به بهانه حضور و نمایش فیلمش در جشنواره سی و پنجم فجر، تنها درباره «سارا و آیدا» نبود، او بعد از گذشت چهار سال از بازگشایی خانه سینما، همچنان از دوران هشت‌ساله دولت نهم و دهم دلچرکین است، دورانی که به تعبیر این کارگردان بر سینمای ایران نیز سایه انداخت.

**خیلی با فاصله فیلم می‌سازید، دلیلش چیست؟ فیلمنامه خوب کمتر به دست تان می‌رسد یا اینکه می‌خواهید موضوعی در شما ته نشین شود و بعد آن را بسازید؟**

همیشه گفته‌ام علاقه‌مند نیستم صنعتگر شوم یعنی هر فیلمنامه‌ای که ارایه شود، بسازم. باید موضوعی را پیدا و از آن خود کنم، آن را تجزیه و تحلیل کنم. به همین دلیل گاهی بعد از یک سال و اندی می‌بینم آن موضوع خاص، موضوعی که فکر می‌کردم، نیست. یا کهنه شده یا دیگران درباره‌اش صحبت کرده‌اند یا فیلم‌های بهتری درباره آن ساخته‌اند. بنابراین باید آن موضوع کاملاً از آن من شود. به همین دلیل است که درباره یک طرح، موضوع یا اتفاق خاص، با دوستان فیلمنامه‌نویس صحبت می‌کنم و نظرات آنان را جویا می‌شوم. همانطور که پیش از این فکر کردم باید درباره قضاوت یا پنهان کاری فیلم بسازم.

الان هم مدتی بود که فکر می‌کردم ما تا چه اندازه پای کارهایی که انجام می‌دهیم، می‌ایستیم و رفاقت در زندگی مان چه نقشی دارد. به نظر آمد

هم جذب کند، می چربد. در این فیلم چنین اتفاقی نیفتاد؟

خیر. چون واقعا نویسنده فیلمنامه امیر عربی بود اما سعی می کردیم گفت و گو کنیم، بخشی از موضوع را به چالش بکشیم. درباره ایده ها و پیشنهادهایی که من و همایون داشتیم، حرف بزیم و امیر را در وادی فکر کردن بیشتر و چالش با خودش بیندازیم تا به نسخه بهتری برسد. اصولا سینما کار گروهی است. هر گز نمی توانید بگویید یک فیلم فقط متعلق به کارگردان است یا فیلمنامه نویس و بازیگر و...

هر چقدر افراد درست سر جای شان بایستند، فیلم فضای بهتری پیدا خواهد کرد. هر چقدر هم همه اعضای گروه، موضوع و طرحی را که شما مطرح می کنید، مال خود کنند و دغدغه خودشان شود، طرح بهتری شکل می گیرد. اصولا ما در کشورمان کار گروهی نمی کنیم. در ورزشمان هم تیم های گروهی مان مانند فوتبال و بسکتبال کمتر نتیجه می گیرند. در عوض در ورزش های انفرادی مانند کشتی، تکواندو و... موفق تر هستیم. در اقتصاد هم چنین هستیم و متاسفانه در کارهای گروهی شکست می خوریم.

**فکر می کنید ریشه این انحصار طلبی و تمامیت خواهی در چیست؟ چرا همیشه می خواهیم خودمان را مطرح کنیم؟**

شاید این روحیه از عادات یا سابقه مان می آید، انگار همیشه باید به تنهایی کارهایی را انجام دهیم و طاقت شکل گیری گروه را نداریم. حتی در فعالیت های علمی هم کارهای گروهی شکل نمی گیرد. تجارت های مان هم وقتی پای شرکا به میان آید، شکل نمی گیرد. در رفاقت های مان هم چنین است. واقعا یکی از موضوعاتی که در «سارا و آیدا» برایم مهم بود، ایستادن پای رفاقت بود. اینکه تا آخر پای یکدیگر بایستیم. معمولا در کشور ما این اتفاق کمتر می افتد. وقتی هم که شاهد رفاقت دیرینه دو نفر هستیم، به آن رفاقت حسادت و سعی می کنیم انگ هایی به آنان بزنیم. این وضعیت در همه جا هست.

**در سال های اخیر یکسری مصادیق اخلاقی در فیلم های ما خیلی مهم و برجسته شده است. این نیاز جامعه است یا سینماگران ما متوجه شده اند جامعه در این زمینه دچار ضعف است و به سراغ آن رفته اند؟**

به نظرم هر دو اینها. دوره برای شرایط جامعه امروز ما وجود دارد؛ یکی اینکه هر چه را وجود دارد، ثبت کنی و مدام نشان دهی چقدر جامعه دچار پاشیدگی اخلاقی شده و راه حلی هم نشان ندهی. دیگر اینکه در میان این اتفاقات بد و پاشیدگی اخلاقی، روزنه هایی نشان دهی و بگویی می تواند اینگونه هم باشد. من به شکل دوم علاقه مندم یعنی هر چند قبول و باور دارم که یک پاشیدگی اخلاقی وجود دارد، اما روزنه هایی هم در آن هست که می توان به کمک آن اتفاقات خوب را پیدا کرد و حداقل با جادوی سینما خیال کرد که این اتفاقات ممکن است رخ دهد.

**تاثیر سینما بر مخاطب کوتاه مدت است یا بلندمدت است؟ ممکن است این طرح مصادیق اخلاقی در حد تلنگر باشد، چطور می شود این تاثیر را بلندمدت کرد؟**

تاثیرش می تواند از یک لحظه باشد یا در حد یک تلنگر اما معتقدم با ادامه و تکرار این موضوع، می توانیم این تاثیر گذاری را بیشتر کنیم. مدت ها است مدام نشان می دهیم جامعه بی اخلاق شده و آرمان هایش را از دست داده است. جامعه ما دچار بحران های سیاسی فرهنگی و اقتصادی شده و... نشان دادن اینها کمی مخاطب را پس می زند با این حال معتقدم عده ای می توانند همچنان این کار را انجام و این وضعیت را نشان دهند. من هرگز به کسانی که صرفا این را نشان می دهند، خرده نخواهم گرفت و به آنان انگ سیاه نمی نهم. اما مدل من چنین نیست. بلکه معتقدم با همه این اتفاقات، روزنه های امیدی وجود دارد و کم کم به هم وصل و بزرگ تر می شود.

دیده ایم در بدترین شرایط و بدترین وضعیت بی اخلاقی این شهر، آدم ها کنار دست هم قرار گرفته اند و آرمانی بزرگ را ساخته اند. چون در وجود و ژن ما چنین چیزی هست. اگر شرایط جامعه ما به شکل و سمتی برود که کمی آرامش پیدا کنیم و آیین های اخلاق رارو به روی خود ببینیم، شرایط مان متفاوت می شود. ما تجربه کار در یک دولت فرهنگی را داشته ایم و به نظرم در آن دوره نوع رفتارها، برخورد و حتی رانندگی مان تغییر زیادی کرده است. کسی می پرسید چرا موضوع بستن کمر بند ایمنی اینقدر زود نهادینه شد؟ که در پاسخ به او گفتم جدای از تبلیغات این موضوع، گویی این طرح در دوره ای درست و در دولتی فرهنگی شکل گرفت.

درست است دورانی بد و ناخوش آید را گذرانیدیم. دورانی که انگار بی اخلاقی و تقلب برای هر کس به یک آرمان تبدیل شد و انگار باز هم دارد شکل می گیرد. به نظرم تاثیر سینما از لحظه لحظه تا کمی نهادینه شدن روزانه می تواند رخ دهد. اما آدم ها اصولا فراموشکار هستند و اگر مدام این موضوعات را به آنان نشان ندهیم، ممکن است فراموش کنند.

**فکر نمی کنید قدری ایده آل گرایی است که بین این همه آدم، شخصیتی وجود داشته باشد که به یک سری مسائل و رفاقتش پایبند باشد؟ چون در این موقعیت باید خودمان را جای شخصیت فیلم بگذاریم و ممکن است هر کسی جای او قرار بگیرد، رفتار عکس او را از خود نشان دهد. چه باید کرد که تصمیم او واقعی و باور پذیر به نظر برسد؟**

برای من هم این موضوع مطرح بود که فکر کنیم اگر من جای او بودم، این کار رانمی کردم. اما کمی که فکر کنیم، می بینیم شاید هم این گونه نباشد. من به این فکر کردم که بگذاریم این «شاید» ها کمی بیشتر شود. اصولا علاقه مندم مدام درباره این اخلاق، بحث و صحبت شود. از گفتن نومییدی ها کمی خسته ام چون با آن تکرارها اتفاقی نمی افتد.

باید کمی هم درباره امیدها حرف بزنیم. حتی در «سعادت آباد» هم سعی کردم در بدترین شرایط آن خانه و اتفاقاتش نشان دهم که هنوز کسی هست که گل خانه را آب دهد. بالاخره آن زندگی ادامه پیدا می کند و ما می توانیم چارچوب های خودمان را شکل دیگری بدهیم. من هر دو پایان را داشتم و هر دو را هم فیلمبرداری کردم اما فکر می کردم حتما مردم با اینکه ممکن است خودشان طور دیگری رفتار کنند، اما این پایان را بیشتر دوست خواهند داشت و از آن لذت خواهند برد و دل شان می خواهد تخیل کنند که بالاخره یک «سارا» بی هم در جامعه وجود دارد. به همین دلیل است که در سینمای ما قهرمان شکل می گیرد، در دوره ای می میرد و مادوباره سعی می کنیم پیدایش کنیم.



شکلی که هست، خلق کنیم. شاید این شیوه غلط باشد و شاید در شرایط سخت تر باید قهرمانان مان را قوی تر کنیم. اما به هر حال با حضور این دولت و وجود روزهایی از امید، آدم فکر می کند یک کارهایی را می تواند بکند.

**این حرفی که می زنید یک مقدار برای من عجیب است. اگر ما بخواهیم سینما را جزیی جدانشدنی از سیاست بدانیم پس چطور می توانیم...**

سینما بیش از هر چیز تحت تاثیر مسائل اجتماعی قرار می گیرد.

**پس سینما کی می تواند داعیه این را داشته باشد که جلوتر از جامعه و سیاست قرار گرفته است؟**

سینما حتما جلوتر است، سینما در آن دوره هم جلوتر بود اما ما هم از همان آدمهایی هستیم که تحت فشار شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار می گیریم. من فکر می کنم در همان هشت سال سینمای سرگرم کننده ما هم نتوانست سینمای موفقی باشد. سینمایی که جذاب نبود و نمی توانست حال مردم را خوب کند. اگر اتفاقاتی که در آن هشت سال افتاد را مرور کنید، سینما در برهه های اجتماعی و سیاسی حضور داشت، یعنی سینما گرا حرف می زدند، گفت و گو می کردند و نقش های خیلی مهمی داشتند. اما تولید در آن دوره، حتما تولید سرخورده ای بود.

این حرف به معنای این نیست که در آن دوران فیلم های خوب ساخته نشد، اما در همه فیلم ها، امید کمتر حضور داشت. قهرمانی که بتواند شرایط را تغییر بدهد، کمتر بود. الان حافظه ام یاری نمی کند که بگویم در آن دوره چه فیلم هایی بوده و چه اتفاق هایی افتاده است. فقط این را می دانم که هر زمان امید به جامعه بر گشته، آدم ها شکل دیگری پیدا کردند. ما هم به عنوان کسانی که داریم در این جامعه زندگی می کنیم، قطعاً با تغییر شرایط امید و تلاش برای پرورش قهرمان ها را در فیلم های مان بیشتر کردیم.

**بحث سانسور و ممیزی هم یکی از موانع مهم بر سر راه فیلمسازان بود.**

بله خب. به نظر من سینما گرها رغبت کمتری برای کار کردن با وزارت ارشاد داشتند. خیلی از فیلمسازها در آن دوره اصلاً فیلم نساختند، فکر کردند نمی توانند فیلم بسازند. شاید به نوعی رفتند که فیلم های دیگری بسازند، بدون مجوز کار کردند و راه های دیگری برای بیان عقایدشان پیدا کردند.

**فکر نمی کنید سینماگر باید محکم تر از این حرف ها باشد؟ حداقل اینکه نباید خودش راه تعامل را ببندد و ترس مواجه شدن با آدم های مختلف را داشته باشد. سینماگر نباید شخصیت منفعلی باشد!**

من معتقدم سینمای ایران به شدت این اتفاق را در خود داشت. همان کاری که با سینمای ایران کردند اگر بارشته دیگر کرده بودند، حتما ریشه اش خشک می شد. خانه سینمای ایران را بستند، آدم هایش را به هزار و یک دلیل مورد بازجویی قرار دادند، سینما گرها را ممنوع الکار و فیلم های شان را توقیف کردند. این اتفاق برای خانه روزنامه نگارها و نویسندگان افتاد و این خانه از بین رفت. اتفاقاً سینما گرها در آن دوره در سخت ترین شرایط ایستادند و دوباره آن را ساختند. من اتفاقاً معتقدم سینمای ایران به شدت سینمای قوی ای است و واقعا از راه های سخت گذر کرده و پایدار مانده است.

اگر درگیری هایی که در آن دوره اتفاق افتاد را مرور کنیم، متوجه می شویم چه اتفاقاتی افتاده است. امیدوارم مستندهایی از آن دوره باقی بماند که اتفاقات آن زمان را فراموش نکنیم. دوره ای که بخشی از اهالی سینما علیه سینما عمل می کردند؛ آنها برای بسته شدن خانه سینما تمام تلاش شان را به کار گرفتند. من می توانم به بخشیدن آن دوستان فکر کنم اما هیچ وقت یاد نمی رود که از دیوار خانه سینما بالا رفتند و مدارک این خانه را برداشتند و در آن را قفل



به نظر قهرمان ها دست یافتنی هستند اگر کمی برای شان تلاش کنیم. مردم فکر می کنند که دیدن قهرمان روی پرده سینما برای شان جذاب تر است تا اینکه واقعیت خودشان را ببینند. به نظرم گذاشتن آینه رو به روی خودمان، حال مان را بد می کند. بنابراین هر دو پایان را هم داشتیم و با چندین نفر هم مشورت کردم اما دیدم درست است که آدم ها می گویند آن پایان واقعی تر است، اما همان پایان حال شان را بدتر می کند.

**به نظر تان کدام پایان سینمایی تر است؟**

بستگی دارد راوی و سازنده آن فیلم چه کسی باشد. وقتی من می سازم، دلم می خواهد بگویم هنوز آدم های اخلاقی وجود دارند. کس دیگری ممکن است آن نوع سینما را دوست داشته باشد. در همین مدت که فیلم دیده شده، عده ای از این پایان خوش شان آمده و عده ای هم گفتند کاش پایان شکل دیگری بود، اما فیلم با همین پایان سینما و ساخته من است.

**مادر دوره ای قهرمان را از سینمای مان حذف کردیم. اگر یادتان باشد این اتفاق در دولت قبل و مدیریت فرهنگی پیشین بیشتر نمایان شد. اما در سال های اخیر قهرمان به بر خی فیلم های سینمایی مان باز گشته است. فکر می کنید دلیل این رفت و برگشت ها چیست؟**

شرایط اجتماعی و سیاسی برای ما سینماگران خیلی مهم، تعیین کننده و تاثیر گذار است. باید به عنوان سینماگر به زمانه و شرایط رو بیاوریم. در مدیریت فرهنگی دولت قبل، شرایطی برای مردم کشور به وجود آمد که به نظر شرایط متعادلی از نظر روانی و حسی و عاطفی نبود و در آن شرایط هیچ کس نمی توانست به قهرمان فکر کند، قهرمانی که بتواند شرایط را تغییر دهد. اما در کشوری مثل امریکا که سینما صنعتی بزرگ است، اتفاقاً قهرمان ها شرایط را تغییر می دهند. در آن هشت سال ملت دچار سرخوردگی بود و سینما گرها هم جزو همان ملت اند. آن سرخوردگی قهرمان ها را کشته بود. اما الان با توجه به اینکه روزهایی از امید در بحث های سیاسی و اجتماعی به وجود آمده به تبع آن سینما گرها هم علاقه مندند شرایط را تغییر بدهند و فکر می کنند، می شود کارهایی کرد و قدم هایی را جلو گذاشت. در دولت فرهنگی هفتم و هشتم شرایطی بود که آدم ها احساس می کردند می توانند به راحتی تخیلات شان را بزرگ تر بکنند.

این اتفاق هم برای روزنامه نگارها افتاد و هم سینماگران. روزنامه های بزرگ تری چاپ می شد و وقتی بسته می شد دوباره کارشان را از نو شروع می کردند، این بار بالو گوها، مطالب و سیاست های جدید تر. ما دائماً در حال خلق کردن بودیم. اما در دولتی که مابین دولت هشتم و یازدهم روی کار آمد، سرخوردگی بیشتر شد و همین سرخوردگی باعث شد ما تخیلات مان را کنار بگذاریم و فکر کنیم هیچ اتفاقی نمی افتد و فکر کنیم هر اتفاقی را باید به همان



کردند. همه و همه این ضربه‌ها می‌تواند هر صنفی را از هم بپاشد و از بین ببرد. سینمای ایران با قدرت ایستاد و با تکیه خود بچه‌های سینما که پایدارش بودند ماند و فیلم تولید کرد. سینمای ایران همچنان با افتخار در جشنواره‌های جهانی حضور دارد و خوشبختانه امسال با مردم ارتباط بیشتری پیدا کرده است و مردم متوجه این پایداری سینما هستند.

**در این دوره هم این فشارها را کم و بیش داریم ولی انگار از بیرون است. ما یک فیلم‌هایی داریم که پروانه نمایش دارند اما نتوانستند روی پرده بروند. به نظر می‌رسد قدرت دولت و وزارت ارشاد در این دوره هم نمی‌تواند به فشارهای بیرونی غلبه کند!**

هر زمان که دولت اصلاح طلب یا نزدیک به اصلاح طلب روی کار آمده، فشار بر بخش فرهنگی بیشتر شده است. فکر می‌کردند این بخش را می‌توانند بزنند. البته که تمام مدیران فرهنگی و وزارت ارشاد آن مدیریتی که ما انتظارش داشتیم، انجام دادند، البته کامل این کار را نکردند اما در بخش‌هایی روزنه‌هایی باز شد و شرایطی به وجود آمد.

فشار به دولت در این دوران خیلی زیاد است، این فشار در همه حوزه‌ها زیاد است. در حوزه اقتصادی و سیاسی که این فشار بیشتر است. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم این دوستانی که فشار می‌آورند دور و بر خودشان را نگاه نمی‌کنند و این زمان را با پنج یا شش سال پیش مقایسه نمی‌کنند؟ شرایط بالطبع خیلی تغییر کرده است اما همچنان ایده‌آل نیست. من معتقدم پایداری، تحمل و صبر می‌تواند این راه را باز تر و باز تر کند. یک بار این تجربه را داشتیم و صبر نکردیم و هشت سال تاوانش را دیدیم. به نظر ما باید کمی صبر کنیم، کمی به امید اعتماد کنیم و فکر کنیم بالاخره اوضاع تغییر می‌کند.

**به نظر تان روزی می‌رسد که سینمای ایران از زیر چتر دولتی بیرون بیاید؟ اصلا چنین چیزی قابل تصور هست؟**

به نظر من کم‌کم دارد این اتفاق می‌افتد. بخش‌های خصوصی تا اندازه‌ای جلو آمده‌اند. گاهی شرایط بدی هم برای بخش خصوصی به وجود می‌آید. امیدوارم این اتفاق بیفتد. سینما کم‌کم دارد رابطه‌اش را با مردم نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. اما به هر حال سینمای ایران عادت کرده چتر دولتی بالای سرش باشد. از وام دولتی گرفته تا اکران دولتی و شرایط ساخت دولتی.

بعضی وقت‌ها مدیران علاقه‌مندند این اتفاق بیفتد. تولید فیلم‌های بزرگ و دولتی برای دولت‌ها انگار به یک موهبتی تبدیل شده است. این اتفاق برای این است که خیلی جاها جواب بدهند ما این تولیدات و آمارها را داشتیم. هم دولت، هم مدیران فرهنگی و هم سینماگران باید فکر بکنند که می‌شود از بخش دولتی دست کشید. دولت می‌تواند در سینما حضور داشته باشد اما در حوزه زیرساخت‌ها وارد شود و کم‌کم از حوزه تولید فاصله بگیرد.

**به این سمت رفتن به این معناست که یک سرمایه‌گذار هزینه تولید فیلم را از نهادها و سازمان‌های دولتی بگیرد. یعنی باز هم بازمی‌گردیم به چتر حمایت‌های دولتی و هیچ‌وقت بخش خصوصی شکل نمی‌گیرد...**

بخشی از این ماجرا به فساد مالی‌ای برمی‌گردد که در مملکت ما شکل گرفته است، همان فساد اقتصادی و حشمتناکی است که در حوزه سینما کمترین بخش‌اش را می‌بینیم اما در حوزه‌های دیگر خیلی وحشتناک است و بخشی از آن هم وارد سینما می‌شود. منظور من از بخش خصوصی این بخش نیست، حرفم این است که سینما خودش بتواند درآمد خودش را کسب کند. اما در یک بخش‌هایی دولت باید کمک کند. ما الان از یک چیزهایی محروم هستیم، از نمایش تلویزیونی محرومیم. یعنی تلویزیون آثار ما را نمی‌خرد و نمایش نمی‌دهد. خوب در اینجا بخش بزرگی از سرمایه‌ها از بین می‌رود. قاچاق ویدیو و حشمتناک و زیاد است.

قطارها و اتوبوس‌ها و هواپیماها بدون اجازه از ما فیلم‌های مان را نمایش می‌دهند. تا دولت مقابل این ماجرا نایستد، بخش خصوصی سینما نمی‌تواند کامل شکل بگیرد. من به عنوان یک سرمایه‌گذار خصوصی که از جیب خودم باید در سینما خرج می‌کنم، باید امنیت داشته باشم و این امنیت را دولت باید به من بدهد. الان کاری که دولت باید بکند این است که وزارتخانه‌های دیگر را مجاب کند با یک پروژه سینمایی، بعد از گرفتن پروانه ساخت، همکاری کنند، این طور نباشد هر کسی برای خودش فیلمنامه را بخواند و در مورد آن نظر بدهد.

الان متأسفانه هر وزارتخانه‌ای برای خودش شورایی دارد که فیلمنامه را در آن می‌خوانند و درباره آن اظهار نظر می‌کنند. همه اینها دست به دست هم می‌دهند که من به عنوان سرمایه‌گذار بخش خصوصی نمی‌توانم اطمینان کنم به اینکه رایت تلویزیونی، ویدیویی و نمایش در راه آهن و اتوبوس دارم و می‌توانم بخشی از سرمایه‌ام را تأمین کنم. نمی‌توانم دلخوش کنم اگر در سینما سود نکردم می‌توانم با همین پول‌ها، سرمایه اولیه‌ای که گذاشته‌ام را بر گردانم.

**صادقانه بگویید وقتی شروع به ساخت فیلمی می‌کنید، چقدر به بازگشت سرمایه‌اش فکر می‌کنید؟**

حتما فکر می‌کنم. من و آقای اسعدیان برای ساخت «سارا و آیدا» کاملاً در حوزه بخش خصوصی کار کردیم. قطعاً به این چیزها فکر می‌کنیم که بتوانیم حداقل گذر زندگی کنیم، نمی‌خواهیم به سود عجیب و غریبی دست پیدا کنیم به این فکر می‌کنیم که فیلمی که به ساختنش علاقه‌مندیم را بسازیم و بتوانیم با آن زندگی مان را بگذرانیم.

**تهیه‌کننده‌ای که می‌گوید خانه‌اش را سرمایه ساخت فیلمی کرده که برای دل خودش است تا مخاطب، حرفش توجیه منطقی دارد؟**

هر کسی می‌تواند راست یا دروغ آن چیزی که دلش را می‌خواهد بگوید. من وقتی دغدغه فیلمی را دارم حتماً به سرمایه‌اش هم فکر می‌کنم. حتماً تلاش می‌کنم برای اینکه فیلمنامه بهتری داشته باشم حتماً سعی می‌کنم اکران بهتری داشته باشم و در یک دوره‌ای تولیدی درست انجام بدهم. حتماً این اتفاقات باید بیفتد اما یکسری هم هستند که اصلاً بازگشت سرمایه برای شان مهم نیست و امیدوارم سینما به این سمت نرود، سینمایی سینماست که صنعت باشد، یعنی تو در عین حال باید هم حرف درست بزنی و هم بتوانی مخاطب بیشتری داشته باشی و هم راه را برای آینده‌ات باز کنی.



چطور فکر کردید غزل شاکری که کمتر در سینما حضور دارد می‌تواند از عهده نقش «سارا» بر بیاید؟  
به نظر من غزل شاکری بازیگر بسیار خوبی است. از طرفی علاقه داشتم بازیگری بیاید که با خودش پیشینه‌ای نیاورد. او درست‌ترین انتخاب و هنرمندی بسیار حرفه‌ای است. خیلی مطالعه می‌کند و اطلاعات زیادی دارد.

انتخاب مصطفی زمانی چطور؟ چون در فیلم آقای اسعدیان هم حضور دارد.  
حضور او برایش ریسک بود چون در این دو فیلم دو نقش متفاوت داشت. اینجاست که می‌شود توان بازیگری‌اش را دید.

جشنواره فیلم فجر برای شما چه جذابیتی دارد؟  
امسال اصلاً برایم جذاب نبود چون رفته رفته بیشتر به یک دورهمی شباهت پیدا کرده است. همواره در حال آزمون و خطا هستیم و این کار اشتباهی است. هر دبیر روش‌های خاص خودش را به اجرا می‌گذارد. ما باید رقابت را کنار بگذاریم و جشنواره را به محلی برای تماشای آثار و گفت‌وگوی بیشتر تبدیل کنیم. ۳۳ فیلم در عرض زمانی کم باید دیده و قضاوت شود. چطور امکان دارد این تعداد نشانگر توان سینمای ایران باشد.

و سیمرغ هم ارزش خود را از دست می‌دهد.  
بله دقیقاً و این اتفاق برای مردم هم رخ داده است. من حتی برای تماشای فیلم هم علاقه‌ای به حضور در میلاد نداشتم. باید همه فیلم‌های خوب از جمله اول و هنر و تجربه و غیره کنار هم به رقابت بپردازند. باید به یک عدد مشخص ثابت برسیم که از بین بهترین‌های سال انتخاب می‌شوند. باید دبیر قاطع داشته باشیم که فیلم‌ها را به دلیل فشارهای سیاسی کنار نمی‌گذارد. اینجاست که ما به تماشای آثار می‌نشینیم و اتفاقاً بحث هم اتفاق می‌افتد. اگر اینطور باشد جشنواره فیلم کن با سالی چهار هزار فیلم ارسالی باید همواره تعدادی افزایش داشته باشد.

بها دادن به فیلم اولی‌ها را چطور می‌بینید؟  
به نظر من برنامه‌ای برای حذف بخشی از کارگردانان وجود دارد که اصلاً کار درستی نیست. این هم به وجه سیاسی دبیر بازمی‌گردد که هر فردی می‌خواهد بگوید من تعدادی کارگردان را معرفی کردم.

در حالی که متناسب با این تعداد کارگردان فیلمنامه‌نویس تربیت نشده است.  
در زمینه بازیگری هم همین‌طور. چون همه تصور می‌کنند کارگردان همان تیمسار است که باید به درجه‌اش دست پیدا کنند. مدیریت کلان فرهنگی باید نگاه کلان هم داشته باشد.

الان وقتی به آن هشت سال نگاه می‌کنیم و می‌بینیم تعطیل‌کنندگان خانه سینما خیلی راحت در حال فعالیت هستند و همه چیز فراموش شده، ناراحت نیستید؟  
بسیار دلگیرم. ولی دوستی جمله درستی می‌گفت. به نظر من این سینما جای افرادی که بیانیه نوشتند و فحش دادند هم هست. اما عده‌ای از دیوار خانه سینما بالا رفتند که این فراتر است و اقدامات عملی در جهت خانه‌نشین کردن سینماگران انجام دادند. با دولت همدست شدند و به آنها گرا دادند که بعضی افراد چه می‌کنند یا چه نمی‌کنند. اینکه چنین افرادی در دولت جدید جایگاهی فراتر از گذشته دریافت کردند حرمت‌ها را از بین برده است. به نوعی عادی‌سازی بالا رفتن از دیوار خانه سینما و بیکار کردن هنرمندان و این یعنی اجازه به ادامه چنین روندی.

خانه سینما در دوره جدید به نظر مانند گذشته تاثیرگذار است؟  
عده‌ای از دوستان معتقدند هیات‌مدیره فعلی توان گذشته را ندارد. ولی در دوره گذار قرار داریم و کار خانه سینما صنفی است. البته همواره بوده و قبلاً هم عده‌ای خانه سینما را وارد فعالیت‌های سیاسی کردند. به نظر من در انتخابات جدید اتفاق متفاوتی خواهد افتاد.



# SMS

☒ زندگی یک بازی دردآور است، زندگی یک اول بی آخر است، زندگی کردیم و اما باختیم، کاخ خود را روی دریا ساختیم، لمس باید کرد این اندوه را بر کمر باید کشید این کوه را زندگی را با همین غم‌ها خوش است، با همین بیش و همین کم‌ها خوش است، باختیم و هیچ شاکتی نیستیم، بر زمین خوردیم و خاکی نیستیم.  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ ای که از نازگی زخم دلم تازه‌تری، یعنی از قصه دل‌تنگی من باخبری، مثل مهتاب که از خاطر شب می‌گذرد، هر شب آهسته از آفاق دلم می‌گذری.  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ غنچه باریشه خود حس غربی دارد، باغ امسال چه پاییز عجیبی دارد، غنچه شوقی به شکوفا شدنش نیست دگر، باخبر گشته که دنیا چه فریبی دارد، سبب هر سال در این فصل شکوفا می‌شد باغبان کرده فراموش که سببی دارد.  
۰۹۱۷-۰۰۲۳۶

☒ اینجا زمین است، رسم آدم‌های اینجا عجیب است، اینجا آگه کم پشی به جای اینکه بگردن پیدات کنن، فراموش میکنند.  
۰۹۱۵-۲۰۰۸

☒ میدونی بهترین دوست کیه؟ اونیه که اولین قطره اشکتو می‌بینه دومیشو پاک می‌کنه و سومیشو تبدیل به خنده میکنه. (باباطاهر)  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ نگرانی هرگز از غصه فردا چیزی نمی‌کاهد بلکه فقط شادی امروز را از بین می‌برد.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ ماییم که در ظلمت شب یاد تو هستیم، در دام بلاخفته ز بیداد تو هستیم، ماییم که با تیشه ز نیم‌ریشه خود را دلخوش به همین که رفیق تو هستیم.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ دوست داشتن همیشه گفتن نیست، گاه سکوت است و گاه، انتظار.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

# SMS

☒ زندگی قانون باورها و لیاقت‌هاست، همیشه باور داشته باش لایق بهترین‌هایی...  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ می‌گویند باغبان عمری طولانی دارد چون با گل سر و کار دارد، ولی من عمری طولانی‌تر از باغبان دارم چون رقیقی زیباتر از گل دارم.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ عاقبت گر عمری باشد ماندگار، می‌گذارم این سخن به یسارگار، می‌نویسم روی کوه بیستون، زنده باد پاران خوب روزگار.  
۰۹۱۱-۴۱۳۱

☒ دیگر تمام شد آرزوهایم را گذاشتم در کوزه با آتش قرص‌های اعصابم را می‌خورم!  
۰۹۳۳-۹۶۷۷

☒ و اما، درد و دل نمی‌کنم، زخم‌ها که از عصب بگذرد، دیگر درد ندارد...  
۰۹۳۶-۳۱۳۳

☒ دلم می‌خواهد کسی باشد آنقدر برایش کسی باشم که دنبال کسی دیگر نگرده.  
۰۹۳۳-۹۲۰۵

☒ فراموش نمی‌شوی هیچ‌وقت؛ مثل ماه که با هیچ دستمالی از روی پنجره پاک نمی‌شود.  
۰۹۳۵-۵۲۴۱

☒ قلمی خواهم ساخت از نی باغ بهشت، جوهر از شیشه ذات، کاغذ از صفحه دل، نور از شمع حیات، تا نویسم همه جا... من به یادت هستم تا که دنیا دنیا است.  
۰۹۳۰-۸۹۶۶

☒ کارم از یکی بود، یکی نبود گذشته است... عشق یعنی یکی «بود»... یکی «نابود».  
۰۹۳۹-۵۶۹۹

☒ به دنبال کسی هستم که با درد آشنا باشد دلش غمگین خودش ساده کمی از جنس ما باشد.  
۰۹۱۰-۵۱۳۹

☒ دوستی ما پاران نیست که گاه بهارد، گاه نبارد مثل هواست «ساکت» اما همیشگی.  
۰۹۱۹-۴۹۵۲

# SMS

☒ فردا چشمانم را باز خواهم کرد همچو تولدم در انتظارت ای دوست.  
۰۹۱۱-۰۰۱۷۶

☒ نبودن هیچ کس سخت نیست فراموش کردن یک بودن سخت است.  
۰۹۱۰-۵۱۳۹

☒ درد را از هر طرف که نوشتم درد بود، دوری دوست بدتر از هر درد بود.  
۰۹۱۰-۵۱۳۹

☒ آسمانی را دوست دارم که بارانش فقط برای شستن غم‌های تو بهبارد.  
۰۹۱۰-۵۱۳۹

☒ گاهی باران همه دغدغه‌اش بارش نیست، گاهی از غصه تنها شدنش می‌بارد.  
۰۹۱۰-۵۱۳۹

☒ بی‌خبر از حال هم بودن چه سود؟ بر مزار مردگان خویش نالیدن چه سود؟ زنده را تا زنده است باید به فریادش رسید. ورنه بر سنگ مزارش آب پاشیدن چه سود؟ گر نرفتی خانه‌اش تا زنده بود، خانه صاحب عزاتا صبح خوابیدن چه سود؟ گرنهرسی حال من تا زنده‌ام، بعد مرگم اشک و نالیدن چه سود؟  
۰۹۱۹-۸۴۸۶

☒ دعا می‌کنم زیر این سقف بلند، روی دامان زمین، هر کجا خسته شدی، یا که پرغصه شدی، دستی از غیب به دادت برسد و چه زیباست که آن دست خدا باشد و بس.  
۰۹۱۹-۸۴۸۶

☒ بهترین‌ها همیشه می‌مانند شاید جلوی دیدگان نباشند؛ اما در دل ماندگارند... داود صیادی از قزوین  
۰۹۱۹-۸۴۸۶

☒ باین نگرش پیش بروید که همه چیز خدای گونه است و همه خدای گونه رفتار می‌کند، اگر شما همچون خدا با آنان رفتار کنید. (سوامی راماتیرتا)  
۰۹۱۸-۰۰۱۹۴

☒ عشق ورزیدن ضمانت تنها نشدن نیست.  
۰۹۱۳-۶۰۰۱

# SMS

هیچ خاری در سایه گل احساس خواری نمی کند سایهات ماندگار تک گل روزگار.

۰۹۳۸-۳۷۶۸

یکی روند داشتیم بگیرم برویی زندگیت! بگه: لامصب تمام زندگیم تویی... کجا برم؟

۰۹۳۹-۲۳۶۹

به سلامتی فرهاد که تلخ ترین غمش شیرین بود!

۰۹۱۵-۲۰۰۸

تونل ها ثابت کردند حتی در دل سنگ ها هم راهی برای عبور هست پس چرا ناامیدی. احمد از گرگان

۰۹۳۷-۲۸۵۶

دریا همیشه از من دلگیر است چون همیشه بزرگی تو را به رخ او می کشم.

تقدیم به ایناز عزیزم، خواهر کوچکت لاله

۰۹۱۸-۰۴۱۲

خوشبخت کسی است که شکوه رفتارش، آفریننده لبخند زندگی در چهره دیگری باشد.

۰۹۱۴-۰۶۶۴

به شوخی به او گفتم نمی خواهمت! خندید و رفت... فهمیدم شوخی من حرف دلش بود...

۰۹۳۸-۸۱۶۷

بزرگترین آرزوم اینسه... بهت خوش بگذره حتی اگه توی خوشی هات فراموشم کنی؟

۰۹۱۳-۱۶۲۹

فکر کردم همدردی... نه... تو هم دردی.

۰۹۳۳-۳۳۰۹

سکوتم به معنی غافل بودن از تو نیست، باور کن در سکوتم بیشتر بیادتم!

تقدیم به برادر عزیزم بیژن!

۰۹۱۷-۴۶۸۴

تمام احساسات و دوست داشتنم را با لبخندی نتارش کردم. خاک بر سر من، بحتی بر نگشت که نگاهم بکند.

۰۹۱۷-۴۶۸۴

روزی فرشته ای سرنوشت ها را می خواند. به

# SMS

سرنوشت من که رسید لحظاتی ماند و با تعجب! به من نگاه کرد بعد با خنده گفت: روزهای خوشت کجاست؟

۰۹۱۷-۴۶۸۴

چگونه به مادرم بگویم؟ آنکه به خاطرش دلت را شکستم تنهایی گذاشت...!

۰۹۱۷-۴۶۸۴

نبار باران! دیگر به تو نیازی نیست! من خودم هر شب از غصه می بارم!

۰۹۱۷-۴۶۸۴

باز باران با تراته، گریه هایم عاشقانه، می خورد بر سقف قلبم، یادم آرد روی ماهت، باورت شاید نباشد که دلم تنگ است برایت.

۰۹۱۵-۰۶۰۱

نبار باران! دیگر به تو نیازی نیست! من خودم هر شب از غصه می بارم!

۰۹۱۷-۴۶۸۴

تنهایی یعنی وقتی که بر ستار گفت: همراه بیمار... ولی کسی نبود جواب بده! آهسته گفتم: بیخشید کسی همراه من نیست... من تنهام...

۰۹۱۷-۴۶۸۴

رودخانه هر چه عمیق تر باشه آرام تره، مثل دوستی.

۰۹۱۶-۵۵۴۵

کلافه ام درست مثله لحظه ای که مادر بزرگ نمی تواند سوزن نخ کند...!

۰۹۳۶-۹۰۵۹

تلخ است، همه فکر کنند سرت شلوغ است... و تنها خودت بدانی که چه تنهایی!

۰۹۳۶-۹۰۵۹

خدا با بفهمانم که بی تو چه می شوم اما نشانم نده خدا یا هم بفهمانم هم نشانم بده که با تو چه می شوم...

۰۹۳۶-۹۰۵۹

دور افتاده ام دور از کسی که دوستش دارم... هیچ وقت فاصله ها را نمی بخشم...

۰۹۳۶-۲۹۱۲

# SMS

عاشقانه دوستت خواهم داشت بی آنکه بخوام دوستم داشته باشی و عاشقانه در غم تو خواهم مرد بی آنکه بخوام در مرگ من اشک بریزی.

۰۹۳۸-۵۲۱۵

خوبی رفیق؟ گاهی همین یک کلمه با تمام تکراری بودنش غوغا می کند...!

۰۹۱۴-۰۶۴۸

نه اینکه زانو زده باشم نه! فقط تنهایی سنگین است.

۰۹۳۸-۰۸۳۵

چه غمگین است... وقتی او هست... من هستم... اما قسمت نیست.

۰۹۳۸-۰۸۳۵

وقتی کسی برای نداشته هایت بهانه می گیرد، بهتر است او را هم نداشته باشی!

۰۹۳۸-۰۸۳۵

به وسعت قلب کوچکم به یادتم، شاید کم باشد اما قلب هر کس تمام زندگی اوست.

۰۹۳۸-۹۲۵۰

بگذار بند کفش هایت را هم من ببندم! تو همیشه سر بلند باش.

۰۹۳۸-۱۴۴۸

در رفاقت رسم ما جان دادن است هر قدم را صد قدم پس دادن است هر که بر ما تب کند جان می دهیم ناز او را هر چه باشد می خریم.

۰۹۳۶-۵۳۲۶

اگر زندگیم، در یک کاسه آب خلاصه می شد آن را بدرقه راحت می کردم.

۰۹۱۴-۳۳۲۱

به هنگام باز ایستادن تنفس، نفس از تکرار بی دربی آزاد می شود و تلاش برای آزادی از زندانی مخوف و اوج گرفتن در فضایی گسترده و پر از آثار حیات به سوی پروردگار ادامه می یابد تا بی پرده به وصال برسد. (جبران خلیل جبران)

۰۹۱۶-۶۳۳۳

# شرح در متن ساده

شرح در متن ساده					خوراکی برابری	مشورونده چاه ها جهت	صدر اعظم در باره‌های زند و قاجار	میخشی در ریاضی
باغ	حیات انگلیسی	باد خنک اشاره به دور	طول عمر نگهبان چماق تفره ای				مایه گویی سلاح آرش	
خالص			در باجه ای در آفریقا البال				کله بز طیلسی	نت چهارم بالا بر خودرو
		منظم غلاف شمشیر					نان نازک فیلم درمنش	
دستور کار		بیماری حاجت					پول چین جانشینان	شتری کوهان شهری در کرستان
		تکبر پاک					رهبر حزب گمونست بزخو	ملون بیماری
	به لیوان گفته می شود		پارکگاه اینترتی مشهور				تغار سو بسید	
			مادر عامیانه از گل ها				جاپگاه بلند مرتبه	
			قشنگ بوی کهنگی				گفتار چهره	صفت سرو گل نالمید
		جراحی نام دیگر زحل					شهر اردبیل سوزش	
		کلام شگفتی شهر آلمان					کیسه کش حمام نژاد	گذران زندگی تغلیس مولانا
مونس		رفیق خواب خوش					کتاب امیر خانی ویرگول	فوری بدنه
			کشور پهناور جاسوس				شکننده سنگ معنی	
	رسانه صوتی		جاری بندر مهم فرانسه				نویسنده خداوند	
		گنشتن مقوای نازک						سیلی فرودمانگی شهر لرستان باز بکن استیل آذین
		دهان آسمان						
		خوک وحشی خطاب بی ادبانه					هوای سرد ابر غلیظ	
بدی							از ماه های فرنگی	
							نقاشی ریزه کاری	از آنجیل وسيله نجاری

# درباره کارگردان جوانی که اسکار گرفت

دیمین شیزل که جایزه اسکار برترین کارگردانی سال را به خاطر ارائه فیلم موزیکال و ابتکاری «لالا لند» تصاحب کرد، دانش آموخته دانشگاه معتبر هاروارد و یکی از اعضای موج نوی سینمای آمریکا و جهان است.

اولین فیلم بلند سینمایی وی، یک کار موزیکال به نام «مرد و ماد لین روی نیمکت پارک» بود که در سال ۲۰۰۹ به نمایش درآمد و سرو صدای زیادی نکرد ولی دومین ساخته او به نام «ضربه شلاق» (Whip Lash) که به سال ۲۰۱۴ پخش شد او آن را با طولانی کردن یک فیلم کوتاه قبلی خودش و محصول ۲۰۱۳ به شکل و روال فعلی آن در آورد، او را به شهرت رساند و کاندیدای ۵ جایزه اسکار ساخت که یکی از آنها که مرتب با نقش دوم مرد بود، نصیب جی. کی. سیمونز به خاطر بازی درخشانش در این فیلم شد.



با این مقدمات «لالا لند» را که کاندیدای ۱۴ جایزه اسکار امسال بود، باید نقطه و سند تکامل چاره له ۳۲ ساله در کارش دانست و این در حالی است که این فیلم انبوهی از افتخارات و جوایز متعدد و متفاوت دیگر هم در این سال و طی ماههای منتهی به اسکار را دریافت کرد و بخصوص درو کردن ۷ جایزه گلدن گلوب امسال به خاطر بداعت های «لالا لند» سبب شد وی رکورددار کسب این جوایز معتبر شود. از گلدن گلوب های امسال، جوایز بهترین فیلم و برترین کارگردان سهم خود چاره له شد و کارشناسان این حرفه آن را به درستی مقدمه ای بر پیروزی های او در مراسم اسکار امسال نامیده بودند.

های محسوس خود برای تبدیل شدن به یک موزیسین برجسته فایق آمد و با توجه به اینکه به عنوان طبال و گروه موسیقی کالج پرینستون آمریکا چندان موفق نبود، بیش از پیش دریافت که سینما می تواند عرصه های مناسب تر و گسترده تری را برایش جهت کسب موفقیت های هنری فراهم آورد.

## مهارت های سینمایی یک موزیسین متوسط

اگر دوران پرداختن چاره له به موسیقی یک بهره بزرگ در برداشت، این بود که یک معلم موسیقی حساس و سخت گیر و بداخلاق داشت و همان فرد بود که مبنای کاراکتر معروف به ترنس فله چر در فیلم «ضربه شلاق» او شد و جوایز اسکار، بافتا و گلدن گلوب را به خاطر فرو رفتن عالی جی. کی. سیمونز در این نقش، ارزانی وی کرد. البته دیمین شیزل معترف است که برخلاف اندرو نیمن یعنی کاراکتر ایفا شده توسط مایلز تدر در فیلم «Whip Lash» که توسط کاراکتر فله چر به شدت ملامت می شد، استعداد بالایی در موسیقی نداشت.

## عرصه ای مناسب تر و گسترده تر

دیمین شیزل که در نوشتن سناریوی فیلم ترسناک و موفق «خیابان کلورفیلد، پلاک ۱۰» هم دست داشته، متولد شهر پروویدنس در ایالت رود ایلند آمریکا است و اعضای خانواده او نیز گرایش های آشکاری به هنر و منجمله به هنر هفتم (سینما) داشته اند. خود دیمی یین ابتدا بر گرایش

## فیلمی که هیچکس آن را نمی‌خواست

اگر این فیلم بعد از اکران از هر سو تحسین شد و جوایز زیادی گرفت، این را هم باید تذکر داد که در ابتدا هیچکس مایل به سرمایه‌گذاری روی این پروژه نبود و سناریوی ۸۵ برگی دیمین شیزل در چندین و چند استودیوی کوچک و بزرگ هالیوود با پاسخ نه‌مواجه شد تا اینکه هلن ایستابروک تهیه‌کنندگی آن را پذیرفت و به چاره‌له پیشنهاد کرد از جی.کی. سیمونز مجرب و حرفه‌ای برای ایفای رل توفانی ترنس فله‌چر در این فیلم بهره‌گیرد و او نیز چنین کرد. «Whip Lash» ابتدا در فستیوال سان دنس آمریکا که مهمترین گردهمایی سینماگران «مستقل» جهان است، دو جایزه اصلی را دریافت داشت و سپس در جشنواره دوویل فرانسه هم که مختص فیلم‌های آمریکایی است، به یک جایزه عمده رسید و در نهایت در سطح جهان اکران عمومی و با توفیق قابل توجهی روبرو شد.

## موفقیتی غیر قابل قیاس

با این حال آنچه طی ماه‌های اخیر به حساب نئو موزیکال «لالا» ریخته شده، با هیچ‌یک از دستاوردهای دیگر سایر آثار هنری شیزل قابل قیاس نیست. این فیلم ابتدا در سپتامبر ۲۰۱۶ به عنوان اثر افتتاحیه جشنواره معتبر ونیز ایتالیا مورد استفاده قرار گرفت و در جشنواره تورنتوی کانادا هم پخش شد و سپس در سطح جهان نیز به آرامی به نمایش عمومی درآمد و تحسین‌های بسیاری را برانگیخت.

موفقیت عظیم «سرزمین لالا» نشانگر این است که هر چند شیزل یک موزیسین متوسط بیش نبود اما همان مسئله پایه‌گذار تمایلات سینمایی او شد و از وی یک کارگردان برجسته ساخت و مهارت‌های او را در یک شاخه دیگر هنری کامل‌تر کرد. همین مسئله نیز نشان می‌دهد چگونه و از چه طریق دو فیلم از سه فیلم بلند دیمین شیزل از ژانر موزیکال بوده‌اند و چرا او موسیقی را از پایه‌های اصلی کارش قرار داده است.

## مرد اول صحنه سازی‌ها

البته طرح بعدی که دیمین شیزل در دست اقدام دارد، نه یک کار موسیقایی بلکه فیلمی به نام «اولین مرد» است و از زندگی نیل آرمسترانگ معروف می‌گوید که یک فضانورد و نخستین مردی بود که بر کره ماه پا گذاشت و این کار را به عنوان عضوی از سفینه «پولو ۱۱» در سال ۱۹۶۹ انجام داد و بهتر بگوییم طبق روایات آمریکایی‌ها انجام داد؛ زیرا در سال‌های بعدی مشخص و افشا شد که هیچ‌یک از اپولوهای آمریکا واقعاً به کره ماه یا جای دیگری از آن دست سفر نکرده‌اند و تصاویری که این چیزها را نشان می‌دهد، صحنه‌سازی بوده و به صورتی شیادانه توسط استودیوهای هالیوودی ساخته شده‌اند. هر چه هست، فیلم «اولین مرد» با سناریویی که نوشته جاش سینگر و اقتباس از یک کتاب رمان جیمز آر هانسن و پیرامون زندگی آرمسترانگ است، ساخته می‌شود و چاره‌له را با رایان گاسلینگ که در «سرزمین لالا» هم رل اول مرد را بازی کرده است، به همکاری مجدد نایل خواهد کرد.



# SMS

☒ به خاطر پابرهنه بودنم تنهایم گذاشتند، کسانی که به خاطرشان کفش هایم پاره شد.  
۰۹۳۶-۳۳۷۰

☒ از آدم‌ها دلگیر نشو، نیش زدن طبیعت‌شان است! سالهاست به هوای بارانی می‌گویند: خراب!!  
۰۹۱۹-۰۷۶۷

☒ انگار یقالی‌ها هم می‌دانند زندگی‌ها تلخ می‌گذرد چون همیشه بقیه پول‌مان را شکلات می‌دهند.  
۰۹۱۹-۰۷۶۷

☒ معلم گفت: با دوست جمله بساز خندیدم! نمی‌دانست، با دوست دنیا می‌سازند نه جمله.  
۰۹۱۳-۸۱۴۷

☒ در زندگی هر چه می‌خواهی باش، فقط نظر سوم خلوت‌های دونفره نباش...  
۰۹۱۳-۸۱۴۷

☒ التماس به خدا شجاعت است، اگر برآورده شود حاجت است، اگر برآورده نشود حکمت است، التماس به خلق شرمندگی است، اگر برآورده شود منت است، اگر برآورده نشود ذلت است.  
۰۹۱۳-۳۶۱۸

☒ یادت باشه یاد تو به یادم می‌مونه یادی بکن که یاد ما هم به یادت بمونه.  
۰۹۳۷-۹۸۳۳

☒ آدم‌ها می‌آیند، زندگی می‌کنند، می‌میرند و می‌روند... اما فاجعه زندگی تو آن هنگام آغاز می‌شود که آدمی می‌رود اما نمی‌میرد! می‌ماند و نبودنش در بودن تو چنان نه‌نشین می‌شود که تو می‌میری، در حالی که زنده‌ای.  
مهسا از نورآباد ممسنی - استان فارس  
۰۹۱۷-۱۰۶۷

☒ هیچ‌کس از آتش عشق جان سالم به در نبرده است، مگر کسی که هنوز معنی و مفهوم آن را نمی‌داند.  
جوادی شیراز  
۰۹۳۳-۳۴۴۲

☒ پرسیدند دوستش داری؟ گفتم دنیای من است گفتند دوستت دارد؟ گفتم تنها سوال من است؟

# SMS

یوسف رضایی از دزفول شهرک انقلاب  
۰۹۳۵-۰۴۲۸

☒ هر که منظور خود از غیر خدای می‌طلبد او گدایست که حاجت ز گدا می‌طلبد.  
مهدی اشکش از دورود لرستان  
۰۹۱۹-۰۰۹۰

☒ امشب از دست دلم سخت شکایت دارم / که چرانستی و من به تو عادت دارم / غم تو شب به شب از کوی دلم می‌گذرد / بی‌جهت نیست که با غصه رفاقت دارم.  
مهدی اشکش از دورود لرستان  
۰۹۱۹-۰۰۹۰

☒ به همان قدر که چشم تو پر از زیباییست، بی‌تو دنیای من ای دوست پر از تنهاییست!  
۰۹۳۸-۴۴۴۲

☒ برای تمام رنج‌هایی که می‌بری صبر کن، صبر اوج احترام به حکمت خداوند است.  
۰۹۳۹-۹۲۶۲

☒ دلتنگ شده‌ام! نمی‌دانم، شاید برای تو یا شاید برای دیروزهایی که با تو سر کردم.  
سیما نوایی از مشهد

☒ دارم راه برگشتو گم می‌کنم، به بن‌بست رسیدم بگو من کجام، می‌خوام حس کنم باز نزدیکمی، بگو از کدام جاده سمت بیام، من این روزها حال و روزم بده، به هر کی که شد غیر تو رو زدم، فقط از به دنیا تو موندی برام، مبادا تو هم رو بگیرم از من، باید راهی سمت تو پیدا کنم، که این تنها راه نجات منه، می‌ترسم به روزی به سمت بیام که پل‌های پشت سرم بشکنه.  
۰۹۳۳-۹۶۴۱

☒ یاد کردن دوست «جرم» نیست، تو یاد کن... اگر «محکوم» شدی «حیس» با من...!  
رستم کریمی از دورود

۰۹۳۵-۶۴۰۶  
☒ هر شکست به تجربه خوبه.  
۰۹۱۸-۲۶۱۰

☒ از وفا پرسیدن بی‌وفا کیه گفت کسی است تا یادش نکنی یادت نمی‌کنه.  
۰۹۳۹-۰۰۹۴۰

# SMS

☒ گویند ز عشق کن جدایی / این نیست طریق آشنایی پرورده عشق شد سرشتم / جز عشق مباد سرنوشتم.  
یونس پیغوله از ابرانشهر  
۰۹۳۹-۰۰۹۴۰

☒ دل...؟ این واژه بی‌نقطه گاهی به وسعت یک دریا برایت تنگ می‌شود...!  
۰۹۱۸-۸۴۰۱

☒ از هواپیما به برج مراقبت: توی قلبت جاهست فرود بیام یا باز دورت بگردم؟  
۰۹۱۸-۸۴۰۱

☒ زمستانی سرد کلاغ غذا نداشت تا جوجه‌ها شوسیر کنه گوشت بدن خودشومی کند و میداده جوجه‌هاش می‌خورند. زمستان تمام شد و کلاغ مرد! اما بچه‌هایش نجات پیدا کردند و گفتند: آخی خوب شد مرد، راحت شدیم از این غذای تکراری! این است واقعیت تلخ روزگار ما...!  
۰۹۱۸-۸۴۰۱

☒ خدا یا! چگونه زیستن را به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم آموخت.  
۰۹۳۰-۸۴۹۳

☒ اگر دیوانگی نیست پس چیست؟ وقتی در دنیای به‌این بزرگی... دلت فقط هوای یک نفر را می‌کند!  
۰۹۱۸-۳۱۸۵

☒ هرگز گنجشکی را که در دست داری به امید گرفتن کبوتری که در هواست رها مکن.  
۰۹۱۸-۷۲۲۰

☒ چقدر سخته بخوای نبودن کسی رو باور کنی که می‌تونست باشه... «امانخواست»...  
م از شاهیندر  
۰۹۳۰-۵۶۴۸

☒ کلافه شدن یعنی دلتنگ کسی باشی که نیست و حوصله کسی را نداشته باشی که هست.  
۰۹۱۳-۴۹۶۶

☒ چه زیباست بخاطر تو زیستن و برای تو ماندن و به پای تو سوختن و چه تلخ و غم‌انگیز است دور از تو بودن برای تو گریستن و به عشق و دنیای تو نرسیدن.  
۰۹۳۵-۳۷۵۸



شرح در متن شخصیت های شاهنامه				شاعرو عارف خالق کارنامه بلخ	از رویدادها یا پنهانکاری	مرآت پهلوان معروف شاهنامه	پهنگشته و شحاک در شاهنامه
پهلوان نیرتاد از زمان منوچهر پشنگی	سستی در کار	لحظه ها الفبای عمران	گونه برجسته کشور کانال داری	به آرزو نرسیده			سوزمین رستم داخل حاشیه
	همه توانایی آخر	از لوازم تحریر قلعه نگراس	آش پس از مرگ سهراب چه سود		لیلی از درمنش همسر زال		
		فرشته نشان تجاری		نیزه دار رستم گنه	آحاد طریقه	پسوند همتی دیو معروف شاهنامه	خورشید رمزینه
	نشانیگر آواهای زبان		تاز یانه پاسبان				جنون مردم آزاری
	بازده شهر		تنگدست محفوظ				سرباز دوره دیده خانه ترکمانان معصیت
		دانه لهارزا واحد شیشه		کتایی از آلفیری عدد عشقا	بزهکار غذا خوردن		
		جنایتکار عقاب مانده ذهنی			پایخت بولان نام آذری	لقب اسفندیار	واحد نظامی
		عضو فعال جامعه ابر غلیظ		بوی رطوبت کیسه کش حمام			
از آشپزان شحاک	گشودن معما		سخن چین از شهرهای استان فارس				
		غار رسالت ویرانی	دانه معرجه ای همسر خلیل الله		دوستی اندکی		حادثه قمر برجیس
	درجات و مرتبه ها		همراه کوپال مساوی			شماره پرونده توجه	در تاز و نعمت است
	تکرار حرفی از الفبا				همسر گشتاسب پایتخت نروژ		
		فریاد شادی جای دور افتاده	زهر موس رایانه شخصی		دوری پدر آذری		گرم گدو کارگر ساختمان
	وینامین جوانی					رشته شمشیر بازی حرف درد	
			بازیگر فیلم بیست				مراحل دشواری که رستم گذراند
	مختوع تلفن						

# فیلم «آنتروپوید»؛ داستان ایستادگی چک‌ها مقابل نازی‌ها

از میان موضوعات متعدد جنگی، بهترین فیلم‌های خوب و ماندگار پیرامون جنگ جهانی دوم بوده‌اند و با این که «آنتروپوید» فیلم جدید شون الیس بریتانیایی به جمع ماندگارها و بهترین‌ها تعلق ندارد اما از یک ایستادگی ستودنی و کلاسیک برابر جنایتکاران آلمان نازی به شکلی جالب و مستندوار و بادقت و بدون قهرمان ساز بهای افراطی و تصنعی سخن می‌گوید. در سال ۱۹۴۲ بود که طی عملیات موسوم به آنتروپوید، دولت در تبعید چکسلواکی موفق شد در این نهاردها بدریش، مردی را که به سود نازی هادر چکسلواکی اقدام می‌کرد و به رهبر غیر رسمی این کشور تبدیل شده بود، از پای در آورد و قدرت و عزم مردم این کشور را از این طریق به ارتش جنایتکار آلمان گوشزد کند.



کارگردانی شون الیس بریتانیایی یک رویداد مثبت و آگاهی بخش تلقی شده و در هر حال دقت در ساخت این فیلم بیشتر از موارد قبلی بوده و اطلاعات ارائه شده، فزون تر با حقایق همخوانی دارند. حقیقت امر این است که واقعه آنتروپوید را ۷ مبارز اهل چکسلواکی با جمع شدن در یک کلیسا در شهر پراگ و ساعت‌ها ایستادگی برابر صدها سرباز تا بن دندان مسلح آلمانی خلق کردند و از این طریق امید را به مردم کشور خود باز گرداندند و متذکر شدند که نازی‌ها به رغم بهره‌گیری از انواع امکانات فاقد عزم و وحدت‌اند و در نتیجه می‌توان به آنها درس‌هایی در این زمینه داد و در نهایت در جنگ جهانی دوم که نازی‌ها آتش آن را افروختند، شاهد پیروزی را در آغوش کشید.

## شرح ناقص یک تقابل

البته شون الیس مثل فیلم سال ۲۰۱۳ خود به نام «مترو مانیل» با غافل ماندن از برخی صحنه‌های اکشن و اتفاقات غافلگیرکننده از شرح و بسط کاراکترها در فیلم جدیدش هم قدری دور مانده و تا قبل از سکانس آخر که صحنه رویارویی خون‌آلود دو طرف است، بیشتر با شرح و وصف نیروی مقاومت در چکسلواکی و تقابل روحی و روانی آنها با نازی‌ها خوش است.

ماجراها متمرکز بر یک سرباز اسلواک به نام جوزف گایچیک (بازی شیلیان مورفی) و یک سرباز چکی به نام یان کوبیس (جیمی دورنان) است و ما

## از فریتز لانگ تا داگلاس سرک

چنین موضوع جذابی و ایستادگی نهضت مقاومت این کشور شرق اروپایی (که یک ربع قرن است به دو کشور مجرای چک و اسلواکی تقسیم شده است) برابر نازی‌ها، دستمایه‌ای برای آثار هنری منجمله فیلم‌های سینمایی بوده است و از این قبیل می‌توان به فیلم‌هایی اشاره کرد که فریتز لانگ افسانه‌ای داگلاس سرک اندک مدتی بعد از عملیات آنتروپوید ساختند و به نمایش درآوردند.

## داستان کلاسیک ایستادگی چک‌ها مقابل نازی‌ها

با این حال نه «اعدام کنندگان هم می‌میرند» که ساخته فریتز لانگ بود و نه «مردان مجنون هیتلر» که سرک آن را تهیه کرد، توصیف دقیقی از آن عملیات نبودند و بیشتر محصولاتی از سینمای پروپاگانا به شمار می‌آیند و در جهت تقویت روحیه متفقین در جنگ طولانی‌شان با متحدین (آلمان و شرکایش) حرکت می‌کردند، بخصوص که در آن زمان‌ها واقعا به درستی معلوم نبود که در آن عملیات چه مسایلی روی داده است.

## اتفاقی مثبت

با این اوصاف ساخته شدن و رسیونی تازه از عملیات آنتروپوید در زمان حاضر واکران آن در دومین ماه از سال ۲۰۱۷ در فیلمی تحت عنوان «آنتروپوید» و با

حد کفایت است. سناریویی که این عیب از درون آن به پرده نقره ای انتقال یافته. نوشته شون الیس و آنتونی فره وین است که دومی سابقه دستکاری استنلی کوبریک فقید و صاحب سبک را دارد.

سکانس آخر هم که سرانجام عوامل بر خورد و خشونت را به این فیلم می افزاید، بی نقص نیست و ناهمگونی هایی با کل ماجرا و سکانس های قبلی دارد ولی فیلم شون الیس با توصیفی بهتر از گذشته از یک واقعه بسیار مهم از منظر چکی ها در ارتباط با جنگ جهانی دوم، لاجرم یک کار قابل ذکر جلوه می کند.

### مشخصات فیلم

- \* عنوان: «آنتروپوید»
- \* محصول: کمپانی های ال دی اینتر تین منت و لاکمی من فیلمز
- \* تهیه کنندگان: پیت شیلا یمون و میکی لیدل
- سناریست ها: شون الیس و آنتونی فره وین
- \* کارگردان: شون الیس
- \* مدیر فیلمبرداری: شون الیس
- \* تدوینگر: ریچارد متلر
- \* موسیقی متن: رابین فاستر
- \* طول مدت: ۱۲۱ دقیقه
- بازیگران: شیلیان مورفی، جیمی دورنان، شارلوت لی بون، هری لوید، توبی جونز، آنا گیس لرووا، سم کیلی، بیل میلنر، دتلف بوت، جیری سیمک و اله نامیهو لرووا.

کارهای آنها را از زمانی که با چتر نجات در جنگل های بوهه میا چکسلواکی فرود می آیند تا موقعی که دست به عملیات انتقامی و کشتن نازی های زند و حتی تا زمان شکل گیری تبعات این قضیه تعقیب می کنیم.

وقتی یان و جوزف وارد پراگ می شوند، با اعضای نهضت مقاومت که هدایت شان با یان زلنکا (توبی جونز) است، ارتباط برقرار می کنند. از این طریق این دو مبارز می توانند پوشش و استتار مناسبی را برای خود فراهم بیاورند.

### همراهانی برای دو مبارز

به توصیه نهضت مقاومت آنها در میان خانواده ای در شهر پراگ مستقر می شوند که «بزرگ» آن زنی دلسوز (اله نامیهو لرووا) است و اضافه بر این، دو زن از نهضت مقاومت هم در قالب همسران آنها ظاهر می شوند تا یان و جوزف بتوانند راحت تر در سطح شهر تردد کنند و شک کمتری را نسبت به خود برانگیزند. این دو زن که لنکا (آنا گیس لرووا) و آنا (شارلوت لوبون) نام دارند. در عمل همراهان این دو مبارز در راه مقابله با نیزوهای آلمان نازی و شریک آنها در عملیات تروریستی بر علیه نازی های اشغال کننده چکسلواکی هستند.

### عیبی که از درون سناریو بر می خیزد

در نهایت یک ساعت از زمان فیلم سپری می شود تا سرانجام به لحظه ترور و کشته شدن راینهارد هاینریش برسیم و اگر عیبی بر فیلم مترتب باشد - که البته هست - کند و کم اتفاق بودن این مقطع از فیلم و هیجان نداشتن آن به



# گفت و گو با پل آستر این رمان یک فیل است!

«پل آستر» داستان نویسنده مشهور آمریکایی در مصاحبه خود از آمریکای پس از «ترامپ» و چاپ مهم ترین کتاب عمرش در ۷۰ سالگی می گوید.  
«گار دین» اخیرا مصاحبه ای با «پل آستر» نویسنده «کتاب او هام» و سه گانه «نیویورک» منتشر کرده که آن را در ادامه می خوانید:



بودن محض آن، همیشه من را مسخ می کند. فکر می کنم آن روز مهم ترین روز زندگی من بود.

اتفاقی شبیه به این، در رمان جدید «آستر» که «۴۳۲۱» نام دارد، رخ می دهد. «آرچی فرگوسن» نوجوانی ۱۳ ساله، مملو از انتظارات و تحت تأثیر رمان «ناتور دشت» سلینجر، در یک کمپ تابستانی در زمان طوفان، زیر یک درخت می رود و در اثر برخورد صاعقه جان خود را از دست می دهد.

اما این سرنوشت تنها یکی از «آرچی فرگوسن» های رمان «آستر» است. داستان های «آستر» همیشه به لحظاتی می پردازند که بر اثر یک اتفاق یا تصادف، مسیر زندگی افراد تغییر پیدا می کند و در «۴۳۲۱» این ایده در خالص ترین شکل آن دیده می شود. زندگی چهار «آرچی فرگوسن»ی که در این رمان دیده می شوند، از یک نقطه شروع می شود.

آن ها از یک پدر و مادر، با یک بدن و یک ترکیب ژنی به دنیا می آیند، اما در دوران کودکی و بزرگسالی راه های متفاوتی را پی می گیرند. پول، طلاق، تحصیلات و فاکتورهای دیگر مسیر زندگی این چهار نفر را از هم متمایز می کند. یکی از این چهار نفر خیلی زود بر اثر صاعقه زدگی می میرد و به همین علت این رمان «۴۳۲۱» (چهار سه دو یک) نامیده شده است.

«آستر» درباره کار جدید خود می گوید: تا جایی که می دانم، هیچ کس تا به حال رمانی با این فرم ننوشته.

من به یاد «زندگی پس از زندگی» از «کیت اتکینسون» و فیلمی از «کیشلوفسکی» افتادم، اما دیدم هیچ یک دقیقا این نیستند. «آستر» ادامه می دهد: ابتدای دانستم می خواهم چند «فرگوسن» در داستانم داشته باشم. فقط می دانستم این ایده در تمام طول عمر، ذهنم را درگیر کرده. این فکر خیلی قدرتمند است و باعث شد دست به نگارش این رمان بزنم.

منظور «آستر» از این فکر، همان در نظر گرفتن «چه می شد اگر» هاست؛ همه

«پل آستر» در دهه های اخیر، حضور درخشانی در عرصه ادبی جهان داشته؛ سه گانه «نیویورک» در میانه دهه ۱۹۸۰، او را به عنوان یک نویسنده مدرن و روز به روز به دنیا شناساند. «شهر شیشه ای»، اولین رمان این مجموعه در باره نویسنده ای است که با یک کار آگاه خصوصی به نام «پل آستر» اشتباه گرفته می شود. این اثر یک داستان پست مدرن درباره بیگانگی شهری است که از سوی یک منتقد با عنوان «کافکا کار آگاه می شود» توصیف شد.

این نویسنده با لباس های مشکی، تبحرش در شعر فرانسوی و علاقه اش به بیسبال و «ساموئل بکت»، نوعی روشنفکری در دسترس و باب روز ارائه می دهد. او نمونه عالی یک نویسنده و آنگار داست که مخاطبان جریان اصلی را به سمت خود جذب کرده است.

با «آستر» در بروکلین ملاقات کردیم. وقتی «پل آستر» ۱۴ ساله بوده، پسری در فاصله چند سانتی متری او دچار صاعقه زدگی می شود و می میرد. او در این باره می گوید: این اتفاقی بود که هرگز نتوانستم از آن عبور کنم. ما ۲۰ نفر بودیم که در یک اردوی تابستانی شرکت داشتیم و در یک طوفان جنگلی و رعد و برق گیر افتادیم. یک نفر گفت باید خودمان را به یک مکان مسطح برسانیم. برای این کار باید سینه خیز از زیر سیم خاردارها عبور می کردیم. تا پسر جلویی من زیر سیم ها رفت، صاعقه به حفاظ ها برخورد کرد. من خیلی به او نزدیک بودم. سرم درست نزدیک پاهایش بود.

«آستر» در همان لحظه متوجه مرگ آن پسر نشد؛ او ادامه می دهد: من او را به سمت مکانی مسطح کشیدم و در یک ساعتی که زیر باران شدید و حمله صاعقه ها بودیم، زبان آن پسر را نگه داشته بودم تا باعث خفگی اش نشود. دو سه بچه دیگر هم صاعقه زده شده بودند و داشتند ناله می کردند. مثل یک صحنه جنگی بود. صورت پسر کم کم داشت آبی می شد. چشمانش نیمه باز بود و سفیدی چشمانش داشت پیدا می شد... آن اتفاق و تصادفی

ما گاهی به این فکر می‌کنیم که اگر به یک مدرسه دیگر رفته بودم، اگر برای ازدواج با همسرم پا جلو نمی‌گذاشتم، اگر... چه می‌شد؟ زندگی من چطور بود؟ سایه زندگی‌ها یا مرگ‌های ممکن، همیشه روی ذهن ما رژه می‌رود. چاپ «۴۳۲۱» دقیقاً با تولد ۷۰ سالگی «آستر» همزمان شد و او این اثر را «مهم‌ترین کتاب زندگی‌اش» می‌داند. این رمان ۹۰۰ صفحه‌است و حجم آن سه برابر هر یک از ۱۶ کتاب دیگرش است.

او می‌گوید: این رمان یک فیل است. اما امیدوارم فیلم دهنده باشد. این کتاب همه چیز را تحت سلطه خود درمی‌آورد. احساس می‌کنم کل عمرم را برای نوشتن این کتاب صبر کرده‌ام. تمام این سال‌ها برای همین مقدمه‌چینی کرده‌ام.

«آستر» برای نوشتن این کتاب در زیر زمین خانه‌اش پناه گرفته و هفت روز هفته را به این کار مشغول بوده‌است. در این باره می‌گوید: می‌خواستم زنده بمانم تا این کتاب را تمام کنم. نوشتن این اثر را در ۶۶ سالگی شروع کردم، سالی که در آن پدرم را اثر حمله قلبی درگذشت. وقتی از آن مرز عبور کردم، زندگی برایم خیلی ترسناک شد. حال دیگر با آن کنار آمده‌ام اما اوایل، فکر یک مرگ ناگهانی به ذهنم می‌زد.

«پل آستر» یک چهره ادبی چپ‌گراست که هیچ‌وقت صدایش در دنیای سیاست شنیده نشده. اما این روزها پس از انتخاب شدن «دونالد ترامپ» به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، تصمیم گرفته وارد جبهه مخالف «ترامپ» شود. مدیریت گروه نویسندگان در مرکز «پن» چندین بار به «آستر» پیشنهاد شده بود اما او تا همین چند هفته پیش از پذیرش آن سر باز می‌زد. «آستر» اما نتوانست در مقابل «ترامپ» رو بگرداند و تصمیم گرفت مدیریت گروه اپوزوسیون در میان چهره‌های ادبی را بر عهده بگیرد. می‌گوید این روزها فقط دارد به این مسأله فکر می‌کند.

«آستر» پیش‌تر علیه «جورج دبلیو. بوش» و تصمیم او مبنی بر حمله به کشور عراق ایستاد و حرف‌های خود را در باره نویسندگان زندانی در ترکیه علیه «رجب طیب اردوغان» نخست‌وزیر این کشور، عمومی کرد.

او اخیراً با رئیس‌جمهور شدن «ترامپ»، خود را «در آستانه فروپاشی عصبی» توصیف کرد. این نویسنده همچنین شعار «دوباره آمریکا را بزرگ می‌کنم» را مسخره کرده و با کنایه گفته «ترامپ دوباره آمریکا را «سفید» می‌کند». او ادامه می‌دهد: من هرگز از این که ما که هستیم و به کجا می‌رویم، این قدر مأیوس نشده بودم. کاملاً حیرت‌زده‌ام که چطور به این جا رسیدیم. این انتخابات را ناخوشایندترین اتفاق سیاسی عمرم می‌دانم. از زمانی که «ترامپ» پیروز شده، دارم فکر می‌کنم چطور به زندگی ادامه دهم.

وی افزود: تصمیم گرفتم پیشنهادی را که بارها و بارها طی این سال‌ها به من شده بود بپذیرم و ریاست گروه دفاع از آزادی بیان را در مرکز «پن» آمریکا بر عهده بگیرم. قبلاً معاون مدیر و دبیر این مرکز بوده‌ام و هرگز نمی‌خواستم کل مسئولیت را به دوش بگیرم. از سال ۲۰۱۸ کارم را شروع می‌کنم. می‌خواهم تا جایی که می‌توانم اعتراض کنم. در غیر این صورت نمی‌دانم چطور باید با خودم کنار بیایم.

«آستر» رمان «۴۳۲۱» را در دهه ۱۹۶۰ روایت کرده و در آن به جنگ ویتنام و جنبش حقوق شهروندی پرداخته‌است. او در مراسم رونمایی از کتاب جدیدش گفت: آن زمان دوران آشفتگی بود، اما مثل آن چه این روزها می‌گذرد، افسرده‌کننده نبود. از آن زمان چیز زیادی در آمریکا تغییر نکرده. نژاد هنوز هم مسئله مهمی است و تصمیم‌های احمقانه‌ای در زمینه سیاست خارجی اتخاذ می‌شود. کشور هنوز هم مثل همان وقت‌ها تقسیم شده. به نظر می‌رسد آمریکا همیشه بین افرادی که به خود، بالاتر از همه چیز اعتقاد دارند و آن‌ها که باور دارند ما نسبت به یکدیگر مسئولیم، تقسیم شده‌است.

«آستر» در ادامه درباره کار جدیدش می‌گوید: در کتاب‌های اخیرم برای رسیدن به این نقطه پایه‌ریزی کردم. از این که جمله‌ای را به طول سه صفحه می‌نویسم، نوعی حس آزادی به من دست می‌دهد. یک نوع انرژی خلق می‌کند.

این جریان سیال ذهن نیست، اما به عنوان یک خواننده، تو افکاری را که به ذهن شخصیت‌ها می‌رسد دنبال می‌کنی.

او در داستان «فرگوسن» چهارم، نصیحت همیشگی نویسندگان مبنی بر «نشان دادن، به جای گفتن» را نادیده می‌گیرد و می‌گوید و می‌گوید و می‌گوید. «آستر» خود اذعان دارد که «۴۳۲۱»، خود یک مورد از «گفتن و گفتن» است؛ این رمان در بردارنده چیزهای زیادی است که من طی تمام این سال‌ها به آن فکر هم نکرده بودم و با این وجود به شکلی کاملاً متفاوت خودشان را نشان دادند.

«آستر» در این رمان شخصیت‌های دیگر کتاب‌هایش را گرد هم آورده، «مارکو استیلی فوگ» از «مون پالاس»، «دیوید زیمر» از «کتاب اوهام»، «پیتر آرون» از «هیولا» و «آدام واکر» از «ناپیدا». ذهن خواننده وارد راهرو آینه‌های می‌شود. او درباره علت این کار می‌گوید: بله، آن‌ها همه هستند. می‌خواستم همه پسرها را بیاورم و آن‌ها را در یک زمان کنار هم داشته باشم... فقط برای سرگرمی. این یک لینک در آثار من است. بخش‌هایی از زندگی «فرگوسن ۳» هم شبیه تجربیات جوانی خود نویسنده است.

در واقع اگر خواننده‌ای با «آستر» و آثارش آشنا باشد، متوجه می‌شود که رمان «۴۳۲۱» شبیه یک اتاق آکوست که تم‌ها و اپیزودها و شخصیت‌های متعددی از دنیای واقعی و داستانی زندگی «آستر» را بازتاب می‌دهد. او خود در این باره می‌گوید: بعضی چیزها را از زندگی خودم قرض گرفتم. کدام رمان نویس این کار را نمی‌کند؟

اشاره‌های او در این کتاب به تجربیات شخصی خود از جمله بازی بسکتبال، شخصیت جذاب پدر یکی از دوستانش، علاقه‌اش به «لورل و هاردی»، دوران دانشجویی خود و ترجمه شعرهای فرانسوی محدود نمی‌شود. او از مکان‌های آشنایی که او را به وجد می‌آورد هم یاد کرده‌است.

برخی از منتقدان در همین قدم‌های اول، کتاب «۴۳۲۱» را چندان خوشایند نیافته و آن را «کشش آهن‌ربایی شیفتگی آستر به سمت زندگی نامه خود» توصیف کرده‌اند. برخی هم او را نویسنده‌ای دانسته‌اند که «تاریخچه‌ای طولانی از نبوغ خود را به نگارش در آورده‌است». اما در واقع اشاره به زندگی و تجربیات نویسنده در این کتاب، به همین سادگی هم تحلیل پذیر نیست. «آستر» خود در این باره می‌گوید: من سعی دارم جهانی که می‌شناسم و واقعیتی را که زندگی و تجربه کرده‌ام در داستان‌هایم بیان کنم، که این مملو از غافلگیری و سردرگمی است و چیزی نیست که کسی انتظارش را داشته باشد.



ابتدای کتاب «۴۲۱» با جوکی درباره مهاجران یهودی آمریکا که معمولاً راهنمایان تور تعریف می‌کنند، شروع می‌شود. یک یهودی روس، به پدر بزرگ «آرچی» توصیه می‌کند که پیش از مصاحبه در اداره مهاجرت، نامی غیر یهودی را که تلفظ آمریکایی مانند داشته باشد، برای خودش انتخاب کند. او نام «یزاک راکفلر» را انتخاب می‌کند، اما وقتی مصاحبه شروع می‌شود، ناگهان آن اسم از ذهنش می‌پرد. او دستانش را به هم می‌کوبد و به زبان عبری می‌گوید: «فراموش کردم». مصاحبه‌کننده در عوض، نام او را «فرگوسن» می‌شنود. «آستر» می‌گوید که ابتدا قصد داشته نام کتاب جدیدش را «فرگوسن» بگذارد، اما پس از تیراندازی جنجالی «مایکل براون» در فرگوسن، از تصمیمش صرف نظر کرده، چون این نام تا مدت‌ها در تاریخ آمریکا یادآور آن اتفاق خواهد بود.

«آستر» دوست داشت درباره شروع نویسندگی خود توضیح دهد؛ او زمانی که هشت سال داشته، موفق می‌شود «ویلی مایز» قهرمان بیسبال خود را در یک مسابقه در نیویورک ببیند. اما وقتی جرأت می‌کند و از او می‌خواهد امضا بدهد، نه پدر و نه مادرش خودکار نداشتند تا به او بدهند. آن بازیگر هم شانه‌های بالا می‌اندازد و می‌رود. «پل» گریه می‌کند و به خاطر گریه کردن از خودش متنفر می‌شود. اما از آن روز به بعد، خانه را بدون خودکار ترک نمی‌کند. او می‌گوید: اگر خودکار در جیب‌تان باشد، شانس این را دارید که روزی وسوسه شوید تا آن استفاده کنید.

«مایز» ۵۲ سال بعد از آن روز، یک توپ امضا شده را به «پل آستر» هدیه داد. «آستر» در دهه چهارم زندگی‌اش با سه گانه «نیویورک» به اوج رسید. پیش از آن، ناشرها ۱۷ بار «شهر شیشه‌ای» را رد کرده بودند.

او در آن زمان مدام از سال‌های پیش از موفقیت خود می‌نوشت و ماحصل آن، کتاب خاطراتی به نام «دست به دهان» شد. این اثر که بازیر عنوان «گاه‌شماری شکست‌های نخستین» منتشر شد، درباره شغل‌های ابتدایی او همچون کار روی یک نفتکش نوشته شده بود.

این نویسنده آمریکایی از سال ۱۹۷۱ در فرانسه زندگی کرد. او در کالج، با «لیدیادیویس» آشنا شد و با او در زمینه‌های نقد و ترجمه همکاری می‌کرد. این دو، فقر را رمانتیک می‌دانستند اما به تدریج شرایط زندگی برای‌شان بد و بدتر شد. سرانجام «لیدیادی» و «پل» با تنها ۹ دلار پول به آمریکا برگشتند و در سال ۱۹۷۴ ازدواج کردند.

سال بعد پسر آن‌ها «دنیل» به دنیا آمد و این زوج ادبی در خانه‌ای قدیمی در نیویورک ساکن شدند، که البته خیلی زود متوجه اشتباه خود شدند. در بالکن پشتی خانه، جزوه‌های هواداران نازیسم و یک نسخه از پروتکل بزرگان صهیونیسم را پیدا کردند و پشت یکی از کمدها به «دعای کلاسیک پیشامدهای بد» برخوردند.

سال بعدی برای «آستر»، سال غم‌انگیزی بود. او سخت کار می‌کرد و به گفته خودش از پرداختن به مسائل مالی خودداری می‌کرد. از دواج نافر جام او با «دیویس» در سال ۱۹۷۸ به طلاق منجر و «آستر» با یک بحران بی‌سابقه روبه‌رو شد. اما مرگ پدرش دو سال پس از آن، تغییری در درون او به وجود آورد. او مدام مشغول نوشتن شد و در کتاب جدیدش به دنبال یک پدر غایب و دور می‌گشت. حاصل این خاطره‌نویسی‌ها کتاب «اختراع انزوا» شد.

شوکه‌کننده‌ترین کشف او این بود که مادر بزرگش در سال ۱۹۱۹، پدر بزرگش را به ضرب گلوله کشته است. او تحت تأثیر جنون آنی بوده و فرزندانش هرگز این رسوایی هولناک را بازگو نکردند. «سم آستر»، پدرش، در آن زمان هشت سال داشت.

اما سال ۱۹۸۱ یعنی یک سال پیش از انتشار «اختراع انزوا»، «آستر» در یک جلسه شعر خوانی با «هوستود» آشنا شد. همسر این رمان‌نویس درباره آن روز بازبانی طنز می‌گوید: برای من تنها ۶۰ ثانیه طول کشید تا به سختی عاشقش شدم، ولی برای او چندین ساعت. کار خیلی سریع جلورفت.

«آستر» همیشه گفته است که «هوستود» او را نجات داده. او می‌گوید: شاید احساسی به نظر برسد چون ۳۶ سال است با هم هستیم، اما او باهوش‌ترین فردی است که من در زندگی‌ام دیده‌ام.

«آستر» درباره همسرش می‌گوید: او یک فمینیست دوآتشه است و من با تمام عقایدش موافق‌ام. فکر من هم همین است.

او مردی با چشمانی گود و عمیق است و «سیری» زنی بلوند و پرشور. یکی از برندها برای تبلیغ محصولاتش از آن‌ها خواسته بود به عنوان یک زوج ادبی که نمادی از زندگی در یک کلان‌شهر هستند، ظاهر شوند.

«سیری» همیشه اولین خواننده کتاب‌های «پل آستر» است و هرگز پیشنهادهای نداده که از سوی آقای نویسنده رد شود.





«هوستود» اخیراً مجموعه مقاله‌ای با عنوان «زنی در حال نگاه کردن به مردهایی که به زن‌ها نگاه می‌کنند» نوشته و «آستر» معترف است که از همسرش چیزهای زیادی یاد گرفته است.

نویسنده «شهر شیشه‌ای» هنوز عادت‌های دوران مدرسه‌اش را حفظ کرده و با دستگاه تایپ «المپیا»ی خود کار می‌کند. این دستگاه از سال ۱۹۷۴ روی میز اوست. «آستر» از صدای کلیدهای آن خوشش می‌آید و از کامپیوتر متنفر است. این نویسنده مطرح آمریکایی سایت «آمازون» را «یک دشمن» می‌داند. هر روز بعد از شش ساعت کار کردن، احساس تهی شدن می‌کند. او می‌گوید: نوشتن کتاب فرساینده است، چه از لحاظ فیزیکی، چه ذهنی.

او این خستگی‌ها را با تماشای یک فیلم کلاسیک در کنار همسرش از تن و ذهن بیرون می‌کند. «پل آستر» درباره نویسندگی می‌گوید: فقط کسی که مسخ شده، هر روز خودش را در یک اتاق حبس می‌کند. وقتی به گزینده‌های جایگزین فکر می‌کنم - که در آن صورت زندگی چقدر زیبا و جالب می‌شد - فکر می‌کنم این نوع زندگی کردن واقعا دیوانه‌وار است.

او در پایان اضافه می‌کند: وقتی تو وجدان اجتماعی داشته باشی، همیشه یک نیروی بازدارنده و جلوبرنده درون تو وجود دارد که به تو می‌گوید وقتت را چگونه بگذرانی. من هیچ وقت نتوانستم جواب این سوال را بدهم، اما عطش نوشتن همیشه وجود دارد. این که مدام این کار را ادامه دهی، حتی اگر کلمه درست به ذهنت نیاید. هیجان و درگیری، آدم را جسور و احمی می‌کند. در زمان نوشتن، بیش‌تر احساس زنده بودن می‌کنم.



مسافر حرف دهان کجی	راه رفتن پازنده	پاک دامن ارپه	برنج گازی از مصالح نام ترکیبی	میوه نرسیده زینت رو	تنگ هم بازیگر مرد مگس
					بازیگر مرد رئیس
			بزرگ مرد تکه محصول مرداب		
	عدد ماه			زینت رو خدای جنگ درون	
		چاهی در جهنم کافی			
	پشت میز نشین			دفاع فونبالی جزیره جنوبی	
	پاداش		کلام تعجب نعمه		
اشاره به دور		مرطوب زین گنجهک گوبک		جنس فوی جند رنگ موی فوی	مادر عربی جدید
					خم کاغذ بازیگر مرد فیلم دول
	رود فرانسوی		کلام افسوس نا پیدا		کلام تعجب
			منقار سرمایه شدید مساوی		
		خودم		طول عمر طبیعت	
			گذشتن		
برکت برنج	ناشنا رایحه		سایه کوچک	جنس فوی اتم سفر	کلام تعجب کارگردان سنجوری

# پنج فیلمی که از فلسفه شوپنهاور تاثیر گرفته‌اند

آرتور شوپنهاور، فیلسوف، دانشمند علم متافیزیک و روان‌شناس آلمانی، تاثیر قابل توجهی بر آگاهی اروپای قرن ۱۹ گذاشت. عقاید او بر دیدگاه مانسبت به دنیا و درک ماهیت نفس، اثر گذار بوده. یکی از ارزنده ترین آثار او بانام «جهان همچون اراده و تصویر»، اراده و تمایلات نفسانی را جزئی جدانشدنی از وجود بشر دانسته که اعمال، رویاها و تصمیمات او را تحت تاثیر قرار می دهد.

در واقع، دیدگاه شوپنهاور نسبت به اراده و نفس، از عقیده پدیدارشناسی کانت تاثیر گرفته. شوپنهاور سعی داشت تا فلسفه کانت را با عرفان شرق که در آن دوران پدیده‌ای نوظهور بود، در آمیزد، که البته به لطف ترجمه متون هندو و بودایی به دست دانشمندان اروپایی، مطالعه عرفان شرق به تدریج در اروپا گسترش پیدا کرد.



بیشتر به این نتیجه می رسد که همین امیال دنیوی هستند که جهت زندگی و تصمیم گیری های او را تعیین می کنند. به گفته شوپنهاور: «ثروت، مانند آب دریاست، هر چه بیشتر از این آب بنوشیم، تشنه تر خواهیم شد؛ شهرت هم این گونه است.» مالیک در تفسیر خود از گفته شوپنهاور در انتها به این نکته می رسد که قدرت نفس بر ما غلبه خواهد کرد و این واقعیتی است که ناگزیر باید بپذیریم.

## آندری رولوف – ۱۹۶۶

«آندری رولوف» تارکوفسکی، اثری استادانه است که مضامین و معانی متنوعی را در خود جا داده و علاوه بر این، بخش قابل توجهی از این فیلم، دیدگاه فلسفی و طرز تفکر خود تارکوفسکی را نیز نمایان می کند.

فیلم اقتباسی از زندگی هنرمندی به نام آندری رولوف، نقاش و پیکرنگاری است که در دوران قرون وسطا می زیسته. کارگردان، نگرش خود در مورد مدرنیته را در قالب شخصیتی به نام رولوف، به بیننده منتقل می کند و تاثیراتی که فلسفه آن دوره بر زندگی و هنر او می گذارد، به تصویر می کشد. مدت ها فیلم «آندری رولوف» را نوعی واکنش انتقادی و مخرب نسبت به حکومت شوروی می دانستند، که به طور هم زمان، دیکتاتوری و سرکوبگری سردمداران حکومت تزاری روسیه را نیز زیر سوال می برد.

اگر چه در فیلم، آشکارا اشاره ای به این موضوع نشده، اما تارکوفسکی از

شوپنهاور به باور معنوی هندوها و بودایی ها مبنی بر تعالی روح، علاقه مند بود. از طرفی، او ایمان به تولد پی در پی انسان و تاثیر کارما بر زندگی بشر را از عرفان شرق کسب کرده، و بازتاب آن در برخی از آثار شوپنهاور، نظیر «جهان همچون اراده و تصور»، «ریشه چهارگان اصل دلیل کافی» و «دنیا این جور است»، به چشم می خورد.

تاثیر عقاید شوپنهاور در ادبیات مدرن (تولستوی، ساموئل بکت، بورخس)، فیزیک و ریاضی (انیشتین، ویتجنشتین)، فلسفه مدرن (یونگ، شرودینگر) همین طور موسیقی و هنرهای نمایشی (واگنر، شوئنبرگ) به وضوح قابل مشاهده است. این فیلم ها به شکل مستقیم و غیر مستقیم، در بردارنده بازتابی از فلسفه شوپنهاور هستند.

## شوالیه فنجان ها – ۲۰۱۴

«شوالیه فنجان ها»ی ترنس مالیک، اثری است فلسفی با رویکردی فکورهانه در رابطه با ماهیت خواستن و میل انسان، که در نهایت، شخصیت او را شکل می دهد. راوی فیلم به طور مشخص، میل بشر به کسب شهرت و شناخته شدن را عامل در بند بودن او می داند.

ریک (کریستین بیل)، نویسنده نمایشنامه های هالیوودی است که در مسیر خود آگاهی و خودشناسی، از زندگی مدرن فاصله می گیرد، با این امید که خود را از خواسته های مادی و دنیوی جدا کند. ریک در طول مسیر، بیشتر و



علاقه‌مندان و پیروان فلسفه شوپنهاور بود، به طوری که در بخشی از خاطراتش گفته: «دنیا، ناشی از تخیلات یک فرد رویا پرداز بوده، جالب این جاست که همین تخیلات هم رویا می‌بینند.»

تار کوفسکی در اکثر فیلم‌های خود و به خصوص در فیلم «آندری روبلوف»، به بررسی رویا و تاثیرات آن بر دنیای واقعی می‌پردازد. تصورات رویاگونه آندری و همراهان، چیرگی او هام بر آن‌ها را تداعی می‌کند. از سوی دیگر، تار کوفسکی به شکل خلاقانه‌ای فیلم را به صورت سیاه و سفید نمایش داده و در انتها، آن را رنگی می‌کند، تا به این شیوه، تفاوت بین رویا و واقعیت را به مخاطب نشان دهد.

کارگردان، با به تصویر کشیدن تضاد بین صحنه‌های سیاه و سفید و رنگی سعی دارد رویاها و تخیلات را ناشی از نفسانیتی معرفی کند که علت همیشگی اعمال و رفتار انسان بوده. به عنوان مثال، در بخشی از فیلم، روبلوف برای جبران گناهانش که به نظر، خارج از کنترل او بوده و از همان مفهوم نفسانیت شوپنهاور سرچشمه گرفته، تصمیم می‌گیرد در صومعه‌ای مشغول عبادت شود.

### کومیکو، شکارچی گنج - ۲۰۱۴

فیلم، زندگی یکنواخت کارمند تنها و گوشه‌گیری به نام کومیکو را به تصویر می‌کشد. او از خرده‌فروشیات رئیسش به ستوه آمده، از سوی دیگر، همکاران کومیکو نیز با او برخورد دوستانه‌ای ندارند. تنها تفریح او، ماندن در خانه و تماشای فیلم‌های آمریکایی است. در انتهای یکی از این فیلم‌ها با نام «فارگو»، بازیگر فیلم، استیو بوشمی، کیف پرازی پولی را داخل زمین دفن می‌کند. چون در ابتدای فیلم عنوان می‌شود که فیلم بر اساس واقعیت ساخته شده، کومیکو تصور می‌کند که تمام داستان واقعی بوده، بنابراین به فکر پیدا کردن و تصاحب این گنج دفن شده می‌افتد.

در آخر، توهمات کومیکو را می‌توان به عنوان نمودی از درک شوپنهاور، در مورد ارتباط میان هوشیاری و جنون تلقی کرد. او در کتابش «جهان همچون اراده و تصور»، در این رابطه گفته: «ذهن، انسان را شکنجه می‌کند، ویران می‌کند، این جاست که شروع می‌کند به خیال‌بافی، و برای رهایی از این جنون، در پی راه نجات است، تا از رنج روزافزونی که زاییده ذهن اوست، رهایی پیدا کند، درست مانند زمانی که بخوایم پای سیاه‌شده از عفونت را جدا کرده و مثلا یک پای چوبی به جای آن بگذاریم.»

سفر کومیکو به ایالات متحده در جست‌وجوی یافتن گنجینه فارگو، تاثیر طبیعت نفس، بر درک حقیقت را نشان می‌دهد. با اشتیاق او برای فرار از زندگی یکنواختش، توهماتی در ذهنش شکل گرفت، که با خواسته و نفسانیت او هماهنگ بود. ما عموماً برای جلوگیری از در هم شکستن ادراکمان از حقیقت، به خیال‌پردازی پناه می‌بریم. در ادامه شوپنهاور به این نکته اشاره می‌کند که: «یک نمود ساده از تبدیل رنج به جنون، در روشی است که اکثر اوقات انتخاب می‌کنیم. هنگامی که ذهن به شکل ناخودآگاه در پی دور کردن تصورات زجرآور و ناخوشایند است، ناگهان واکنش‌ها و تحریکات آنی و نیرومندی، مانع از آرامش ذهن شده و آن را از مسیر ابتدایی منحرف می‌کند.»

اضطراب ناشی از این انحراف ادراکی، کومیکو را وادار می‌کند تا برای رهایی از این رنج، به تخیلاتش پناه ببرد.

### نمی‌توانم بخوابم - ۱۹۹۴

«نمی‌توانم بخوابم» آشکارا به بررسی ماهیت اعمال انسان‌ها می‌پردازد، این که نفس و تمایلات، روی واکنش‌های ما تاثیر گذار بوده و جامعه نیز به طور ناخودآگاه این واکنش‌ها را می‌پذیرد. شوپنهاور در رابطه با قتل و این که تمایلات انسان چگونه می‌تواند روی قاتلان و فساد در جامعه اثر گذار باشد، این گونه بیان کرده:

«قاتلی که طبق قوانین، محکوم به مرگ می‌شود، به درستی لایق این مجازات

است. چرا که امنیت اجتماعی را که اساس یک سرزمین است، مختل کرده. به راستی که نظام یک جامعه از بین خواهد رفت، اگر قوانین در آن رعایت نشود. بنابراین، زندگی یک آدم کش باید ابزاری برای اجرای قانون شود، تا با این وسیله، امنیت عمومی تامین شود.»

کارگردان این فیلم، کلدنیس، اصول اخلاقی سیاه و سفید شوپنهاور را با بررسی موشکافانه بدی و شرارت، واژگون می‌کند، به خصوص این که از دیدگاه دنیس، اصول اخلاقی و نفسانیت در بستر اجتماع به هم گره خورده‌اند. نمایش مناطق حومه شهر پاریس، به جای چشم‌انداز عاشقانه داخل شهر که اغلب نیز با تاکید به آن پرداخته می‌شود، تمایل به شرارت و اثرات ناشی از آن را بر زندگی روزمره تک‌تک ما نشان می‌دهد. اگرچه بیان فیلم با دیدگاه شوپنهاور در رابطه با قتل در تضاد است، اما نقطه مشترک این دو رویکرد در این است که ذهن در واقع عاملی انفعالی نیست، بلکه نقش اصلی را در بروز تمایلات و خواسته‌های نفسانی ایفا می‌کند. مفهوم ضد و نقیض شرارت از دید شوپنهاور و دنیس گواه این نکته است که تمام انسان‌ها، اگر در شرایط خاصی قرار بگیرند، می‌توانند به مخلوقات شریر و بدطینت تبدیل شوند.

### داستان‌هایی که می‌گوییم - ۲۰۱۲

«داستان‌هایی که می‌گوییم» سارا پالی، شرح حال قدرتمندی ارائه کرده که در پی درک مفهوم ذات نفس شوپنهاور است. جایی که ذهن هوشیار ما، از واقعیت موجود به واقعیت مورد انتظار، تغییر جهت می‌دهد.

در این بررسی، داستان کامل فیلم را لوث نخواهیم کرد، چون برای درک اثرگذاری آن، حتماً باید به طور کامل و بدون دانش قبلی دیده شود. پالی، در این فیلم، داستان زندگی خود را شرح می‌دهد و در ادامه، با نمایش مجموعه‌ای از سکانس‌های کوتاه، حقایق تکان‌دهنده‌ای را برای بیننده آشکار می‌کند.

طبق نظریه شوپنهاور، خیال‌پردازی‌ها و اوهاماتی که در ذهنمان می‌سازیم، درست همانند داستان‌هایی که پالی برای ما بازمی‌گوید، این حقیقت را نشان می‌دهد که زندگی ما شامل روایاتی است که ذهن، آن‌ها را برای حفاظت از خود می‌سازد. بر اساس گفته شوپنهاور:

«هر حقیقت از سه مرحله می‌گذرد. ابتدا مورد تمسخر قرار می‌گیرد. دوم به شدت با آن مخالفت می‌شود و سوم به عنوان یک امر بدیهی مورد پذیرش قرار می‌گیرد.»

در این راه، حقیقتی را کشف خواهیم کرد که درک ما را نسبت به بُعد روان‌شناسانه‌مان بالا می‌برد و در این مسیر، ذهن ما، کمتر درگیر اثرات ناشی از این خیال‌پردازی‌ها شده و حتی ممکن است عجیب و غیرعادی بودن ذات انسان را به ما نشان دهد.



# SMS

✉ بر لب دریای رفاقت، خانه‌ای دارم قدیمی، از تمام دار دنیا دوستی دارم صمیمی، گاه و بیگاه یادی از مای کنده، با مرامش شرمسارم می‌کند...  
۰۹۱۹-۴۹۵۲

✉ خدایا مرا ببخش به خاطر کسی که حتی ارزش نگاه کردن نداشت... برای داشتنش سرت فریاد کشیدم.  
نسرین علیپور از دورود  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ هیبیس... صدایش نکنید بگذارید برود مانندن التماسی نیست...  
نسرین علیپور از دورود لرستان  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ خسته‌ام... همچون کارگری که مظلومانه می‌گوید... اوستا ملات بسازم؟  
۰۹۱۹-۳۶۰۷

✉ امان از این بوی پاییز و آسمان ابری که آدم نه خودش می‌داند دردش چیست؟ نه هیچکس دیگر! فقط میدانی، هر چه هوا سردتر می‌شود، دلت آغوش گرمتری را می‌خواهد.  
نسرین علیپور از دورود لرستان  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌تواند تو را نگران کند. اگر که مرا باور کنی.  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ زمانی فراموشتم می‌کنم، که بالای سنگ قبرم با افسوس بگویی: کاش زنده بودی.  
نسرین لرستان  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ سفید: ساکت، آبی: گوشه گیر، سبز: جذاب، ارغوانی: زیبا، قرمز: شلوغ، صورتی: دوست‌داشتنی، نارنجی: باهوش، مشکی: مشکوک، خاکستری: پر حرف، حال من چه رنگی ام؟  
نسرین از دورود لرستان  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ آخه گناه من چیه که نباید بدونم کسی که دوستش دارم کجاست؟ چرا خبری ازش نیست؟  
نسرین از دورود لرستان  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

# SMS

✉ اینجا زمان وزن دارد! هر ثانیه که می‌گذرد... سنگینی نبودنت خمیده‌ترم میکند!  
۰۹۳۹-۶۳۶۴

✉ تمام «خستگی» را یکجا می‌خرم تو فقط قول بده صدای «خنده‌هایت» را به کسی نفروشی.  
۰۹۳۹-۴۸۵۱

✉ در زندگی سه چیز را تجربه کردم دوست داشتن را برای تجربه، عاشق شدن را برای هدف، فراموش کردن را برای قبول واقعیت.  
نسرین از دورود  
۰۹۱۶-۱۱۸۰

✉ انگار پنجشنبه به دنیا آمده‌ام، دل به هر چه می‌بندم باید فاتحه‌اش را بخوانم...  
۰۹۱۸-۱۹۵۰

✉ دلش دل نبود، زله بود! لعنتی برای همه می‌لرزید... جز من...  
اهورا احمدی از اصفهان  
۰۹۱۴-۵۵۹۰

✉ وقتی هستی نیستی، وقتی نیستی هستی، وقتی هستم نیستی، وقتی نیستی هستم هستی، ای همه نیست شده هستی من، هستی من نیست می‌شود، وقتی تو نیستی.  
۰۹۱۶-۲۶۷۷

✉ هر گاه خبر مرگم را شنیدی در پی مزار می‌باش که بر سنگش نوشتند ساده بودم باختم.  
۰۹۱۹-۴۶۳۷

✉ کسی چون تو مرا غریب و تنها نگذاشت، این گونه در التهاب فردا نگذاشت، سوگند نمی‌خورم ولی باور کن، کسی چون تو به خلوت دل من با نگذاشت.  
ایوب قنبر پوریان  
۰۹۳۸-۳۶۴۴

✉ نواز شکر خوبی نبودی اسفید شده، تار مویی که قسم خوردی با دنیا عوضش نمی‌کنی.  
۰۹۳۵-۲۳۴۰

✉ بهترین پیام دنیا: یا بمان و امید فرمایم باش یا دیروزم را برگردان و برو.  
۰۹۳۶-۷۱۹۸

# SMS

✉ شب است کلنجار می‌روم با خود، با دلتنگی‌هایم، با قلب له شده‌ام، با غرور شکسته‌ام، سراغش را بگیرم، بگیرم، بگیرم، بگیرم... نزدیک صبح است دل را به دریا زدم. «مشتراک مورد نظر در حال مکالمه میباشد!»  
۰۹۳۵-۵۹۰۰

✉ عزیزترین آدم مثل پازن، اگه نباشن نه جاشون پر میشه نه چیزی جاشونو میگیره.  
۰۹۳۹-۸۹۰۴

✉ آنقدر خسته‌ام که دلم می‌خواهد سرم را آرام بگذارم و قدری راحت بمیرم...  
۰۹۱۶-۳۴۹۹

✉ «جهانم» بی تو «الف» ندارد!  
۰۹۱۶-۳۴۹۹

✉ آن روز که همدیگر را یافتیم یافتن مان هنر نبود... هنر اینست که همدیگر را گم نکنیم.  
۰۹۱۶-۳۴۹۹

✉ وابسته شدم به تو، بی آنکه بدانم «وابستگی» ها «ام‌های کوتاه مدتی هستند با بهره‌های سنگین...»  
۰۹۱۶-۳۴۰۰

✉ بیا دل‌هایمان را یکی کنیم، بی هیچ پاداشی حراج محبت کنیم، بساور کنیم که همه ما خاطره‌ایم، دیر یا زود رهگذر قافله‌ایم، ولید از شهرستان چابهار  
۰۹۱۵-۵۵۴۹

✉ دندانم شکست برای سنگ ریزه‌ای که درم غنایم بود. دردم گرفت نه برای دندانم، برای کم‌سو شدن چشمان مادرم...  
۰۹۳۹-۷۸۶۱

✉ دوستی با هر که کردم زده بر قلبم خنجر می‌آشپانه هر جا گرفتم شد نصیب دیگری.  
کیوان از کوزران  
۰۹۳۹-۷۷۱۷

✉ شاد باش نه یک روز بلکه هزاران سال، بگذار آوازه شاد بودنت چنان در شهر بیچد که روسیاه شوند آنان که بر سر غمگین کردنت شرط بسته‌اند. قاطمه ظهرا بی از چهار محال و بختیاری  
۰۹۱۴-۴۹۱۵

شرح در متن واحد پول کشورهای مختلف									
پشت سرهم	مجنون کم ازدحام	فانسی ورزشی تنها ویکه	خاشاک واحد پول تقریباتی جنوبی	لیات نوعی کشتی	پسوند شباهت گل بتونه	مقام زندان تهران	واحد پول نیکار اگونه کشوری در تقریباتی جنوبی		
			واحد پول السالوادور جامی						
		رونق داشتن واحد پول عربستان			پول خرد هند مخفف اگر		واحد پول روسیه کادو		
		نوعی خواهر و برادر دوران			پیش غذا واحد پول اسپانیا				
		شامل همه می شود پیشگوی زشتی		ردپا احصانه		کشوری در آمریکا باردار	شود روی تکیوان هنگام استراحت		
	در به دری				پیمه گرم ابریشم سفید ترکی	حرص و طمع تابر خودرو			
مادر بزرگ				نام قدیم مالزی بالایی زانو					
		سلول عصبی شکستگی در ورزش					واحد پول پاناما بخشی از کتاب زشتت اوستا		
			پارسا نوعی شیرینی		واحد سطح بهبوده				
		شکاف دو گونه خویشاوندی	واحد پول آلبانی تاشنوا		واحد پول زاین حس لامسه		پدبو واحد پول شنا		
کشوری در آفریقا	السا		واحد پول سوئد جریان متناوب برق		حرف همراهی مانند				
			سلطنت قانون رشته پارچه ای باریک				سوارکار ماهر اندازه		
	بی سرانجام		دعای روز جمعه			موجود آبی متنوع			
		مازو دلبر و شجاع			درخت سهی برداشت محصول		مدل و نمونه		
		رمز آماده	مایع حیات پاتک شادی و طرب			سرزمین جایگاه			
		شبهه و نظیر	واحد پول امارات نوعی شیعی				قامت درخشنده قیمت وستی		
			شیطان			واحد پول چین جنس قوی			
		حرف خطاب	ماه زمستانی			معبود	واحد پول واحد پول پاراگونه		
			واحد پول یونان						

# ۵ بازیگری که با «اصغر فرهادی» درخشیدند

اصغر فرهادی فقط به عنوان یک فیلمنامه‌نویس یا فیلمساز درجه یک و صاحب سبک به سینمای ایران خدمت نکرد. او در دوره حضورش به عنوان کارگردان سینما، چهره‌های مهمی را به این عرصه آورد و استعدادهای بازیگران مختلفی را نمایان کرد. شهاب حسینی، پیمان معادی، ساره بیات، مانی حقیقی و حتی بابک کریمی و صابر ابر، جزو بازیگرانی هستند که با فیلم‌های اصغر فرهادی، کارنامه بازیگری‌شان دستخوش تغییر شد. بعضی‌ها ایشان پیش از حضور در کار فرهادی، حتی تجربه بازیگری هم نداشتند و توانستند در مدت کوتاه، به چهره‌های مهمی در سینمای ایران بدل شوند.



## شهاب حسینی

الی «به عنوان بازیگر معرفی شد و از همان نقطه شروع، ره صدساله را یک شبه طی کرد. بازی معادی در این فیلم آن قدر به چشم آمد که تحسین همه را برانگیخت. «جدایی نادر از سیمین»، اوج بازی معادی بود. فرهادی از معادی، یک سوپرستار ساخت؛ سوپرستاری که شهرت جهانی پیدا کرد. بعد از فرهادی؛ مسیر پیمان معادی بعد از این دو فیلم تغییر کرد. از فیلمنامه‌های تجاری قبلی فاصله گرفت و فیلم قابل توجه «برف روی کاج‌ها» را به عنوان اولین فیلمش ساخت، فیلم‌های ایرانی و خارجی مهمی بازی کرد و نهایتاً با «ابد و یک روز» و «جهی دیگر از بازیگری اش را نشان داد».

## ساره بیات

قبل از فرهادی: ساره بیات تا قبل از «جدایی نادر از سیمین»، بازیگر مطرحی نبود. آسمش جایی شنیده نمی‌شد. نهایتاً در یکی دو قسمت از سریال «یک مشت پر عقاب»، تصویری از او دیده بودیم و چند تله‌فیلم و یک فیلم «مقلد شیطان». نقش ساره بیات در قالب زنی رنج کشیده و از طبقه فرودست جامعه در «جدایی نادر از سیمین» آنقدر منحصر به فرد بود که حتی بازی لیلا حاتمی را به سایه برد. با این نقش، خیلی سریع به نقطه اوج رسید و جدای از دیپلم افتخار جشنواره فجر، مشترک با لیلا حاتمی و سارینا فرهادی، خرس نقره‌ای برلین را برد و جایزه بهترین بازیگر زن نقش مکمل را از حلقه منتقدان فیلم لندن گرفت.

قبل از فرهادی: شهاب حسینی پیش از همکاری با فرهادی موقعیت خود را در سینمای ایران و تلویزیون به عنوان یک بازیگر توانمند به خوبی تثبیت کرده بود. منتها تا پیش از همکاری با فرهادی در فیلم «درباره‌الی...» بیشتر به عنوان بازیگر مکمل در فیلم‌ها حاضر می‌شد و یا اگر نقش اصلی فیلمی را عهده دار بود، آن فیلم اثر چندان شاخصی به حساب نمی‌آمد و اکثر نقش‌های اصلی اش در این دوره بسیار نزدیک به هم بود.

بعد از فرهادی: اولین همکاری اش با فرهادی با درباره‌الی رقم خورد، آن هم به شکلی ناخواسته، او دقیقه نود به گروه بازیگران پیوست و عهده دار نقش احمد شد. یکی از آدم‌های اصلی فیلم. اینجا بود که فرهادی وجهی دیگر از بازی او را کشف کرد. نه شمایل پسر عاشق پیشه فیلم‌های قبلی را دارد و نه از عصیان افراطی اش خبری است. او سپس در فیلم «جدایی نادر از سیمین» در نقش حجت، کارگر ساده پایین شهری، تصویر ماندگار از عصیانگری و خشم را به تصویر می‌کشد و در «فروشنده» به جایزه کن دست یافت.

## پیمان معادی

قبل از فرهادی: تا قبل از «درباره‌الی»، فیلمنامه‌نویس بود. با دفتر حسین فرح بخش همکاری می‌کرد و فیلم‌نامه‌های تجاری مثل «آواز قو»، «عطش»، «شام عروسی» و فیلمنامه «کافه ستاره» را نوشته بود. اولین بار با «درباره

به بعد، همه او را به عنوان یک بازیگر سینما شناختند.

### فرید سجادی حسینی

قبل از فرهادی: فرید سجادی حسینی، بازیگر و کارگردان با سابقه سینما و تلویزیون است که سال‌ها بازی کرده و کارگردانی چند فیلم و سریال مثل خط آتش و مهرآباد در کارنامه‌اش ثبت شده است. او تازه‌ترین بازیگری است که در فیلم اصغر فرهادی سینما دوستان را به تحسین واداشته. فرید سجادی حسینی، سال‌ها در سینمای ایران فعالیت داشته؛ بازیگری کرده، کارگردان بوده و تجربه دستکاری دارد اما «فروشنده» نامش را سر زبان‌ها انداخت. بعد از فرهادی: مسیّر بازیگری فرید سجادی حسینی خیلی زود تغییر کرد و بعد از «فروشنده» با چند پیشنهاد متفاوت مواجه شد. او در جشنواره فجر فیلم‌های «ایتالیا ایتالیا» و «آذر» را داشت که اتفاقاً خوب هم بازی کرده بود. سجادی حسینی توأمان احساس ترس و عذاب وجدان را به باور مخاطب می‌رساند و چه خوب این کار را می‌کند. او در گفت و گو با هفت صبح این‌طور گفته بود: «علی‌الظاهر کار من را در روزگار قریب کیانوش عیاری دیده بودند و به نظر می‌آمد ظواهر و سن و سال و جنس بازی را می‌پسندند.»

بعد از فرهادی: ساره بیات به عنوان یکی از بازیگران زن اصلی سینمای ایران شناخته شد. شمار پیشنهادهایش افزایش یافت. با اینکه برخی از پیشنهادهایش چندان مورد توجه نبودند اما همچنان در اوج باقی مانده است.

### مانی حقیقی

قبل از فرهادی: شرایط مانی حقیقی تا حدی مشابه «پیمان معادی» بود. او تا پیش از بازی در «درباره‌الی»، به عنوان کارگردان و نویسنده بین‌اهالی سینما شناخته شده بود. فیلم‌های «آبادان»، «کارگران مشغول کارند»، «کنعان» را کارگردانی کرده بود و فیلمنامه «چهارشنبه سوری» اصغر فرهادی هم به قلم او نوشته شده بود. فعالیت مانی حقیقی به عنوان بازیگر، از پروژه «درباره‌الی» کلید خورد. او به عنوان چهره جدیدی به مخاطبان معرفی شد و همان زمان بازی‌اش مورد توجه قرار گرفت.

بعد از فرهادی: موفقیت «درباره‌الی» باعث شد حقیقی همچنان به عنوان بازیگر به فعالیتش ادامه دهد. در «ورود آقایان ممنوع» و «آسمان محبوب»، نقش مکمل را بازی کرد و در فیلم خودش «پذیرایی ساده»، نقش اصلی را به عهده گرفت و در چند فیلم هم حضوری کوتاه داشت. در واقع از «درباره‌الی»



# SMS

می کنیم از شون کاغذ درست می کنیم و روی کاغذها می نویسیم درخت ها را قطع نکنیم. فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

بیشترین دروغی که در این دنیا گفتم این است ، خوبم.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

یه یارو انگشتشو میکنه توی پریز برق ، ادیسون میگه ولم کن .

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

بهای دوست نه به زیبایی اوست نه به دارایی اوست، تنها به وفای اوست.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

هر جادلی شکسته دیدی یادی زدل شکسته ام کن هر جاقفسی پرده دیدی یاد پر و بال بسته ام کن.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

مواظب گرمی دلتون باشید، کاری که زمستون با زمین می کنه زندگی تون با دلتون نکنه .

۰۹۱۴-۱۳۹۴

زندگی کن و لبخند بزن به خاطر آنهایی که بالبخندت زندگی می کنندواز نفست آرام می گیرندوبه امیدت زنده هستند!

فاطمه علوی از فیروزکوه

۰۹۳۶-۸۴۰۱

در زندگیم بسه هیچکس خیانت نکردم جز خودم وفای به تو خیانت به خودم بود!!

۰۹۳۶-۸۴۰۱

# SMS

جرم با او بودن... همه تنهایت گذاشتند!

۰۹۱۴-۴۸۷۳

وقتی وارد دلم شدی احساس کردم آتش در وجودم شعله ور شد، ای فلفل.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

یکی پدرش بر اثر سوختگی میمیره روی سردر مغازه اش می نویسه به علت پدر سوختگی مغازه تعطیل است.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

به انتظار طاهایا به رفاقت مر تزی ایه عشق مرضیه ایه شار لاناتیه زیور ایه خود سر یه بیتا/ به زن زلیلی نادر ایه مر ام فرید ایه پول دوستی شکیب ایه زن گرفتن اصف ایه استقامت جاوید ایه مردونگی حامد/ به لانی کیانوش/ به چشمهای پر اشک باران/ خلاصه به اندازه آوای باران در انتظار دیداریم....

۰۹۱۳-۸۹۸۴

شکیب نیستم بولت کنم گلپهار نیستم امار بدم زیور نیستم دغت بدم نادر نیستم خفت کنم کیانیستم ترکت کنم بیتا نیستم جاتو بگیرم سینا نیستم گولت بزنم من فریدم دوست دارم...

۰۹۱۳-۸۹۸۴

همیشه سعی کن دنبال سر نوشت بروی، نه اینکه سر نوشت به دنبال تو بیاید .

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

یارو پول دوست بود وصیت می کنه: رو قبرش بنویسند مغازه باز است.

فرهاد عزیزاده از شهرستان گرمی استان اردبیل

۰۹۱۴-۱۳۹۴

چقدر ما آدمها عجیبیم، درختارو قطع

# SMS

مهریونم سلام...امشب شب مهریوناس. ارسال کن به هر کی که مهریونه حتی به من البته اگر مهریونم! بعدش آرزو کن اگه سه تاش برگشت به آرزوت میرسی.

محمد عبدالله زهی از خاش

۰۹۳۸-۶۸۶۱

خدایا درسته خیلی گناه دارم... ولی گناه دارم...!

۰۹۳۸-۳۸۰۰

اگر می خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید به دوستان خود محبت کنید.

هادی گلزاری از سیرجان

۰۹۱۳-۷۲۰۴

خاطرات، چوب های تری هستند که با آتش زندگی، نه میسوزند و نه خاکستر میشوند.

فتحیه گلزاری از سیرجان

۰۹۱۳-۵۵۶۴

روزگاری جاده بودم. جاده ای پر تردد. جاده ای پر رفت و آمد که هیچ موقع خالی نمیشد. من که همه رفیقان را به آبادی رساندم عاقبت خودم ماندم تنها.

محمود محمدی از گلستان

۰۹۱۱-۳۹۷۰

حکایت من حکایت کسی است که عاشق دریا بود اما قایق نداشت، دلپاخته سفر بود اما همسفر نداشت، زجر کشید اما ضجه نزد. زخم داشت ولی ناله ای نکرد. نفس میکشید اما هم نفس نداشت. میخندید اما غمش را کسی نمیفهمید.

۰۹۳۰-۵۸۱۱

فرشته ای گفت: از این دنیا چی میخوای تا بسرات بیارم؟ گفتم اونی که این پیامو میخونه برام بیار، گفت: نه دیگه قرار نشد همه دنیا رو بخوای.

۰۹۱۴-۸۷۱۶

درد دارد! کسی تنهایت بگذارد که به



# گفتگو با «جولیان مور»، ستاره‌ای درخشان اما کم‌نور!

جولیان مور، سال آرامی را پشت سر گذاشت، سالی که با حضورهای کوتاهش در برنامه‌های تلویزیونی به انتها رسید. واقعیت این است که مور از نیمه اول سال گذشته که در دو اثر مستقل ظاهر شد دیگر نقش چالش برانگیز خاصی مانند دوران جوانی اش ایفا نکرده است. گویی پس از کسب جایزه اسکار برای فیلم «هنوز آلیس» رقابت درونی اش را به پایان رسانده و دیگر علاقه‌ای به بازیگری ندارد. در حقیقت با نگاهی دقیق‌تر به کارنامه مور هیچ‌گاه این بی‌تفاوتی در انتخاب نقش را حس نمی‌کنیم، او از حضورهای کوتاه اولیه اش در آثار تلویزیونی تا نقش‌های خاطره‌انگیز و دشوارش در «مگنولیا» و «ساعت‌ها» همواره در انتخاب نقش‌های فرعی نیز با دقت عمل کرده است.



می‌گویند که مردم در طول عمر خود شش یا هفت شغل عوض می‌کنند بنابراین آدم نمی‌داند که چه می‌شود.

**شما که این مراحل را طی کرده‌اید. آیا می‌توانید خودتان را در شغل دیگری تصور کنید؟**

الان دیگر پاسخ دادن به این سوال دشوار است، چون من پیرتر از آن هستم (می‌خندد) که بخواهم یک شغل تازه برای خودم انتخاب کنم... نمی‌دانم، شاید خنده‌دار باشد وقتی که پسر من به کالج می‌رفت، من و همسر من از کلاس‌ها به اتفاق هم دیدن می‌کردیم و البته هر جایی که می‌رفتیم حسی داشتیم که انگار دلمان می‌خواست دوباره به مدرسه برگردیم. به شوهرم گفتم: «شاید بخواهم از آن زن‌های مسنی باشم که در بزرگسالی قصد تحصیل پیدا کرده‌اند. چه کسی می‌داند؟»

**حدس می‌زنم شما هرگز قدر روزهایی را که در کالج به سر می‌بردید ندانستید.**

درست است. فقط وقتی که بزرگسال‌تر می‌شوید ارزش آن روزها را می‌فهمید. می‌دانید شما واقعا قدر روزهای دانشگاه را وقتی که در سن و سال دانشجویی هستید متوجه نمی‌شوید. من وقتی در دانشگاه بودم فقط نمایشنامه می‌خواندم. الان از خودم می‌پرسم «چطور می‌توانستم فقط همین کار را بکنم!» البته من خیلی بااراده بودم. ولی خب الان دوست ندارم که فرزندانم

سال آینده مور با سه فیلم و یک مجموعه تلویزیونی مهم باز خواهد گشت. آثار سینمایی مهمی که باز هم در آن‌ها نقش مکمل را ایفا خواهد کرد؛ «تعجب زده» درام کودک محور تادهاینز، «سابریکن» اثر پرستاره جورج کلونی و در نهایت بلاک باستر «کینگز من ۲» آثاری هستند که می‌تواند حکم بازگشت مور به فیلم‌های بدنه اصلی سینما را صادر کند. برگ برنده مور در سالی که پیش رو داریم مجموعه تلویزیونی دیوید آرسل است، جایی که در عصر طلایی تلویزیون شاهد حضور وی در کنار رابرت دنیرو در نقشی محوری خواهیم بود. در گفت‌وگوی تاکر با مور سعی شده است دلیل سردی اش در این سال‌ها نسبت به سینما و احوالات این روزهایش مورد بررسی قرار بگیرد.

**خانم مور شما در جایی اظهار داشتید که شغل بازیگری می‌تواند در لحظه به هیچ و پوچ تبدیل شود آیا این بی‌ثباتی همچنان شما را آزار می‌دهد؟**

فکر می‌کنم حرفی که زدم حرف ناملموسی نبوده است. به عنوان یک بازیگر اغلب با خودتان فکر می‌کنید که «برای فلان بازیگر چه اتفاقی افتاد؟ کجا رفت؟» منظورم این است که ممکن است در شرایط خوبی قرار بگیرد و شغلتان هم دستخوش اتفاقات موفق و بزرگی هم بشود اما باز هم چیزی را تضمین نمی‌کند. بازیگری یک شغل مستقل است مانند دیگر شغل‌های مستقلی که وجود دارد. البته این روزها بازیگری حرفه‌ای با بازه زمانی بلند مدت در نظر گرفته می‌شود اما خب بازه زمانی اش همیشگی نیست.



فقط همین کار را انجام بدهند.

من دوست دارم آن‌ها این چیز و آن چیز - کارهای متنوع - را امتحان بکنند. اما خب در آن سن هیچ کس نمی‌توانست این حرف‌ها را به من بزند و من در جوابش نگویم؛ «دل‌م می‌خواهد این کار را انجام بدهم.»

### هرگز برای شما لحظه‌ای وجود نداشته است که بخواهید بازیگری را رها کنید؟

نکته بامزه‌ای که در مورد بازیگری وجود دارد این است همان وقتی که فکر می‌کنید دیگر کارتان با آن تمام شده است چیز تازه‌ای را از خودش نشان می‌دهد و فوق‌العاده بودن این شغل هم همین است که همیشه می‌توانید چیزهای زیادی یاد بگیرید. همه لحظه‌هایی که من در این حرفه بودم به یادگیری ختم شده است.

شما می‌توانید لهجه‌ها و نکته‌های زبانی بیاموزید. رفتارشناسی یاد می‌گیرید. مهارت‌های گوناگون را امتحان می‌کنید. من یک بار ماشینی را با سرعت بسیار بالایی راندم و در فیلم چرخش سریعی با آن انجام دادم. هرگز در زندگی واقعی‌ام به چنین کاری دست نزده بودم. ولی در فیلم مانند راننده‌های واقعی شده بودم و فریاد می‌زدم؛ «آره!» (می‌خندد) نمی‌دانم اما اگر کاری باشد که باید در فیلم انجام بدهم می‌توانم در مغز خود توانایی انجام آن کار را ایجاد کنم و بگویم «باشد این کار را یاد می‌گیرم چون برای شغلم لازم است.»

### و چطور می‌توانید بر یادگیری آن مهارت فایز بیابید؟

فقط باید راهی برای تمرکز کردن روی آن را پیدا کنید. باید از آنچه می‌خواهید انجام دهید آگاهی درستی بیابید و همچنین اطلاع درستی داشته باشید که دوربین‌ها کجا قرار گرفته‌اند؛ بقیه چیزها خودشان در هنگام فیلمبرداری جور می‌شود. تمرکز بی‌اندازه آن چیزی است که بدان نیاز داریم.

### پس شما معتقدید که تمرکز یکی از مهم‌ترین توانایی‌هایی است که یک بازیگر به آن نیاز دارد؟

در واقع من فکر می‌کنم که مهم‌تر از آن همدلی است که اهمیت دارد. شما باید سعی کنید بفهمید مردم چه حس‌هایی دارند. در برابر اتفاقات و مصایب همیشه سوال بزرگی وجود دارد که دل‌م می‌خواهد از دیگران بپرسم و آن این است که در آن باره چه حسی داشته است؟ واقعا برای دانستن آن مشتاق هستم.

یکی از بزرگ‌ترین چیزهایی که درباره بازیگر شدن وجود دارد این است که در مسئله‌ای که قرار است نقش داشته باشیم شیرجه بزنیم. به عنوان مثال برای فیلم «فری هلد» من نقش لورل هستر را بازی می‌کردم. کاراگاهی که به خاطر ابتلا به سرطان در حال مرگ است. من سعی کردم کاراکتر را با خودم عجین کنم و خود را جای او بگذارم و حاصلش تجربه بسیار سخاوتمندانه‌ای بود. اما بار عاطفی زیادی داشت و دشوار بود که به آن نقش سرسپرد.

### آیا در ایفای نقش در فیلم‌های کم‌دی فشار کمتری را متحمل می‌شوید؟

هر کدام چالش‌های خاص خودشان را دارند. آدم سعی در یافتن معنایی برای کارش دارد اما بعضی وقت‌ها در کم‌دی این کار سخت‌تر است و شما نمی‌دانید که بامزه هستید یا نه. هیچ کس سر صحنه فیلمبرداری نمی‌خندد همه باید سر صحنه ساکت باشند و در نتیجه شما نمی‌فهمید که کاراکترتان خوب در آمده است یا نه و تازه اگر هم بخند آدم فکر می‌کند از روی ادب است و یا این که می‌خواهند با شما مهربان باشند (می‌خندد).

### این روزها آیا کاراکتری هست که دوست داشته باشید در آن ایفای نقش کنید؟

کاراکترها همیشه در روایت وجود دارند و آدم نمی‌داند که روایت‌ها شخصیت‌ها را به کجا خواهند برد. من نمی‌توانم کاراکتر را بدون اتمسفر درون روایت متصور شوم. اغلب به من گفته می‌شود؛ «شما می‌توانید هر نقشی را که بخواهید در آن بازی کنید» اما اگر آن بیرون روایت نباشد من هم قادر به بازی کردن در آن نیستم. من بسیار زبان‌محور و داستان‌محور هستم.

### پس شما در نقش‌های زنانی که آن را عهده دار می‌شوید، جزیی از خودتان را در آن جست‌وجو نمی‌کنید؟

امیدوارم آنچه که خودم هستم نقشم را تحت‌الشعاع قرار ندهد. زندگی من یک مسئله جدای از نقش است. هر چه سنم بیشتر می‌شود، در نقش‌هایم اصالت بیشتری را می‌خواهم. وقتی مردم درباره نقش یک فمینیست قدرتمند صحبت می‌کنند خوب بازیگر لازم نیست خودش هم یک شخصیت قدرتمند داشته باشد باید بتواند قدرتمندی را بازی کند. شما باید فقط به حس واقعی آن شخصیت دست یابید. البته اگر این فرصت را داشته باشید که تجربه مشابه‌ای از نقش در زندگی خودتان هم داشته باشید خوب این دیگر عالی می‌شود.

### آیا برای شما هیچ وقت شده پیش آمده است که تجربه‌هایی که در فیلم‌ها بتان کسب کرده‌اید روحیه‌تان را تحت‌الشعاع خود قرار داده باشد؟

من همیشه سعی کنم که هر آنچه سر صحنه است همان جا بگذارم، وقتی به خانه بر می‌گردم برای این که خودم را جای بچه‌هایم می‌گذارم می‌بینم که حق دارند که همه حواس مرا بخوانند. به علاوه من وقتی که سر کار هستم دارم تظاهر به کسی دیگر بودن می‌کنم و برای من تاثیر پذیرفتن اتفاق نیفتاده است. ببیند من به کسانی که به عنوان مثال در شرایط دشوار درگیر شده‌اند و نقش من را از روی آن شخصیت پردازی کرده‌اند احترام می‌گذارم. من این را درک می‌کنم که میزان خسران و آسیب برای افراد دیگر به چه صورت است و اصلا برای همین هم واجب است راجع به آن حرف زده شود اما من هم زندگی جدا و مستقل خودم را دارم.

حتی اگر نقش شما را در شرایط دشواری باشد باز من دلتان را نمی‌زند؟ داشتن بعضی حس‌ها و درک کردنشان بعضی مواقع واقعا واجب است. زندگی واقعی همیشه آسان نیست. شما نمی‌توانید همیشه خوب آورده باشید ولی فقط به این دلیل که بعضی چیزهای منفی وجود دارد معنایش این نیست که شما هم خودتان را بکشید. این مسئله‌ای مهم است و غریب هم به نظر می‌رسد اما یکی از مهم‌ترین دلایلی که ما کتاب می‌خوانیم یا به تماشای فیلم می‌پردازیم یا با ماشین به سرعت می‌رانیم یا به شهر بازی و سفر می‌رویم این است که ما می‌خواهیم یک زندگی جدید را به خود تزریق کنیم. دل‌مان می‌خواهیم چیزی را حس کنیم دل‌مان چیزی برای حس کردن می‌خواهد.



## رمز پله پله

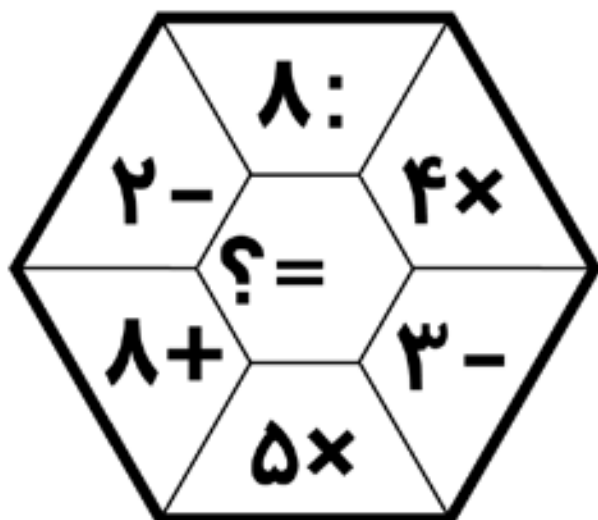
ابتدا پاسخ افقی جدول که همگی ۶ حرفی هستند را بنویسید تا در بخش میانی که به صورت پلکانی طراحی شده رمز جدول را بیابید . رمز این شماره از وسایل آشپزخانه است .

					۱
					۲
					۳
					۴
					۵

- ۱- خوراکی از آب و گوشت و نخود
- ۲- کمک و تعاون
- ۳- واحد نظامی در ارتش شامل نه گروه یا سه دسته سرباز
- ۴- میوه سفت و سخت منطقه گرمسیری
- ۵- شوهر مادر

## چهار عمل اصلی

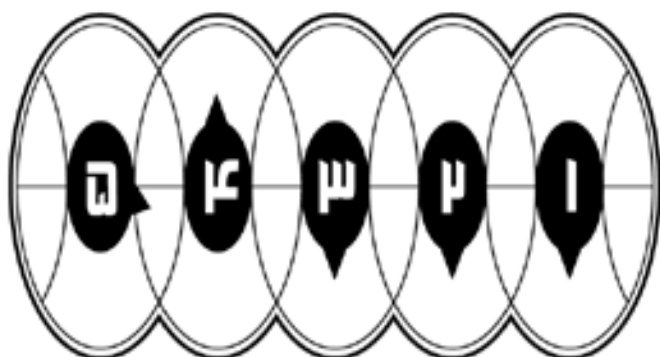
برای به دست آوردن عدد مرکزی این شش گوشه که در آن هر چهار عمل اصلی ( جمع، تفریق، ضرب و تقسیم ) استفاده می شود ، باید از یکی از خانه ها شروع کنید و در جهت حرکت عقربه های ساعت یا خلاف جهت حرکت عقربه های ساعت به انجام این عملیات بپردازید . انتخاب خانه شروع به عهده شماست .



## دوایر درهم

ابتدا پاسخ کلمات را که همگی ۶ حرفی هستند دور تا دور هر دایره بنویسید خانه شروع پاسخ ها را مشخص کرده ایم اما جهت پاسخ ها معلوم نیست . پس از انجام این کار در یکی از دوردیف افقی بالا یا پایین به رمز این سرگرمی دست خواهید یافت . رمز این شماره اثری از دیوید گاسکویین است .

- ۱- ناطق و متکلم
- ۲- راهرویی و پیش روندگی
- ۳- کوشش و جهد
- ۴- فتنه جو
- ۵- دربند و اسیر



## جدول ۳ به ۳

این یک جدول معمولی است که هم جهت افقی دارد هم عمودی ، با این تفاوت که در هر خانه این جدول ۱۲ خانه ای ۲ حرف نوشته می شود در مجموع دو خانه ۳ حرفی تشکیل یک کلمه با معنی را می دهند که شما باید با حروفی که داده ایم تشخیص دهید که این ۳ حرفی ها در کدام خانه نوشته می شوند

- پرو-است-داد-  
ان-ه-ان-س-م-رد-  
بال-ان-ی-س-وم  
ن-ات-ک-ان-م-ام

		۲	۱	
۶	۵	۴	۳	
۱۰	۹	۸	۷	
	۱۲	۱۱		

# شرح در متن ساده

	ره‌آورد تابستان جمله دستوری مرد بی زن		درخشش کوچک خیرگی		کلید موسیقی از میوه‌ها		تفرجگاه شهری کشتی جنگی		بازیگر خانم بچه‌های ابدی
	↓		↓		↓		↓	←	
		← سید و آقا			← کناره و حاشیه			←	
								← خانه بزرگ بازیگر مرد سرپال زیر تیغ	
	بازیگر مهمان ریز نمرات	بخار دهان رشته گوه آمریکای شمالی	شبه جزیره هند بلیغ		ناپسند خانم	آرزو لقب پیامبر (ص)		بازیگر مرد خاکستری	
	↓	↓	↓		↓	↓	↓	←	
	← یازده روحانی زرتشتی			← شهر آلمان غذای بیمار				← درس خوانده زنده	
	↓	← نوعی سلاح		↓	← کشتی جنگی			←	
								← بازیگر خانم پارک وی	
کشور آفریقایی از فلزات کمی		از عناصر اربعه	پارچه پربها نام زنانه	از قبایل عهد جاهلیت	چکش بزرگ		کارخانه کوچک		
↓			↓	↓				← فنی در کشتی	
		← ضمیر محترمانه گاز تنفسی			← تنور آجرپزی رنگ‌پخش			← قلاب کمر بند	
	← آغوش حرف ندا	↓		← گناه لحظه کوتاه				←	
	↓			← حس سامعه				←	
			← روزها					← همراه سارا هم اسم	

# گفت و گو با استیو کارل

استیو کارل در این چند ساله به خوبی نشان داده است که نمی توان حرکت بعدی اش را پیش بینی کرد. او در آثار کمدی و جدی با همان انرژی که کار خود را آغاز کرد حضور یافته و موفقیت های چشمگیری را کسب کرده است. شاید کمتر کسی فکر می کرد شخصی که در فیلم «بروس قدرتمند» نقش کوتاهی در برابر جیم کری بازی کرد تنها با فاصله چند سال به کمدینی مشهور مبدل شده و سپس برای حضور در نقشی جدی و چالش برانگیز در «فاکس کچر» نامزد جایزه اسکار شود.

کارل با همین رویکرد کارنامه قابل ملاحظه ای برای خود ساخته است و در سال های پیش رونیز با حضور در آثاری چون «آخرین پرچم افراخته»، «مبارزه با تبعیض جنسیتی» و «ماینگرافت: فیلم سینمایی» راه پرفراز و نشیبش را ادامه خواهد داد.



کنم. فکر می کنم کاری که آدم می کند و آنچه انتخاب می کند شخصیت هنری او را شکل می دهد. می دانید اگر در صدد این برآید که چیزی را به کسی ثابت کنید هیچ سودی به حال خودتان ندارد. بنابراین اگر مردم مرا به عنوان بازیگر کمدی، یا بازیگر رمانتیک یا هر مورد دیگری در نظر دارند خوب این به خودشان مربوط است! من در مورد شغل و حرفه ام حس خوشبختی دارم، بنابراین مردم می توانند هر فکری که می خواهند داشته باشند.

## ● به نظر نمی رسد بخواهید خود را به کسی ثابت کنید؟

حتی خیلی بیشتر از این. اهمیتی نمی دهم که مردم من و کارم را پیش بینی کنند. در این مورد که چه اتفاقی قرار است در مشاهدات افراد رخ بدهد و این که مردم به عنوان یک بازیگر چطور من را تفسیر می کنند نمی توانم انتخابی داشته باشم که کمکی به من نکند و دلم هم نمی خواهد که خودم را در این مورد دخیل کنم.

## ● منظور تان موضعی است که در انتخاب کاراکترهایتان می گیرند؟

درست است، در بیشتر داستان های جدی که بازی کردم کاراکترها دارای نواقصی بودند. نمی خواهم بگویم که این کمی ها و کاستی ها وجود نداشتند ولی موقع انتخاب فقط به این فکر می کردم که فیلمنامه های جالبی داشتند و آدم های جالبی برای به تصویر کشیده شدن بودند. بعضی وقت ها به تصویر

او سال آرامی را پشت سر گذاشت و تقریباً اکثر ماه های گذشته را به استراحت پرداخت. تنها اثری که در ابتدای سال ۲۰۱۶ از وی شاهد بودیم «کافه سوسایتی» اثر وودی آلن بود. این استراحت کوتاه با توجه به پرکاری سال های گذشته اش سوال های زیادی را برای طرفداران وی به وجود آورد که تا کز در مصاحبه اخیرش با کارل سعی در برطرف کردن این ابهامات دارد. استیو کارل جزو مطرح ترین کمدین های قرن اخیر محسوب می شود و در کنار آن با حضور در آثاری بی نهایت جدی و چالش برانگیز چون «خانم سان شاین کوچک»، «بیگ شورت» و «فاکس کچر» آوازه خوبی برای خود در آثار غیر کمدی به وجود آورده است.

این نشان می دهد کارل از هر چالش بزرگ و کوچکی در مسیر زندگی اش استقبال می کند و حتی در سال ۲۰۱۴ و در حالی که نامزد اسکار بود در فیلم کوتاهی نقش مردی که روی نیمکت است را ایفا کرد، به عبارتی دیگر؛ یعنی در زمانی که به اوج کارنامه اش رسید در نقشی کوتاه در فیلمی کوتاه نیز نقش آفرینی کرد. این خصیصه ها جذابیت لازم را برای خواندن مصاحبه ای که پیش رو دارید در اختیار شما می گذارد.

## ● آیا هرگز نگران بوده اید که شما را تنها به عنوان یک کمدین

بشناسند و این امر باعث شود در بازیگری خود محدود شوید؟  
علاقه ای ندارم نظر کسی را در مورد کاری که می کنم یا توانایی که دارم عوض

کشیدن پرتوهای از زندگی واقعی شخصی و رویداد تاریخی همزمان با هم قابل وصول است و شکلی از مسئولیت در ساخت آن به وجود می آید که من آن را دوست دارم.

### ● چطور می شود که بین مسئولیت صداقت داستانی و مسئولیت داستانتگویی توازن ایجاد کرد؟

هر فیلمی که براساس داستان واقعی ساخته می شود باز یگر تمام تلاشش را می کند زندگی آن شخص را به خوبی تشریح کند. اما در نهایت پژواکی و تخمینی از فرد در بازی ارائه می شد و نه خود اصلی آن شخص. شما سعی می کنید که آن را صادقانه و تا آن جایی که امکانات اجرایی اجازه می دهد درست در بیاورید. در واقعیت احتیاجی نیست که زیاد بر واقعیت شخصیتان وقت صرف کنید چرا که واقعیت بیرونی از اول وجود دارد.

### ● این امر چقدر بر آماده سازی نقشتان تاثیر می گذارد؟ و در این مورد کار را راحت تر می کند؟

همیشه سعی می کنم که خیلی بهتر از آن باشم که در فیلم های قبلی ام بوده ام. وقتی که قرار است تصویر یک شخصیت واقعی را بازی کنم، اگر بتوانم حتما با شخص واقعی ملاقات می کنم. به نوارهایی از او گوش می کنم تا در یابم که به چه شیوه های سخن می گوید و می گردم ببینم در مورد او فیلمی ساخته شده است یا نه و اگر کتابی در این باره نوشته شده باشد حتما می خرم و می خوانم. به طور کلی همیشه سعی می کنم که در ک و فهم درستی از کاراکترهایم داشته باشم و همه این ها را با خودم سر فیلمبرداری می برم.

### ● این امر در سریالی مثل «دفتر کار» جایی که شما نقشی را بازی می کنید که شوی اصلی اش به نام ریکی گروایس است، چگونه تحقق پیدا کرد؟

می دانید قبل این که بخواهم برای «دفتر کار» تست بدهم تقریبا پنج دقیقه از نسخه بریتانیایی آن را تماشا کردم فقط برای این که با حال و هوای او ارتباط برقرار کنم. اما وقتی دیدم که ریکی چه می کند و چه شخصیت ویژه و بزرگی دارد... مردم عاشق او هستند، مردم فکر می کنند او بمب خنده است! می دانستم اگر بیشتر نگاه کنم میتلا به بیماری جعل هویت خواهم شد و فقط سعی می کنم بیشتر ادا باشم تا بازی و فکر کردم که نمی توانم چنین چیزی را با خود به همراه ببرم. اما آن جادو یافتم که آن ها دنبال یک نسخه جدید هستند؛ نسخه آمریکایی اش. آن ها دنبال کاربن کپی نسخه اصلی نبودند. به هر حال من عاشق کاوش و عاشق کار کردن با کارگردان ها برای توسعه دادن کاراکتر هستم. شما فیلم «ترومن شو» را دیده اید؟

### ● بله؛ البته.

صحنه ای دارد که در آن او سوار بر قایق پیش می راند و به سمت افق می رود آن قدر می رود و می رود تا ناگهان به ته آسمان یا آنچه که انتهای مرز استودیو یا آخر شهر قصه اوست بر خورد می کند و با خود می گوید؛ یعنی دیگر بیشتر از این نیست؟ این حرف خیلی جالبی است. به این عبارت در مغز خود فکر کنید. من همیشه به آن فکر می کنم. برای وقتی هایی خوب است که موانع محدودیت، انتهای توانمندی هایتان را برای شما تعیین کرده است.

کارگردان است که به شما این مجوز را می دهد تا به مکان های دیگر بروید که شاید اصلا برای شما ساخته نشده باشد و اجازه می دهد یک جورهایی ساختار شکنی کنید و محدودیت هایی که می تواند حرفه شما را مختل سازد از بین ببرد. فکر می کنم با یک کارگردان درست است که می توان فکر و توانمندی ها را گسترش داد.

### ● چه کارگردانی را به طور اخص مد نظر خود دارید؟

در هر زمان متفاوت است. آدام مک کی که هم «اخبار گو» و هم «بیگ شورت» را کارگردانی کرد یکی از آن هاست. او واقعا فضایی را خلق کرد که افراد در آن جا برای امتحان کردن چیزهای جدید و تجربه های مشابه کاملا احساس آزادی می کردند. راهی که به عنوان مثال در فیلم «بیگ شورت» در پیش گرفت از شیوه کاری فیلم دیگرش کاملا متفاوت بود. در فیلم «اخبار گو» شما به دنبال چیزهای خنده دار هستید، حرف های خنده داری که گفته می شود، بی منطقی ها... ولی در «بیگ شورت»، رویکرد کاملا متفاوتی در کاراکترها و اشارات و همین طور بخش داستانی وجود دارد و وجه خنده دارش الزامی پیش بینی شده و مورد توقع نیست.

### ● این دو فیلم فصل مشترک زیادی ندارند یکی از آن ها کمدی عجیب و غریبی است و دیگری در مورد بحران مالی ۲۰۰۸. آیا آدام مک کی در دومین فیلم کارگردان متفاوتی بود؟

خیر؛ آدام همان آدام همیشگی بود. اشکالی نداشت که خراب می کردید، دچار اشتباه می شدید، البته با او واقعا هیچ اشتباهی در کار او نبود. او اعتقاد دارد که وقتی افراد توسط قراردادها موجود منع نشوند می توانند به بهترین وجه کار می کنند و به شدت هم از این عقیده اش حمایت می کند. او محیط بسیار امنی را برای کارش درست می کند. من اخیرا با وودی آلن هم کار کردم... او کارگردانی است که انتظار دارد که بازیگر بیاید، آماده شود و کارش را به عنوان یک بازیگر انجام دهد و برود. جالب بود. از این هم لذت بردم.

### ● به نظر غافلگیر کننده می آید.

(می خندد) نمی دانم که چه انتظاری داشتیم... او خیلی دوست داشتنی و باهوش است ولی در عین حال اغلب هم ساکت است. آدم خیلی زیاد اجتماعی نیست ولی بسیار روشمند است و واقعا به بازیگران احترام می گذارد. از آن کارگردان هایی است که سوالی از شما نمی پرسید ولی در عین حال آدمی است که دستتان را باز می گذارد. او به ما اجازه می داد که کاری را که می خواهیم با نقش هایمان بکنیم انجام دهیم و این خیلی جذاب است و برای من غنیمت که فرصتی پیش بیاید و با کسی شبیه به او کار کنم. آدم باید قدر زمانی را که با او می گذارند به اندازه یک جواهر پربها بداند.



# SMS

☒ اگه عاشقی به توصیه‌های زیر خوب گوش کن:

.  
. .  
. .  
. .  
. .  
ناقلا! حالا طرف کیه؟

۰۹۱۵-۹۵۵۴۸۵۴

☒ در جهان تایی توانی یک رنگ باش. فرش از صدرتنگ بودن زیر پا افتاده است.

۰۹۱۵-۹۵۵۴۸۵۴

☒ به یادتم تارووزی که تابوتم همچون قایقی روان بر دوش مردم باشد.

۰۹۳۸-۶۳۴۳

☒ گفتم خدایا از همه دلگیرم، گفت حتی من؟ گفتم نگران روزیم، گفت آن با من! گفتم خیلی تنهایم، گفت تنها تر از من؟ گفتم درون قلبم خالیست، گفت پرش کن از عشق من! گفتم دست نیاز دارم، گفت بگیر دست من؟ گفتم از تو خیلی دورم، گفت من از تونه؟ گفتم آخر چگونه آرام گیرم؟ گفت با یاد من! گفتم با این همه مشکل چه کنم؟ گفت تو کل به من! گفتم هیچ کسی کنارم نمائده، گفت بجز من! گفتم خدایا چرا اینقدر می‌گویی من؟ گفت چون تو از منی و آفریده من.

۰۹۳۳-۵۸۰۸

☒ گذشت اون زمان که این پایین سرکاری بود!

.  
. .  
. .

الان زمان، زمان محبته!  
I love you

۰۹۱۹-۳۰۵۶

☒ هر بار که کودکانه دست کسی را گرفتم، گم شدم! ترس من از گم شدن نیست! از گرفتن دستی است که بی‌بهبانه رهایم کند!

۰۹۱۷-۲۳۶۹

# SMS

☒ من ارگ بم و خشت به خستم متلاشی، تو نقش جهان هر وجیت ترمه و کاشی، در هر نفس اینست دعایم همه ای ماهه در زیر و بم خاطره از رده نباشی.

۰۹۱۲-۷۰۳۲

☒ سرمایه‌ام دو سکه محبت است، یکی مال تو و دیگری صدقه به نیت خوشبختی تو!

۰۹۳۶-۳۱۹۶

☒ درد یک پنجره را پنجره‌ها می‌فهمند، معنی کور شدن را گره‌ها می‌فهمند، سخت بالا بروی، ساده بیایی پایین، قصه تلخ مرا سر سه‌ها می‌فهمند. (م از آبادان)

۰۹۳۵-۴۷۰۰

☒ خاک شد هر که در این خاک زیست، خاک چه داند که در این خاک کیست، سرانجام باید رفت در دل خاک، خوشا آنکس که پاک آمد و پاک زیست.

۰۹۱۶-۷۶۸۹

☒ گل عشق تو هستم شب‌نم باش، دلم دنیای زخمه مر حمم باش، ز درد بی کسی قلبم شکسته، به شهر بی کسی‌ها همدم باش.

۰۹۳۸-۰۰۶۲۱

☒ زمانی فراموشت خواهم کرد: که عقلم خاموش، نفسم قطع، روحم در آسمان و تنم در زیر خاک باشد.

۰۹۳۵-۹۴۳۳

☒ با باران مسابقه دادم او بارید؛ من گریه کردم؛ او دلتنگ خورشید بود و من دلتنگ او.

۰۹۳۹-۲۶۹۹

☒ یک لحظه دلم خواست صدایت بکنم، گردش به حریم با صفایت بکنم، اما آشوب دلم به من چنین فرمان داد: بر سجده بشینم و دعایت بکنم.

۰۹۳۶-۲۳۰۳

☒ هر وقت گلی رو بو کردی هر گز اونو نگاه نکن، چون اگر نگاهت را به خاطر بسپاره، شوق دوباره دیدنت اونو پر پر می‌کنه.

# SMS

۰۹۳۶-۲۳۰۳

☒ من هنوزم از بازی کلاغ پر می‌ترسم! می‌ترسم بگم تو و تو آرام بگی پرا!

۰۹۱۹-۹۰۸۲

☒ خاطرات، چوب‌های خیسی هستند که با آتش زندگی نه می‌سوزند و نه خاکستر می‌شوند!

۰۹۳۶-۱۵۳۱

☒ دست من کوتاه از دیدار توست، قلب من اما همیشه یاد توست، بهتر ینم هر کجا هستی بدان، هر کجا باشم دلم در یاد توست. (گشتاسبی از گجساران)

۰۹۱۷-۹۴۳۴

☒ ای والا تر از لیلی، روزهای با تو بودن چقدر شیرین و به یاد ماندنیست، شیرین تر از همه روزهایی که مجنون به خاطر یگانه لیلی اش آواره و صحراگرد شد، و به یاد ماندنی تر از آن روزی که فرهاد به عشق یکتا شیرینش تیشه بر بیستون زد... از همه دوست داشتنی‌های دنیا، از همه لیلی‌ها و شیرین‌ها باشکوه‌تری. (عظیمه جمالی از دزفول)

۰۹۳۶-۰۰۶۲۰

☒ هر کی عاشق میشه میگه میمیرم برات چرا یکی نمیکه می‌مونم باهات؟

۰۹۳۸-۸۳۲۴

☒ سراغم را از کلاغ بام خانسات بگیر که حقیقت بودنم را به تکه پنیبری می‌فروشد.

۰۹۱۷-۶۰۱۰

☒ چه سخت است تشییع عشق بر روی شانه‌های فراموشی و چه سخت است سپردن دل به قبرستان جدایی وقتی میدانی پنج‌شنبه‌ای نیست تار هگذری بر بی کسی ات فاتحه بخواند! (محبوبه از پارسیان)

۰۹۱۷-۹۹۴۶

☒ همیشه غریبه بمان تا در رؤیای کنجکاوی ام مرابه سرزمین تسکین برسانی... آشنایان مرارنج میدهند. (محبوبه از پارسیان)

۰۹۱۷-۹۹۴۶



# بازیگرانی که سیاستمدار شدند!

بسیاری از چهره‌های مشهور تئاتر و سینما و تلویزیون توانسته‌اند به مناصب سیاسی برسند. در این مطلب مروری داریم به برخی از این چهره‌های مشهور در دنیا.



## لهستان

در لهستان تنها دو نفر بودند که توانستند از بازیگری به مقامات مهم کشوری برسند و آن هم دو قلوهای کاژینسکی بودند که سرنوشت متفاوتی داشتند.

### برادران کاژینسکی

ژانر بازی: درام

شغل سیاسی: نخست وزیر - رییس جمهور

«لیخ» و «یاروسلاو» هر دو وقتی سیزده ساله بودند در فیلم «دو نفری که ماه را دزدیدند» بازی کردند و بعدا چون دیدند بازیگری در لهستان عایدی خاصی برایشان ندارد و البته کمونیسم با این حرف‌ها خیلی جور در نمی‌آید، وارد کار سیاست شدند و توانستند نخست وزیر و رییس جمهور لهستان شوند. یاروسلاو که دکترای حقوق دارد در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ نخست وزیر کشورش بود و لیخ هم از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ رییس جمهور لهستان بود که وقتی جت ریاست جمهوری اش در حال نشستن در فرودگاه اسمولنسک روسیه بود، دچار سانحه شد و فوت کرد. برادران کاژینسکی هر دو زمانی شهردار ورشو بودند.

## هند

هندوستان یکی از سینماهای سیاستمدار پرور دنیا را در اختیار دارد و از

## روسیه

### میخائیل یودو کیموف

ژانر بازی: کمدی

شغل سیاسی: فرماندار

«یودو کیموف» که از بچه‌های سیبری بود، علاقه زیادی به بازیگری داشت و چندین فیلم کمدی در روسیه بازی کرد و البته دستی هم بر آتش استندآپ کمدی و برنامه‌های سرگرم کننده داشت ولی این علاقه از یک جایی کم‌رنگ شد و از سال ۲۰۰۳، میخائیل تصمیم گرفت وارد محله سیاسیون شود و سال ۲۰۰۴ توانست فرماندار آلتای کرای شود.

در این منطقه قبلا یکی از افراد مورد حمایت پوتین، فرماندار بود اما میخائیل توانست بدون حمایت پوتین او را شکست بدهد و یکی از معدود کسانی بشود که در روسیه طرفدار پوتین نیست اما جایگاه دولتی دارد. سال ۲۰۰۵ قرار بود در پارلمان محلی یودو کیموف را استیضاح کند که رای نیاورد اما فشار استعفا بر سر او باقی ماند. چند ماه بعد یعنی در هفتم آگوست ۲۰۰۵ آقای فرماندار وقتی داشت در اتوبان ۵۲ درصد روسیه به سمت بایسک حرکت می‌کرد، دچار سانحه رانندگی شد و در دم جان باخت.

راننده خودرو مقابل که باعث کشته شدن میخائیل و محافظینش شده بود، تنها چهار سال به زندان افتاد و همه چیز به همین سادگی تمام شد تا دیگر یکی از غیر موافقان پوتین جایگاه دولتی نداشته باشد.



آن جا که مردم این کشور علاقه زیادی به بازیگران بالیوود دارند ستاره های سینمای آن هم علاقه زیادی به استفاده از این محبت دارند و چند تن از آن ها توانسته اند از این طریق، وارد عالم سیاست شوند.

## درمندرا

ژانر بازی: درام

شغل سیاسی: نماینده پارلمان

«ویرو»ی معروف فیلم شعله که خیلی ها نام او را با «جی» قاتی می کردند و به آمیتا باچان «وی جی» می گفتند، حالا هشتاد و یک ساله است و یکی از بزرگ ترین بازیگران تاریخ سینمای هندوستان به حساب می آید و کلی جایزه و تقدیرنامه و عناوین افتخاری گرفته است. همین افتخارات باعث شد تا سال ۲۰۰۴ «درمندرا» به عنوان نماینده راجستان وارد پارلمان شود. او در زمانی که نماینده بود در سخنانش از لزوم اعمال دموکراسی می گفت اما کسانی که از نزدیک او را دیده اند می گویند بیش از حضور در پارلمان و انجام امور اداری ترجیح می داد به ساخت فیلم و بازیگری بپردازد و در زمان فراغت هم به امور مزرعه اش مشغول باشد.

## آمیتاب باچان

ژانر بازی: درام

شغل سیاسی: سر وزیر

ستاره تمام نشدنی بالیوود که بیش از نیم قرن است دارد بازیگری می کند، سال ها قبل تصمیم گرفت از محبوبیت عجیب اش استفاده کند و وارد عرصه سیاست شود. سال ۱۹۸۴ «باچان» تصمیم گرفت برای مدتی بی خیال بازیگری شود و شانس خود را جای دیگری امتحان کند. او که سال ها از حامیان سفت و سخت خاندان گاندی بود، توانست در انتخابات برابر سر وزیر قبلی ایالت او تارپرادش پیروی شود و با ۶۸،۲ درصد آرا، یکی از قاطع ترین نتایج تاریخ انتخابات هند را به دست بیاورد. این پیروزی و جایگاه سیاسی باچان اما چندان طول نکشید و او بعد از سه سال از سمتش استعفا داد و گفت که سیاست «چاه مستراح» است. استعفا آمیتا باچان خیلی زود همه جا پیچید و یکی از روزنامه ها گفت که او و برادرش فساد مالی داشته اند که همین باچان را به دادگاه کشاند. هر چند که قاضی او را بی گناه اعلام کرد. بعد از این اتفاق، او به حمایت از حزب ساماج وادی پرداخت که باعث شد مشکلات زیادی برایش درست کند، چون باچان در برگره های مالیاتی شغلش را کشاورز اعلام کرده بود. این اطلاعات غلط باعث شد رسانه ها برای ۱۵ سال از پوشش اخبار مربوط به آمیتاب باچان منع شوند، هر چند این اتفاق عملاً تا سال ۱۹۸۹ طول کشید.

## فیلیپین

در فیلیپین هم مثل هند و سریلانکا بازیگران و سینماگران علاقه زیادی به سیاسی شدن دارند اما این وسط تنها یکی دو نفر توانسته اند تارپرادست جمهوری بالا بیایند و بقیه در حد نماینده پارلمان و وزیر بوده اند.

## جوزف استرادا

ژانر بازی: درام

شغل سیاسی: رییس جمهور

«استرادا» قبل از این که وارد سیاست شود در ۸۰ فیلم بازی و ۵۰ فیلم هم تولید کرده بود و کلی جایزه و افتخار در کارنامه داشت اما وقتی دید بازیگری و سینما دیگر برایش هیجانی ندارد، تلاش کرد سیاست را تجربه کند. او سال ۱۹۶۷ شهردار سن خوان شد و تا ۱۷ سال بعد این جایگاه را ترک نکرد و کلی کار مفید برای شهر انجام داد. بعد از این سال ها همه کشور استرادا را می شناختند و در ۱۹۸۷ جوزف وارد سنا شد.

سال ۹۲ استرادا به عنوان معاون رییس جمهور انتخاب شد و سپس در سال

۱۹۹۸ او در انتخابات توانست رییس جمهور فیلیپین شود اما در سال ۲۰۰۱ به جرم فساد مالی و غارت اموال عمومی دستگیر شد و برای شش سال به زندان افتاد. سال ۲۰۱۰ استرادا بار دیگر در انتخابات شرکت کرد اما مغلوب «پنیگنو آکوئینو» شد.

## آمریکا

احتمالاً معروف ترین بازیگرانی که به دنیای سیاست وارد شده اند، مربوط به سینما و تلویزیون آمریکا هستند و شاهد این مثال خود دونالد ترامپ است که زمانی به عنوان شومن برنامه اجرایی کرد.

## کلینت ایستوود

ژانر بازی: وسترن

شغل سیاسی: شهردار

کابوی تنها و کم حرف سال های دور که حالا هشتاد و شش سالگی اش را می گذراند و به حمایتش از جمهوری خواهان معروف است هم زمانی دلش هوای سیاست کرده بود. او از سال ۱۹۵۲ وقتی آیزنهاور می خواست رییس جمهور شود، خودش را یک جمهوری خواه معرفی کرد و در دوره های بعدی هم همیشه درباره سیاست صحبت می کرد، به خصوص وقتی نیکسون استعفا داد. سال ۱۹۸۶ «ایستوود» برای دو سال شهردار شهر کارمل در کالیفرنیا بود و معمولاً در زمان انتخابات یکی از حامیان جمهوری خواهان به شمار می رود، هر چند خودش می گوید متعلق به هیچ حزبی نیست.

## رونالد ریگان

ژانر بازی: درام

شغل سیاسی: رییس جمهور

تاکنون هیچ بازیگری نتوانسته به جایگاهی که ریگان رسید، برسد. او تنها کسی است که از سینما به ریاست جمهوری ایالات متحده رسید. ریگان از هفت سالگی شروع به بازیگری کرد و بعد از آن در ۵۰ فیلم سینمایی بازی کرد اما بیشترین شهرت او به خاطر برنامه های تلویزیونی بود که اجرایی کرد و محبوبیت بسیاری برای او به بار آورد. سال ۱۹۶۴ او در برنامه تلویزیونی اش یک اجرای خوب در دفاع از کاندیدای جمهوری خواهان داشت و همین او را وارد سیاست کرد تا این که دو سال بعد توانست با یک میلیون رای بیشتر فرماندار کالیفرنیا شود و دور بعد هم این پیروزی را تکرار کند. بعد از دو بار ناکامی در سال های ۶۸ و ۷۶، ریگان بالاخره در سال ۱۹۸۰ توانست کاندیدای حزب شود و در انتخابات سراسری جیمی کارتر را شکست دهد و رییس جمهور آمریکا شود. ریگان آن زمان در حالی که ۵۱ درصد کل آرا را به خود اختصاص داده بود، توانست آمار شگفت انگیز ۴۸۹ رای الکترال را در برابر ۴۹ رای کارتر به ثبت برساند. ۶۹ سال پیرترین کسی باشد وارد کاخ سفید می شود که حالا این رکورد در دست ترامپ است.

## آرنولد شوارتزنگر

ژانر بازی: اکشن

شغل سیاسی: فرماندار

آقای ترمیناتور که اصالتی آلمانی دارد هم از کالیفرنیا به دنیای سیاست وارد شد. سال ۲۰۰۳ «آرنولد» که یک جمهوری خواه بود، توانست با ایده درست کردن اوضاع اقتصادی فرماندار این ایالت شود و تا حدودی شعارهایش را عملی کرد و این باعث شد تا در دور بعد به راحتی برنده انتخابات شود. دور دوم اما به خوبی دور اول نبود و بحران اقتصادی یقه آرنولد را هم گرفت و باعث شد او دوباره به دنیای بازیگری برگردد. او زمانی که فرماندار بود، گفته بود که ریگان همواره الهام بخش او بوده، چون در زمان ریاست جمهوری او آرنولد تابعیت آمریکا را گرفته بود. حواشی خانوادگی از معروف ترین اتفاقاتی بود که در زمان فرمانداری حول و حوش نام شوارتزنگر وجود داشت.

# SMS

✉ یارواز طبقه صدم به ساختمان می پره پایین، به طبقه پنجاهم که می رسه میگه خب تا اینجا که بخیر گذشت.

۰۹۳۸-۶۷۱۶

✉ در خود نگاه می کنم که بینم خطا کجاست؟ بعد از کمی تأمل و قدری سکوت پی می برم آن جا که خالی از خداست خطاست.

۰۹۱۸-۷۴۶۳

✉ هیچ به فردا نیندیش، فردا اندیشه هایی برای خود دارد، رنج هر روز برای آن روز کافیست.

۰۹۱۸-۷۴۶۳

✉ اگر درونمان را نساغیم، آبدای های بیرونمان همه افسانه است.

۰۹۱۸-۷۴۶۳

✉ آنان که به زین اسب خود می نازند، در وقت مسابقه چرا می بازند؟ دنیا که شبیه کوچه بن بست است، با نعل شکسته پس کجا می نازند؟

۰۹۱۷-۶۱۹۷

✉ به یاد هم بودن قشنگترین هدیه ای است که نیاز به با هم بودن ندارد!

۰۹۳۸-۵۸۳۶

✉ کاش می دانستی دنیا با همه وسعتش بدون عزیزان جایی برای ماندن ندارد. به رسم ادب می نویسم تا بدانی عزیزم.

۰۹۳۷-۳۱۳۹

✉ دل است دیگر؛ یا شور می زند، یا تنگ می شود، یا می شکند، آخر هم مهر سنگ بودن می خورد روی پیشانی اش.

۰۹۳۷۳۱۳۹۲۰۸

✉ کدامین شاخه گل را به خاطر مرامت تقدیمت کنم که وجودت عطر تمامی گل هاست.

۰۹۱۸-۹۴۹۰

# SMS

✉ سکوتم: صدای تو

هوایم: هوای تو

دلنتگم: برای تو

تنهایم: به یاد تو

زندگیم فدای تو. (همتی از از ندریان)

۰۹۱۸-۹۴۹۰

✉ امشب خسته تر از هر روزم کاش میشد گوشه ای نوشت خدا یا خسته ام فردا بیدارم نکن!

۰۹۳۹-۰۴۶۵

✉ دیوانه بمانید! اما مانند عاقلان رفتار کنید، خطر متفاوت بودن را بپذیرید اما بیاموزید بدون جلب توجه متفاوت باشید. (عباس عبدی بیدار از همدان)

۰۹۱۸-۷۰۴۶

✉ خسته ام از این زندان که نامش زندگیست، پس قشنگی های دنیا دست کیست، با ختم در عشق اما با ختن تقدیر نیست، ساختم با درد تنهایی مگر تقدیر چیست.

۰۹۳۹-۲۹۵۸

✉ بزرگی روح را میان دستانت پنهان کن که بزرگ بودن میان مردم کوچک سخت است. (فاطمه بیانی از اصفهان)

۰۹۳۵-۶۶۵۹

✉ هر قدر رفاقت بکنم می ارزی، اظهار صداقت بکنم می ارزی، آنقدر عزیزی تو برایم ای دوست، صدار که یادت بکنم می ارزی.

۰۹۱۷-۶۸۳۱

✉ می توانی بروی قصه و رویا بشوی، راهی دور ترین گوشه دنیا بشوی، من و تو دو تارود موازی بودیم، من که مرداب شدم کاش تو دریا بشوی.

۰۹۱۴-۸۷۰۸

✉ می نویسم نامه و روزی از اینجا می روم، با خیال او ولی تنهای تنها می روم، در جوابم شاید او نگوید کیستی؟ شاید او حتی بگوید: لایق من نیستی، می نویسم من که

# SMS

عمری با خیالت زیستم، گاهی از من یاد کن، حالا که دیگر نیستم.

۰۹۱۴-۸۷۰۸

✉ دو چشمت طرحی از باغ بهشته، جدا از تو برام دنیا چه زشته، تو انجایی من و من بی تو اینجا، چه باید کرد کار سرنوشته.

۰۹۱۴-۸۷۰۸

✉ داداش گلم، عزیزم، مهربانم، امیدم، همه زندگی ام تویی، خیلی خیلی دوست دارم محمدجان. از طرف آجی شیوا.

۰۹۳۵-۶۰۷۷

✉ روبرگ یک گلایی با یک مداد آبی هزار دفعه نوشتم: به یادتم حسابی!

۰۹۳۵-۶۰۷۷

✉ ما آدما همیشه فکر می کنیم از خدا دوریم ولی باید یادمون باشه خدا بهمون نزدیکه فقط کافیه سایه بخشش و بزرگیشو رو زندگیمون حس کنیم.

۰۹۳۷-۶۱۶۱

✉ قشنگ ترین دیالوگ دنیا اونجاست که پدر ژنتو به پینوکیو میگه: پینوکیو چوبی بمان! آدم ها سنگی اند، دنیا پشان قشنگ نیست.

۰۹۱۱-۸۸۴۱

✉ اگه به روز همه فراموشت کردن من با توام، اگه همه به تو ظلم کردن من با توام، اما اگه همه دوستت داشتن، شرمنده، من با اوام!

۰۹۱۱-۸۸۴۱

✉ چه خیاط ماهر است دنیا، دل هیچ کس را برای ما تنگ نکرد.

۰۹۱۱-۸۸۴۱

✉ تو این روزگار قصه اصحاب کهف یک شوخیست! اینجا یک روز بخوابی از یاد همه رفتی.

هدا الهامی از چهارم

۰۹۱۷-۵۳۰۴



# سیدنی پواتیه؛ اولین ستاره رنگین پوست تاریخ سینما

سیدنی پواتیه ۹۰ ساله در مقام یک بازیگر برای تمام تاریخ هنر هفتم جزوده نفری است که در تارک و قله سینما، مکانی ثابت و درخشان خواهند داشت. او در سال ۱۹۶۳ با اقتدار اسکار بهترین بازیگر مرد نقش اول را برای فیلم *زنبق‌های مزرعه* دریافت کرد.



نام نوا است که تنفر او از سفیدپوستان کمتر از تنفر جان نیست. زندگی مشترک آنها به رغم تفاوت افراطی در عقاید و دیدگاه‌هایشان به هم گره خورده است و آن زنجیر یک مانع فیزیکی برای خلاصی آنها از یکدیگر به شمار می‌آید. به هر صورت وقتی آنها موفق به پاره کردن این مانع فیزیکی می‌شوند، در می‌یابند که آن نفرت تبدیل به دوستی شده است؛ به حدی که «نوا» آزادی خود را به بهای این که با «جان» باشد، رها می‌کند تا در فرصتهای بعدی با یکدیگر به سوی سرنوشت بروند.

تا سال ۱۹۶۳ پواتیه در فیلمهای پورگی و بس، همه مردان جوان، کشمکش در آفتاب، نقطه فشار و دو فیلم دیگر بازی می‌کند؛ اما سرانجام بازی در فیلم «زنبق‌های مزرعه» است که در سال ۱۹۶۳ برای پواتیه اسکار بهترین بازیگر مرد سال را به ارمغان می‌آورد.

پواتیه در این فیلم شخصیت اصلی و در حقیقت ذات و باطن حقیقی خود را بروز می‌دهد. صداقت، سختکوشی و امید برای موفقیت، شاخصه‌هایی بودند که پواتیه بعینه برای تماشاگر نشان می‌دهد. پواتیه در این فیلم یک کارگر سیاهپوست آواره و بی‌جا و مکان است که دست روزگار او را به طرف نیومکزیکو می‌کشاند و در آنجا بدون هیچ چشمداشتی، به تعدادی راهبه خارجی کمک می‌کند تا بتوانند ساختمان نیمه تمام کلیسایشان را تکمیل کنند.

فیلمهای بعدی پواتیه مانند کشتیهای بلند ۱۹۶۴، حادثه بدفور ۱۹۶۵ و

سیدنی پواتیه Sidney poitier زاده ۲۰ فوریه ۱۹۲۷ در فلوریدا است. وقتی یک جامعه تئاتری متعلق به سیاهپوستان به نام تئاتر سیاهان امریکا پس از برگزاری آزمون دوم، سیدنی پواتیه ۱۹ ساله را پذیرفت، هیچ کس باور نمی‌کرد که این جوان نحیف در سالهای بعد به یکی از چهره‌های معروف و محبوب سینمای آمریکا و هالیوود تبدیل شود.

پواتیه پس از چند سال کار تئاتری مداوم، در سال ۱۹۵۵ برای ایفای اولین نقش مهم خود در سینما، در فیلم جنگل تخته سیاه بازی کرد. هدایت و رهبری ریچارد بروکس در این فیلم به پواتیه کمک شایانی کرد تا بتواند در اولین فیلم مهم خود، چهره‌ای در خور داشته باشد.

بروکس در این فیلم، فیلمنامه را از کتاب ریچارد هانتراقتباس کرد و گلن فورد معروف را برای ایفای نقش اول در نظر گرفت. همبازی شدن پواتیه با گلن فورد با تجربه نیز سبب شد او فرصت را مغتنم شمارد و تجارب زیادی را از فورد کسب کند. اما با فیلم ستیزه جو یان برای پواتیه تجربه دیگری رقم خورد و این فیلم به نوعی یک سکوی پرتاب به سوی موفقیت و تثبیت برای وی بود. در این فیلم که استنلی کریمر کارگردان آن بود، پواتیه در نقش یک محکوم زندانی باتونی کریتس همبازی می‌شود دو محکوم زندانی فرصتی برای فرار پیدا می‌کنند؛ در حالی که هر دو به هم زنجیر شده‌اند. جان (تونی کرتیس) که یک سفید پوست است، بشدت از سیاهپوستان بیزاری می‌جوید. این در حالی است که هم زنجیرش که حالا با او فرار کرده، یک سیاهپوست جوان به

نوشته	↓	بیهوشی	↓	بیماری	↓
گونه‌های طنز	↓	زمین‌باز	↓	از گویش‌ها	↓
هوس‌ها	←		↓		↓
نشانه					
فریب	←				
		بی‌سواد	←	صفت	↓
		ماب		گریه	↓
		نشاسته	←		
پادشاه	↓				
مرکز	←			پامخت	
افغانستان				پرو	
		آزاد	←	↓	↓
		سنگ‌انداز	←		
اسفوره	↓				
فوتبال‌برزیل					
بندر فرانسه	←				
گندم سوده	←				
عید				جنش	
ویتنامی‌ها	←				
		پدر ترکی	←		
		برگه خرید	←		
یل پروزی	←				
الفبای					
لنگراف	←			از ظروف	
		صدمه	←	↓	↓
		شهر آذری	←		
عزیز	←				
همگان	←	از بخش‌های	←		
		اوستا	←		
		آرزوها	←		
				ترمینال	
		اسلحه‌ای در	←		
		شمشیربازی	←		
		سمبل	←		
موضوع	↓			داروی	
غیر دادن	←			روی زخم	
		دریا	←	↓	↓
		مرزبان	←		
سبزی بیج	←				
در بیج	←	کشاورز	←		
شهر	↓	گل بتونه	←		
عربستان	←				
پالان	←				
		واحد	←		
		مقاومت	←		
		الکترونیکی	←		

پس از حل این جدول حروف خانه‌های شماره دار را به ستون وسط منتقل کنید  
نارمز جدول به دست آید

جدال در دیالوگ ۱۹۶۶ چیز زیادی از توانمندی‌های او ظاهر نکردند اما در سال ۱۹۲۷ پواتیه با فیلم تقدیم با عشق، باز هم چشم‌ها را خیره کرد. پواتیه در این فیلم تجربه بازی در جنگل تخته سیاه را به همراه داشت و آن را به کار گرفت. مارک توری به رغم تمایلش به سراغ شغل معلمی می‌رود و شاگردانش جوانانی هستند که پیشتر در مدرسه اجتماع آن هم در شرق لندن رشد کرده‌اند و خشونت و نزاع دو درسی است که بیش از همه دوست دارند.

پواتیه در نقش این معلم، با دروس عملی و رفتارهای اجتماعی، باعث رشد آنها می‌شود و سرانجام در این کار توفیق می‌یابد؛ به نحوی که شاگردان طغیانگر او به بچه‌های دوست داشتنی تبدیل میشوند که از صمیم قلب معلم خود را دوست دارند.

دو سال پس از فیلم تقدیم با عشق و «حدس بزن چه کسی برای شام می‌آید، پواتیه شرکت فیلمسازی خود را به نام فرست آرتیست پایه‌گذاری کرد و سه سال بعد در سال ۱۹۷۲ اولین فیلم او به نام باک و واعظ ساخته شد این تجربه در سال ۱۹۷۳ با فیلم دسامبر گرم «و در سال ۱۹۷۴ با شنبه شب در حومه شهر ادامه می‌یابد.

از سال ۱۹۸۴ به بعد پواتیه در سینما کم‌کاری می‌شود و به تلویزیون روی می‌آورد. فیلم تلویزیونی فرزندان بلغار در سال ۱۹۹۵ و قسمت دوم تقدیم با عشق در سال ۱۹۹۶ همچنین فیلم شغال در سال ۱۹۹۷ از مهمترین فعالیت‌های تلویزیونی پواتیه به شمار می‌رود.

سیدنی پواتیه در مقام یک بازیگر سیاهپوست برای تمام تاریخ سینما جزو ده نفری است که در تارک و قله سینما، مکانی ثابت خواهند داشت.

بسیاری اعتقاد دارند سینما بدون حضور پواتیه، یکنواخت، بی‌روح، بی‌طراوت و یکطرفه می‌شده زیرا او تنها سیاهپوستی بود که در دهه‌های شصت و هفتاد در میان خیل عظیم بازیگران سفید که نقش اول به دست می‌آوردند، به عنوان بازیگر اصلی ایفای نقش می‌کرد و این بهترین و متنوع‌ترین چیزی بود که پواتیه به سینمای جهان داد.



# SMS

☒ همیشه فکر کن که داخل يك دنیای شیشه‌ای زندگی می‌کنی، پس سعی نکن به سمت کسی سنگ پرتاب کنی چون اولین چیزی که می‌شکند دنیای خودت. (محسن از نکا)

۰۹۳۵-۱۵۵۳

☒ دل! این کلمه بی نقطه، گاهی برای تگ می‌شود تا حد يك نقطه.

۰۹۳۶-۵۹۰۷

☒ هروقت از کوچکی کسی رنجیدی با بزرگی از کنارش بگذر.

۰۹۳۹-۶۰۰۷

☒ سه دزد بزد دزد رفتن بزد دی، به دزد بزد دزدو بزد دید، دو دزد بزد دزد به بزد دیدن، به دزد بزد دزد به دو دزد بزد گفت: من که به دزد بزم دو بزم دزدیدم اونوقت دو دزد بزد دزد به بزد دیدن؟

۰۹۱۷-۶۳۲۸

☒ اونقدر بهت عادت کردم که وقتی می‌گن نیستی خندم می‌گیره، آخه من واقعا احساس می‌کنم.

۰۹۳۹-۳۰۹۲

☒ سال هاست معنای این را نفهمیده‌ام: رفت و آمد یا آمد و رفت؟ آدم‌ها می‌روند که برگردند یا می‌آیند که بروند؟ (بهروز از سمنان)

۰۹۳۵-۶۹۶۲

☒ این روزها شیر هم راضیه بادمش بازی کنن اما بادش نه!! (بهروز از سمنان)

۰۹۳۵-۶۹۶۲

☒ داشتن اصل شناسنامه برای صدور المثنی الزامی است! ثبت احوال برره.

۰۹۱۶-۷۰۳۹

☒ زندگی رقص واژگان است؛ یکی به جرم تفاوت تنهاست یکی به جرم تنهایی متفاوت.

۰۹۳۵-۶۹۶۲

# SMS

☒ لحظه شیرینی که به تو دل بستم، از تو پرسیدم: من، تو منی یا من تو؟ من به تو پیوستم، گفتم ای کاش پناهم باشی همه جا و همه وقت دست تو در دستم، تکیه گاهم باشی و تو گفתי هستم، تا نفس هست کنار ت هستم.

۰۹۱۶-۸۹۱۷

☒ کاش به زمانی برگردم که تنها غم زندگی، شکستن نوک مدام بود.

۰۹۳۷-۵۱۷۲

☒ عشقی پیدا کرده‌ام به نام روزگار، این روزها مرا در آغوش خویش سخت به بازی گرفته است. (ب-فراهانی)

۰۹۱۰-۹۱۹۵

☒ ماهی‌ها چقدر اشتباه می‌کنن، قلاب علامت کدامین سوال است که بی پروا بدان پاسخ می‌دهند؟ آزمون زندگی ما پر از قلاب‌هایی است که وقتی اسیر طعمه‌اش می‌شویم، تازه می‌فهمیم که ماهی‌ها، بی‌تقصیرند.

۰۹۳۵-۱۷۴۶

☒ هرگز گنجشکی را که توی دستت داری به امید گرفتن کیبوتری که در هواست رها نکن. (صالحی از کلدوزخ)

۰۹۳۶-۹۸۲۲

☒ آدما رسمشونه، پابند دلداری نمی‌شن، خوب گرفتار می‌کنن اما گرفتار نمی‌شن، آدما رسمشونه شاخه به شاخه می‌برن، دل رو بیمار می‌کنن اما پرستار نمی‌شن.

۰۹۳۶-۹۸۲۲

☒ خسته‌ام از این زندان که نامش زندگیست، پس قشنگی‌های دنیا دست کیست، باختم در عشق اما باختن تقدیر نیست، ساختم پادشاهی تنهایی مگر تقدیر چیست؟

۰۹۳۵-۲۹۹۸

☒ به یادتم تا روزی که تابوتم همچون قایقی روان بر دوش مردم باشد. صالحی از ایذه

# SMS

۰۹۳۶-۹۸۲۲

☒ کاش سه کلمه در دنیا وجود نداشت: غرور، عشق، دروغ؛ اونوقت هیچ کسی به خاطر غرورش به عشقش دروغ نمی‌گفت.

۰۹۳۶-۹۸۲۲

☒ خدایا: چه گم کرد آنکس که تو را یافت و چه یافت آنکس که تو را گم کرد.

۰۹۳۷-۶۸۰۷

☒ آنل مثل فسنجون، بامیه و بادمجون، من که تو رو دوستدارم، مخلصتم عزیز جون.

۰۹۱۵-۸۸۲۷

☒ خونه اجاره‌ای داری برای به آدم تنها؟ قلبشو پیش می‌ده، جونشو ماه به ماه.

۰۹۱۵-۷۲۰۶

☒ اینو می‌فرستم به سلامتی هر چی گلدونه به شرط اینکه گل شما باشی و خاکش ما.

۰۹۱۵-۷۲۰۶

☒ به گل افتاب گردان گفتند: چرا شب سرت رو پایین می‌اندازی؟ گفت: ستارها چشمک می‌زنند، نمی‌خواهم به خورشید خیانت کنم!

۰۹۱۵-۷۲۰۶

☒ روی ماهت گر ز چشم بی‌قرارم غایب است، یاد زیبایی همیشه در دل من حاضر است. (نوید شیرازی از تهران)

۰۹۳۵-۱۰۵۰

☒ سعی کن آنقدر انسان کاملی باشی که بزرگترین تنبیه تو برای دیگران، گرفتن خودت از زندگی آنها باشد.

۰۹۳۹-۳۱۳۷

☒ اگر در خواب می‌دیدم غم روز جدایی را، بدان هرگز نمی‌خواهم خیال‌آشنایی را، ای شمع آهسته بسوز که شب دراز است، ای اشک آهسته بریز که غم زیاد است. (رامین از مشهد)

۰۹۳۷-۲۸۷۸

# شرح در متن دو بازیگر

سریال بازیگر بالا از حمید لکنده	اسوده و در آرایش	فیلم جدید دلو و دنزاد پایه	زمستان عرب بیماری جگر سوز	یادش از امش بخش دلهاست فراورده و محصول صبح زود	چندر صد دور کردن	شهر آذری تو و تازه	بازیگر بالا ترهینال
				تابلویی از رنوار گوشه			
	بر باطل پیروز است						ویرانه اتحادیه صنفی
					مرکز فراری پاپنخت نیکار اگوا		
	مهمانسرای بالا با ماهایا پطروسیان	گام					فیلم ابرج قادری صاحب پسر
						عقاید هیگل	تصدیق زمرن ها
	اتبار کشتی باری			ضرر و خسارت			
سریال بازیگر بالا در نقش دتیل	دوشاب دریاچه آسیا	پهلوان زورخانه کلام صریح	ساز ضربی دایره شکل			عشووه واحد سطح	از اعیاد بزرگ اسلامی
			شیات ساز مولانا				
			شهری درواز مطابقه ای در غرب				وارستگی بسیار
	اغوش آشوب و بلوا	رقم آخر چیره و مواجب				مرکز فیلمی بین فیلم بازیگر پایین از حانی	
							خیس سود حرام نخستین پدر آدمیان
	جزایر ایرانی دریاچه ترکیه		آخرین زندانی نازی بود راه می پایان درخت شیرازی مکمل شلوار				
چاپلوسی و تعلق!		واحد برقی شیار باریک					عدل خشکی
	زمینه فیلم مهرجویی		شهر آلمانی فیلم بازیگر بالا از مهرجویی			شادمانی	
	خرانه اش			بابا خاندان	سوگند حرص نام آذری		مرغ می رود کرانه
			روستا و دهکده				
							سریال او بازیگر پایین

